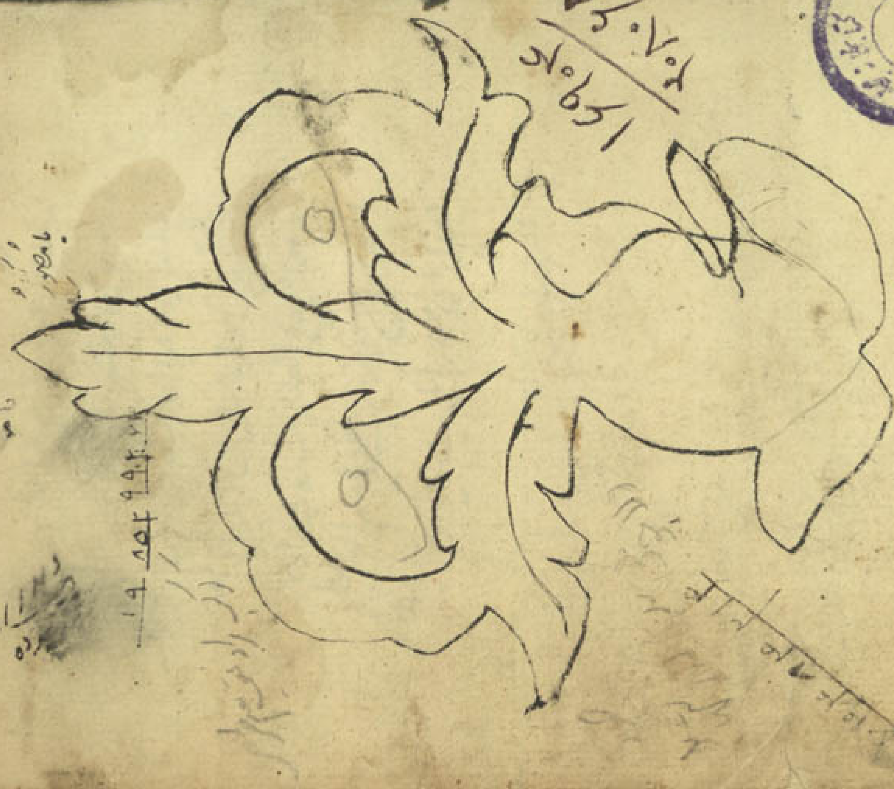


خد

هر یک از معوذهای سه بار ... یحیی العظام وهی رمیم

یا ضرس فلانه بنت فلانه اکلت الحار

والبارد فبالحار تسکنین فبالبارد

تسکنین وله ما سکن فی اللیل والنهار

وهو السمیع العلیم شد دست ... هذا

الضرس حق فلانه بنت فلان بسم الله العظیم

بعد از آن مسمار را بکوب بر دیوار سه بار یا ... بکو

[illegible]

معرفت تقویم

معرفت تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة علی خیر خلقه محمد واله
الطاهرین اجمعین اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل
بر فصلی فصل اول در حساب جمل دار طول جدول ترتیب
ایقغ بکر جلش دمت هنث وصخ زعذ حفض طصظ
دار عرض جدول ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ

ده هزار	بیست هزار	سی هزار	چهل هزار	پنجاه هزار	شصت هزار	هفتاد هزار	هشتاد هزار	نود هزار
یغ	کغ	لغ	مغ	نغ	سغ	عغ	فغ	صغ
هزار	دو هزار	سه هزار	چهار هزار	پنج هزار	شش هزار	هفت هزار	هشت هزار	نه هزار
غ	بغ	جغ	دغ	هغ	وغ	زغ	حغ	طغ
صد	دوصد	سهصد	چهارصد	پنجصد	ششصد	هفتصد	هشتصد	نهصد
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
ده	بیست	سی	چهل	پنجاه	شصت	هفتاد	هشتاد	نود
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط

جدول ارقام جمل

و این هشت عدد است نه احاد و نه عشرات و نه
مات و یک الف و دیگر عددها را از رقم این حروف
مرکب کند و بیشتر را فرا پیش دارند و کمتر را فرا پس مثلا
یا یازده است کب بیست و دو لج سی و سه قمه صد و چهل و پنج غه
قط هزار و نهصد و هشتاد و نه و جمیع عدد هزار مضاعف که د
و عدد هزار بحرف غین و رقم هزار است مقدم دارند و همچنین
نغ صد هزار رغ صد هزار هزار ششصد و شصت و چهار و
سی و پنج هزار هزار و هفتصد و سی و سه هزار و پانصد و شصت و چهار و
برین قیاس چند انکه باشد باید نوشت هر جا که انجا که عدد
نباشد صفر نهند برین صورت فصل دوم در ایام جمعات یعنی
روزهای هفته و نشانهای ایشان چنین باشد در جدول
نموده می شود و بعضی نشان شنبه صفر کنند مثلا بدین صورت

جدول	ارقام	ا	با	م	جمعا	ت	
ارقام	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
[illegible]	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه

فصل سیم در تاریخ عرب و این تاریخ میان اهل اسلام
معروف و از جهت عرب به نیز تعیین و زمان اجتماع
اطلاع نبوده است مبادی شهور قمری را از رویت هلال
گرفته اند و اول ماهها بر دیدن هلال نهاده اند و اهل حساب ماه
اول را از سال سی گرفته اند و ماه دوم را بیست و نه و همچنین یکی را
سی و یکی را بیست و نه و ازین کم و بیش نباشد و نشان روزها عدد روزها
بود چنانچه درین جدول است

۳۱۲۳۴۲۳۶۳۴۳۴۷۱۱

ایام	نخج	زلو	شنبه	
شهور	ربیع الآخر جط	شعبان جط	ذی الحجه جط	
ایام	لط	رز	سلکه	
شهور	ربیع الاول	رجب ل	ذی القعده ل	
ایام	لط	قطز	دصله	
شهور	صفر جط	جمادی الآخر جط	شوال جط	
ایام	ل لط	تمیم ل	رسول	
شهور	محرم ل	جمادی الاول	رمضان ل	

در روز اول ماه را از ماه غره گویند و میان را منتصف و
روز سی ام را سلخ گویند و چون ماه بآخر رسد در تقویم
بر حاشیه از جانب دست راست بر صفحهٔ اول نام آن ماه
را نوشته شود و بنویسد ابتدای این تاریخ از هجرت پیغمبر صلعم گویند
از مکه بمدینه رفته اهل اسلام عرب حساب مبدای ماه قمری از اول تاریخ
ترتیب اعتبار کرده اند و ماه اول را از سال سی روز میگیرند
و ماه دوم را بیست نه روز همچنین تا آخر سال اهل حساب و
ارباب علم نجوم دوازده دور متوالی قمری را که مدت یک سال
قمری عبارت از آنست در مدت سیصد و پنجاه و چهار روز و

[illegible]

و خمس و سدس که هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
است شبانه روزی بیفتاده و در هر سی سال یازده بار
در آخر ذی حجه یک روز زیادت کند تا سی روز شود و
آن روز را کبیسه خوانند و طریق معرفت این کبیسه آن
بود که شبانه روز را سی جزو دست و اعتبار
کنند تا خمس و سدس شبانه روزی باشد چنانچه هر سال
یازده جزو از سی جزو افزون شود چنانکه بدین در
جدول واقع است





۴	۹	۱
۳	۵	۷
۸	۱۲	۶

ایام	جزو کامل	جزو تفصیل	کسر کامله	ایام	جزو کامل	جزو تفصیل	کسر کامله
ا	ح	مح		یو	ک	مح	ک
ب	یز	لو	ک	بز	ه	لو	
ج	ب	ملد		مح	یل	ملد	ک
د	یا	یب		مط	لح	لط	
ه	ک	لح	ک	لک	ح	لح	
و	ک	مح		کا	یو	مح	ک
ز	مح	لو		کب	ط	لو	
ح	لح	ملد	ک	مح	ک	ملد	
ط	ن	یب		ملد	یط	بب	ک
ی	یو	لح		ملا	ک	مح	
یا	لح	مح	ک	ملو	یب	مح	ک
یب	ط	ل		ملز	لح	لح	
یج	مح	ملد	ک	کح	و	ملد	ک
ید	ح	یب		ملط	ه	سـ	
یه	یب	لح		ل	لح	لح	

شهور غره	جمع کسور			روز ایام ماه	
شهور عربیه	کسور شهور ایام	جمع کسور	باقی کسور	حاصل کسر	لام شهور
محرم	بت مد / باط	بت مد	یا یو	بت مد	ل
صفر	بت مد / باط	اکح		اکح	باط
ربیع الاول	بت مد / اط	بت مد	ط مح	بت مد	ل
ربیع الآخر	بت مد / اط	رلو		رلو	باط
جمادی الاول	بت مد / اط	ه م	ح ک	ه م	ل
جمادی الآخر	بت مد / باط	کو کد		کو کد	باط
رجب	بت مد / اط	یو ح	و نب	یو ح	ل
شعبان	بت مد / اط	و نب		و نب	اط
رمضان	بت مد / اط	ح نز	ه الد	یح لو	ل
شوال	بت مد / اط	یح لو		زک	اط
ذو القعده	بت مد / اط	زک			ل
ذو الحجه الحرام	بت مد		ح نز	ح مح	باط
		ه مح			[illegible]

فصل چهارم در تاریخ رومی و ماههای ایشان در جدول سطر

منسوخ	رقم	منسوخ	رقم	منسوخ	رقم	منسوخ	رقم	
تشرین الاول	لا	تشرین الثانی	ل	کانون الاول	لا	کانون الثانی	لا	
شباط	کح	آذار	لا	نیسان	ل	ایار	لا	
حزیران	ل	تموز	لا	آب	لا	ایلول	ل	

و از این جمله چهار ماه سی روز باشد و آن تشرین الآخر و
نیسان و حزیران و ایلول است و روزهای ماه دیگر
غیر شباط سی و یک روز باشد و شباط در سه سال پیاپی بیست
هشت روز باشد و در سال چهارم بیست نه روز بود و در
روز بیست نهم کبیسه باشد و نیز روزها رقمهای عدد آن روز
باشد و مبدء این تاریخ از عهد اسکندر رومی گیرند فصل پنجم
در تاریخ پارسیان و نام ماههای ایشان و عدد ایام است و ایشان

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	یا				لو	یو	ک	ر
ب	یب	ک	ح		لو	ر		
ج	یج				لح	یح	ک	ن
د	ید				رط	ع		ا
ه	یه	ک	ه		ک	لے		
و	و				کا	کا	ک	ط
ز	یز	ک	ع		یک	ب		
ح	یح	.	ب		یح			
ط	ط				ید	ید	ک	و
ی	ک	ک	لے		یط	ه		
یا	ا				یو	لو	ک	ید
یب	ب				یز	ع	.	ح
یج	یج	ک	ر		یح	ح		
ید	کر				یط	ط	ک	ا
یه	ه		ه		ل	ل	ع	ع

فصل چهارم

ایام	شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	شهور
قرا	تیر ماه	لا	خرداد ماه	لا	اردیبهشت ماه	ل	فروردین ماه	
لم	آبان ماه	لا	مهر ماه	قں	شهریور ماه	[illegible]	مرداد ماه	
قس	اسفندارمذ ماه	ل	بهمن ماه	ل	دی ماه	له	آذر ماه	

و روزهای هر ماهی سی گیرند و پنج روز را که افزایند بآن ماه یا در آخر اسفندار ماه افزایند و آنرا خمسهٔ مسترقه خوانند یعنی پنجهٔ فروردین و اینماه‌ها را ماههای قدیم خوانند و مبدا این تاریخ روز سه شنبه از اول ملک یزدجرد بن شهریار گیرند که آخر ملوک عجم است و نام روزها رقم عدد هر روز باشد و گاه باشد که از نام هر روزی بنویسند نام ایام و نام روزهای پنجهٔ فروردین در این جدول مبین شد

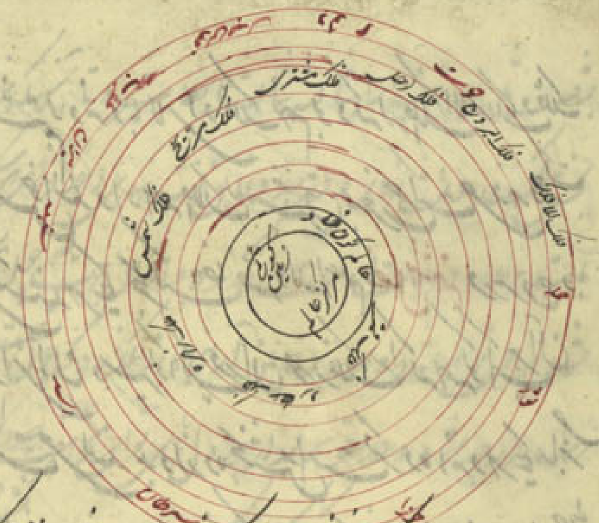
اهنود	[illegible] ٦	اسفندارمذ ٥	شهریور ٤	اردیبهشت ٣	بهمن ٢	هرمز ١
اشتود	ماه ١٢	خور ١١	آبان ١٠	آذر ٩	مرداد ٧	دی باذر ٨
سپنتمد	رشن ١٨	سروش ١٧	مهر ١٦	دی بمهر ١٥	گوش ١٤	تیر ١٣
وهوخشتر	دین ٢٤	دی بدین ٢٣	باد ٢٢	رام ٢١	بهرام ٢٠	فروردین ١٩
وهشتوایشت	انیران ٣٠	اسفند ٢٩	مار ٢٧	زامیاد ٢٨	آسمان ٢٧	اشتاد ٢٦

فصل ششم در تاریخ فلکی در تاریخ عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخ نهاده اند و نام ماههای این تاریخ همه نام ماههای پارسیان است و عدد روزهای هر ماهی سی روز باشد چنانکه در این جدول مبین شده

شهور		شهور		شهور		شهور	
بهار	ل	[illegible]	س	[illegible]	ص	[illegible]	قلک
[illegible]	قن	[illegible]	قف	[illegible]	رنا	[illegible]	رم
[illegible]	عی	[illegible]	ش	[illegible]	شل	[illegible]	[illegible]

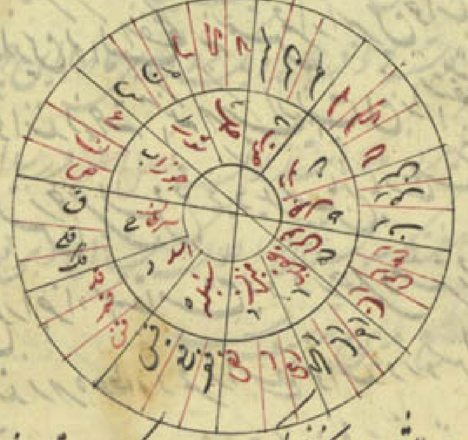
و پنجهٔ فروردیه در آخر اسفندار مذ ماه گیرند و بهر چهار سال یا پنج سال یکبار یک روز دیگر جهت کبیسه در آخر پنجهٔ فروردیه افزایند تا شش روز شود و اول روز فروردین ماه روزی بود که در نیم روز آن روز آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی از استادان این علم روایت کرده اند که ملک را هم بنام

ماهها وضع کرده اند و هم نام روزها و نام ماههای ملکی است
که درین جدول مبین شد
بعضی اول فروردین ماه و اول دیگر ماهها آخر روز که بود در
آن روز باشد که آن روز باشد آفتاب انتقال کرده بود
ابرج ببرج و آن ماهها را جلالی و یا ملکی خوانند و ابتدای این
تاریخ از کبیسه ملکشاهی گیرند در تقویم پنج جدولها یک بیرون است
پیش از تقویم کواکب خیلی باشد در یک روزهای هفته میر رقم
نوشته بود در چهار و یک بروزهای ماهها این چهار تاریخ بر در
آخر روز ماه باشد نویسند **فصل هفتم** در بیان ستارگان
هفتگانه ستارگان افلاک ایشان و برج فلک اعظم و عناصر
اربع بدین ترتیب است



دورترین افلاک از همه فلک زحل باشد و نزدیک ترین
فلک قمر و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد از اسمای
ایشان و ازین کواکب هفتگانه شمس و قمر را نیرین خوانند و دیگرا و پنج
خمسه متحیره خوانند از جهة آنکه هر یک از ایشان را استقامتی باشد
پس توقفی پس رجوعی پس توقفی دیگر پس باز باستقامت شود و شمس
و قمر را جز استقامت نبود و زحل و مشتری و مریخ
علوی خوانند زهره عطارد و قمر را سفلی خوانند و روش این
ستارگان مختلف بود و باقی ستارگان را ثابته خوانند و جمله فلک

هشتم بود و بالای او فلک نهم بود که او را فلک الافلاک و فلک
اطلس خوانند و او همه افلاک را از مشرق بمغرب حرکت می دهد و حرکت
می کنند هر یکی بحرکت خاصه والله اعلم **فصل هشتم** در بروج و
اجزای آن و سیر کواکب در آن مدور فلک را که همه کواکب در آن
حرکت می کنند بدوازده بخش راست کرده اند و هر یکی را برج
خوانند و هر برجی را بسی بخش کرده اند و هر یکی را درجه خوانند و نام آن برجها
دوازده گانه و نشانهای ایشان در تقویم برین نوع باشد



و هر درجه را بشصت بخش کرده اند و هر یکی را دقیقه خوانند و همچنین دقیقه را
بر

بشصت ثانیه ثانیه را بثالثه ثالثه را برابعه تا بعاشره تا آنجا که خواهند
بخش کنند و نشانهای درجه و دقایق نشانهای عدد های ابجد
باشد و عدد درجات از بیست نه نگذرد و از آن جهت چون سی
شود برجی تمام شود و عدد دقایق از پنجاه و نه نگذرد که چون شصت
رسد درجه شود و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ هفت جدول
است و بجهت مواضع کواکب هفتگانه در نیم روز هر روز بر گشتند
و در هر جدول بالای هر روز سه رقم بنویسند یکی رقم برج بود و دو
رقم درجه و یکی دقیقه و آن موضع کوکب باشد و آنقدر درجات و دقایق
که تا آن نیم روز رفته باشد از آن برج و بدانند و ابتدای کواکب از آفتاب
کنند پس از آن بکواکب پنجگانه بترتیب افلاک ببرند و چون درجه و دقیقه
کوکب روز بروز زیاده باشد کوکب مستقیم باشد چون در نقصان بود
مقیم باشد **فصل نهم** در مقدار روش ستارگان بدانکه آفتاب
دوازده برج در سالی تمام کند و هر برجی بماهی طی کند ماه

دوری در بیست هفت شبانه روز و ثلث تمام کند و بر هر برجی زیاده از
دو روز و کمتر از سه روز قطع کند زحل دوری در سی سال تمام کند
بر هر برجی را در دو سال نیم و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه نیم راجع باشد
مشتری دوری دوازده سال و بر هر برجی را در یک سال تمام کند و در
سیزده ماه چهار ماه راجع باشد مریخ دوری در دو سال الا یکماه
نیم تمام کند و بر هر برجی را چون مستقیم و سبک رو باشد در یکماه نیم تمام
کند و در هر دو سال یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد زهره دوری حدود
یک سال تمام کند و بر هر برجی چون مستقیم و سبک رو باشد به بیست و هفت روز
تمام کند و در هر یک سال دو ماه نیم یکماه و نیم راجع باشد عطارد
دوری حدود یکسال تمام کند و بر هر برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
در شانزده روز تمام کند و در حدود شانزده روز تمام کند بیست و چهار
روز راجع باشد اما کواکب ثابته روزی بیست و چهار هزار سال تمام
کند و بر هر برجی را در دو هزار سال چنانکه درین مسطور است

دوازده

کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
ادوار	یکسال	بیست و هفت روز	سی سال	دوازده سال	دو سال	یکسال	یکسال
اقامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یکسال
رجعت	ندارد	ندارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل دوم در جوزهر و عرض ماه آفتاب را مداری باشد که میان
بروج بگذرد و آنرا منطقة البروج خوانند ماه را مداری دیگر باشد
که مدار آفتاب را در دو موضع در برابر هم تقاطع باشد و این هر دو
تقاطع را جوزهرین و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب
شمال بود از مدار آفتاب و یک نیمه در جانب جنوب و آن عقده را
که چون ماه از آن بگذرد در شمال شود رأس خوانند و آن عقده را
که چون ماه از آن بگذرد در جانب جنوب شود ذنب خوانند و مقداری
دوری ماه را از مدار آفتاب عرض ماه باشد و غایتش پنج درجه
باشد و تقویم ماه را طول ماه خوانند و رأس و ذنب را سیر معکوس
باشد مانند کواکب راجع دوری نوزده سال تمام کند و بر هر برج

در نوزده ماه و در تقویم موضع راس بعد از تقویم عطارد بیارند
برج درجه و دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن
برج بهمان درجه و دقیقه و بدین سبب مواضع ذنب نیارند و باشد
عرض ماه در جدول جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند و در
سفر یک درجه و یک دقیقه و عرض قمر در ربع اول از جوزهر که
بعد از راس بود شمالی صاعد و زاید باشد و در ربع دوم که
بعد از آن بود و قمر روی در ذنب دارد تا رسیدن شمالی هابط ناقص
باشد و در ربع سیم که از ذنب گذشته باشد جنوبی هابط زاید باشد
و در ربع چهارم بعد از آن بود و قمر روی براس دارد تا رسیدن براس
جنوبی صاعد ناقص بود چنانچه در دایره نموده شده است

رؤس متحیره	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
	لسه	لسه	لسه	لسه	لسه
موضع	ح با کر	ط ز کر	ا سا دله	ما کا لط	تو لا لح

ربع اول شمالی صاعد زاید ربع دوم شمالی هابط ناقص ربع
سیم جنوبی هابط زاید ربع رابع جنوبی صاعد ناقص و درین دایره
نموده شد





و خمسه متحیره را نیز اهم عرض باشد که بعضی تقویمها عرض هر کوکب در پهلوی تقویم
او بیارند و آفتاب را عرض نبود از جهت آنکه عرض صورت ستارگان

بود از راه آفتاب آفتاب از راه خود جدا نشود و نشانهای شمالی
جنوبی و صاعده و هابطه از حروف اوائل گیرند تا نزاید و ناقص از گرد
اعم گیرند اما بر مقتضای این سیارات را میلی باشد و آن بعد ایشان
بود از منطقة معدل النهار و غایت عرض و میل هر یکی از ایشان معین
باشد جدول نهاده بدین گونه آمد

ستارگان	میل	غایت عرض	میل	غایت عرض	میل	غایت عرض	میل	غایت عرض
زحل	ح	ح	ح	ح	یح	لا	یح	لا
مشتری	ا	ا	ا	ا	یح	لد	یح	لد
مریخ	ح	ج	ج	ه	یو	لو	یو	لو
زهره	ب	ه	ب	ح	یه	نز	ل	س
عطارد	ک	لو	ز	ح	یط	نو	یط	نو
قمر	و	ع	کا	ک	یه	م	یه	م
[illegible]	ح	و	ک	د	یه	م	یه	م
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه

فصل یازدهم در ساعات و ارتفاعات شبانه روزی را به سبب چهار قسم
کنند و هر قسمی را ساعات خوانند و ساعت را به شصت قسم متساوی
کنند و هر یک را دقیقه خوانند و در تقویم برای هر روزی جداگانه بنهند

ساعت روز و وقت آن آنچه روز بر از آن درس در جدول جداگانه بنهند و
چون آن را از بیست و چهار ساعت نقصان کنند باقی ساعت و دقایق
شب باشد و روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا بوقت تحویل آفتاب
به سرطان افزاید در نیمه دیگر بکاهد و شب بر عکس باشد و دراز
ترین روزهای سال و کوتاه ترین شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان
باشد و کوتاه ترین روزها و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب
بجدی باشد بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان شب و روز متساوی باشد



و این ساعات را مستوی خوانند
و چون هر روزی را و هر شبی جدا جدا
به دوازده قسم متساوی کنند
آن ساعت را زمانی و معوجه
خوانند و مقدار هر ساعت
بحسب درازی و کوتاهی هر روزی افزاید و کم شود اما ارتفاع آفتاب مقدار

بعد او بود از سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از آسمان
جدا کند و آن مقدار درجات و دقایق بود و غایت بود وقت نصف النهار
بود و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم بعد از ساعتی در جدول جداگانه
بنهند و هیچ ارتفاع از نود درجه زیاده نشود زیرا که مدار فلک شش صد
درجه **فصل دوازدهم** در نظر و مناظره و بعضی کواکب ببعضی اما نظرات که چون دو
کوکب در یک برج در یک درجه در یک دقیقه جمع آیند آنرا قران و مقارنه
خوانند پس اگر این حال میان آفتاب و ماه باشد آنرا اجتماع خوانند و اگر
میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره باشد آنرا احتراق آن کوکب باشد و چون
درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج یکی از آن برج سیم دیگر باشد آنرا تسدیس خوانند
از بهر آنکه میان کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن دو برج چهارم دیگری برج
باشد آنرا تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر برج باشد آنرا تثلیث خوانند و اگر
هفتم دیگر باشد آنرا مقابله خوانند نیز نیز استقبال خوانند و اگر یکی از آن
دو برج دوم برج دیگر باشد یا ششم یا یازدهم یا هشتم میان آن دو کوکب هیچ نظر
نباشد

نباشد از آنکه روشن شود که هر کوکب را دو تسدیس بود و دو تربیع و دو
تثلیث از هر دو جانب یک مقابله و یک مقارنه باشد ازین بیشتر نبود و
جمله شش نظر باشد بدین صورت



و راس ذنب را با کوکب مقارن نباشد و آنرا مجاسده خوانند و زهره
و عطارد را با آفتاب احتراق نبود و این هر دو را با یکدیگر قران و تسدیس

نبود مانند دیگر کواکب چه زهره پیش از حلول در هفت درجه و عطارد در
پیش از حلول بیست درجه از آفتاب محترق نشود و در هر دو جانب چون کوکب
متوجه باشد ازین نظرها گویند که متصل است و چون اتصالات تمام شود
و بگذرد گویند منصرف و این نظرهای کواکب شش گانه را جز ماه بر حاشیه
تقویم نویسند از جانب راست برابر روزی یا در شبی افتد و از
اتصالات کلّی خوانند و نام ماههای هر چهار تاریخ روزها در آن
اما
تاریخ مشهور بود و تحویل ستارگان از برجی به برجی هم نویسند
تناظر بر دو گونه بود یکی آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو موضع باشند
دو در سعت روز متساوی باشند و آن دو موضع بود از دو جانب سر
سرطان و سر جدی متساوی باشند مثلاً یکی در بیست درجه ثور و دیگری
در ده درجه اسد باشد چه بعد هر یک از سر سرطان یک برج و ده درجه
بود از سر جدی چهار برج و بیست درجه بود دوم آنکه میان دو کوکب
باشد که هر دو موضع بود از دو جانب سر حمل و میزان که بعد هر دو از نقطهای
سر حمل

سر حمل و سر میزان متساوی باشد مثلاً یکی در بیست درجه
حمل بود و یکی در ده درجه حوت چه بعد ایشان از نقطه سر میزان پنج
برج و ده درجه چنانچه درین دو دایره مشاهده میکنی والله اعلم
و علامتهای تناظرها با آنچه بدان تعلق دارد بدین گونه باشد درین جدول

علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل سیزدهم در ممازجات قمر و دیگر احوال بر صفحه دست چپ تقویم
در هر ماهی اول ایام اسابیع دوم ایام ماه مقدم آخر شد
تناظر انظار

۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱

۱۹۸۷۶۵

ایام ماه عربی در جدول باز دارند یا بنام یا برقم اعداد و محل ماه
یعنی برجی که قمر بوقت نصف النهار در آرد و آن برج بود در جدول
دیگر نهند و در جدول چهارم ساعات انتقال اگر انتقال در آن
شب بود به نهند در ششم جدول متبادی به نهند نظر قمر بکواکب
بیگانه بر ترتیب افلاک و بازای هر روزی که در وی یا در شب ساعت بود
بود اگر قمر را بکوکبی از این نظر بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر
و رقم ساعات که نظر آن ساعات بود بنهند و اگر هیچ نظر نبود بعد
خالی بمانند و این اتصالات را مهارجات قمر خوانند و اجتماع و استقبال ذا
که در هر ماهی افتد بر صفحه درست بالای اتصالات که در بعضی جدول
باریک بنهند و روز با شب یقین کنند و ساعتی که از آن روز بود
یا از آن شب گذشته باشد و برج طالع و برج عاشر و درجات
و دقایق هر یکی هم بنویسند و طالع آن برج بود که در آن وقت میان
مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جز اجتماع بنویسند و آن





موضع بود از فلک که آفتاب و ماه در وی مقارن شده باشند و جز استقبال
هم نویسند و آن برابر موضع آفتاب بود در وقتی که ماه مقابله کند
و ذنب و موضع ماه و حالات قمر نویسند و بعضی در جدول جداگانه نویسند و بعضی
در خانهای خالی از جداول مزاجات نویسند بلوحی دیگر و حالات ماه بنده
ماه با راس و با ذنب در کدام روز یا شب افتد و به چه ساعت رسیدن
ماه بدرجه هبوط کوکب بیان کنم و حال طریقه محترقه بگویم بعضی رسیدن ماه
به تحت الشعاع هم بیارند و آن وقتی هست که بعد ماه از آفتاب بیش از چهارده
یا کم از ده درجه آید و مجلس ماه با کید بیارند و کید چنین گویند که کوکبی است
سیر او معکوس است چون زحل بعد و چهل و چهار سال تمام کند و بر برج بدوازده سال
و چنین کوکب در فلک بر بدیست و جدول حالات قمر و علامات و بعض اختیارات است

[illegible]	اختیارات
[illegible]	دیوار زدن و حج و غیره و خراب صنعت و انبا
[illegible]	حج کارش بد لا اختی مسمر دات و مکر هلاک چشم
[illegible]	بنا و سب بد و غیره تزویج و بیع عقار و زرع و در دریا
[illegible]	عطای تخریب بنا و خدم و دارو و هلاک و جیس صعدن

محترقه	عطای قصد کشتن و شمع رفتن سحر بتعویذ عدالت
اجتماع	عطای یکسر جد و رکین و احتقاف و اشیا
تربیع	قتل سیاست و اظهار عداوات
نحس	خلوت و زینت و حمام و تجارت

فصل چهاردهم در منازل ماه و آن بیست و هشت است و هر منزل بنام صورتها
در گردون تخیل کرده اند برین طریقه در جدول مسطور است

جدول	اسامی	منازل	قمر و صور	ثوابت	آن		
صور	صور	صور	صور	صور	صور	صور	صور
شرطین		بطین		ثریا		دبران	
هقعه		هنقه		ذراع		نثره	
طرفه		جبهه		زبره		صرفه	
عوا		سماک		غفران		زبانا	
اکلیل		قلب		شوله		نعایم	
بلده		ذابح		بلع		سعود	
اخبیه		مقدم		مؤخر		رشا	

قمر هر روزی در منزلی باشد و باشد گاه که زیاده از یک روز در یک
منزل بماند و گاه باشد که بیک روز زیاده تر از یک منزل برود
و موضع ماه در دو منزلی باشد بوقت نیم روز نام آن منزل در جدول
جداگانه نهند والله اعلم

شرطین	ه یب نا ی	غفران	و ب ما کر
بطین	ه اه جه ه	ابان	د اه لب کر
ثریا	اح لط ح	اکلیل	زح لج س
دبران	اکا لر ه	قلب	زکا ید ه
هنعه	ب ع یا س	شوله	ح کر لج ی
هقعه	ب ز ب کر	نعایم	ح یو لز ل
ذراع	ب اط یج ل	بلده	ح اط نه ل
نثره	ج ب مد ه	ذابح	ط یب لح کر
طرفه	ج اه له ه	بلع	ط اه اه ی
جبهه	د ح لو ی	سعود	ی ح ک کر
زبره	د کا یز ی	اخبیه	ی کا یا ه
صرفه	ه کر ح ه	مقدم	یا کر ب س
عوا	ه یو نط ه	مؤخر	یا یو نح ی
سماک	ه اط ن ل	رشا	یا اط لد ب

مقدم
اخر

بازای آن روز و بعضی وقت انتقال ماه را از منزل بمنزلی در جدول
دیگر دیگر نهند و چون فلک ماه آزده برجست و منازل او بیست و هشت حصه
هر برجی ماه منزل او ثلثی باشد و شمس منزل پیش از طلوع آفتاب
برآید و چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات گم شود رسید
بازای آن روز وقت طلوع هر منزل که سقوط رقیب رقیب آن منزل
باشد و آن منزل پانزدهم بود از آن منزل والله اعلم عند الله

فصل یازدهم در ظهور و اختفا و دیگر احوال کوکب سیارگان علوی پیش
احتراق بچند روز در مغرب مختفی شود بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق
بچند روز در مشرق ظاهر شود و پیش از طلوع آفتاب احتراق این
در میان استقامت ایشان باشد و مقابله آفتاب این کوکب در میان
رجوع این کوکب باشد رجوع ایشان در میانه ماه تثلیث آفتاب باشد
و زهره عطارد سا هم در میانه ایام استقامت هم در میان رجوع احتراق
بود و در اوایل رجوع در مغرب مختفی شود و در اواخر در مشرق ظاهر

شوند و اوقات ظهور و اختفای کواکب در تقویم میان اتصالات کلّه
بنویسند و اما دیدن ماه و آنکه از موضع عرض آفتاب در شمال یا در جنوب ببینند

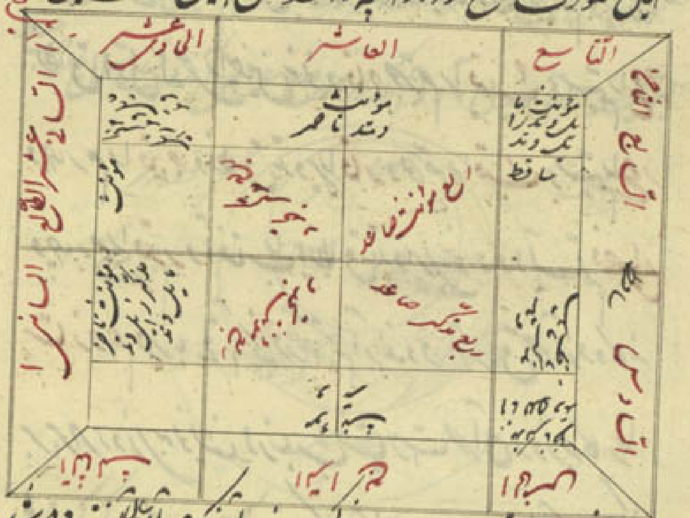


در صفحهٔ جداگانه جهت هر ماه نوشته باشد که احوال سیر کواکب در
جدولهای جداگانه تقویمهای ایشان در آن دوازده ورق که نهیم
برقم بیان کنند **مثلاً** چون سریع سیر بود و بعضی سیر او در
بطئش زیادت بود و این رقم نویسنده **صل** و چون بطء السیر بود و سیرش
اوسط کمتر بود و این رقم نویسند **قص** و چون سیر آنش بقدر سیر وسط
بود و این رقم نویسند **سط** و مقیم را **مقیم** و مستقیم را **مستقیم** و راجع را
جع و هر کوکب را چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق بود در فلک

اوج

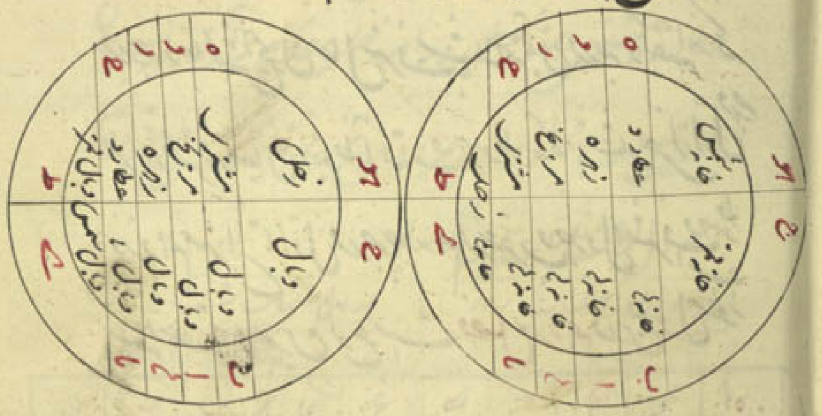
در فلک اوج و چهار نطاق بود در فلک تدویر باشد هم بنویسند شمار
نطاق اول اوج را چنین بنویسند **فاج** و دوم را **قبج** و سیم را **مج**
و چهارم را **قدج** و نطاق تدویر را **فار** و دوم را **قبر** و سیم را **مجر**
و چهارم را **قدر** و آفتاب را نطاق تدویر نبود والسلّم **فصل**
شانزدهم در بیان آنچه در تقویم آرند و در اوراق دوازده گانه
برای هر روزی بنویسند از باب اختیارات که آن روز چه کار را
شاید و او چه کار احتراز باید کرد و آنرا با جمال بعد از این بیان کنم
و بیشتر اوراق ماها طالع سال و صورت آن بیان آرند و در
طالع درجات خانهای دوازده از بروج و مواضع کواکب و رأس و ذنب
در وقت تحویل آفتاب ثبت کنند و مواضع سهام و دلایل جز آنکه
مخصوص بود و از مواضع کواکب خانهای گیرند و از همه قوی تر سهم السعادة
و سهم الغیب بود و بیشتر از صورت طالع وقت تحویل و موامره استخراج آن
از زیج بیارند و باشد که طالع ماهای فصلهای دیگر و طالعهای اجتماعات و استقبالات را

این صورت طالع را از آنچه خوانند و آن بدین نوعست و درین جدول



و بعد از ابو ررقم ها ماههای خسوف کسوف را آنکه در اول آفتاب ده باشد
بیارند تعیین اوقات و احوال آن بکنند و طالعی در ماه ثبت کنند
و حد و نهایتش از اوراق ماهها وضع کنند جهت احکام و وصول و قرانات
و احتراقات و اجتماعات جهت تواریخ بر حسب عادت بر تقویم از آنچه
مستغنی باشد است معرفت تقویم و بعد ازین بعضی از آن که محتاج باشد آن
باشد در معرفت تقویم بر سبیل اختصار چاره فصل چهارم در خانه و وبال ستارگان
حدود و خانهای زحل ایشان دو حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و ثور

و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه ماه و اسد
خانه شمس و مقابل خانه هر کوکب وبال او است پس خانهای زحل وبال شمس و
و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ وبال زهره و خانهای زهره وبال
مریخ و در راس ذنب که خانه و وبال و هبوط خانهای کواکب سبعه سیارات
برین نوع که در دایره مثل کشیده شد



فصل پنجم در شرف و هبوط ستارگان کواکب آسمان شرف آفتاب
نوزده درجه از برج حمل شرف ماه سیم درجه از برج ثور شرف زحل بیست و یک
درجه از برج میزان شرف پانزدهم درجه از برج سرطان شرف مریخ بیست و هشتم درجه جدی

شرف زهره بیست هفتم درجه حوت شرف عطارد پانزدهم درجه سنبله
شرف رأس سیم درجه جوزا شرف ذنب سیم درجه قوس و برج شرف
همه بشرف باشد الا آنکه دران درجه قوی تر باشد و تا کواکب روی
بشرف دارد روی در ترقی آید والا و چون ازان درجه بگذرد روی بنقصان
نهد از شرفیت خود و هبوط هر کواکب مقابله شرف او بود و هم بآن
درجه و حالش همچنان حال شرف باشد هم بآن درجه و گفته اند که
طریقه محترقه میان هبوط آفتاب و هبوط ماه باشد یعنی از اول درجه
نوزدهم میزان تا اول درجه چهارم از عقرب و جدول اشرف و هبوطات
سبعه و عقدتین برین نوع است فصل نوزدهم در بیان جدول [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ابز	ابی	عطارد	انی	[illegible]	مشتز	افل	قم	شمس	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ابز	ابی	عطارد	انی	[illegible]	مشتز	افل	قم	شمس	[illegible]

فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب آن یعنی حمل و اسد و قوس مثلثه
آتشی آورده و ارباب آن مثلثه بروز آفتاب مشتری و زحل بشب
مشتری و آفتاب و زحل و ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب
این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ بشب قمر را بر زهره مقدم دارند
و جوزا و میزان و دلو مثلثه بادی اند و ارباب این مثلثه بروز زحل و
عطارد و مشتری بشب عطارد را بر زحل مقدم دارند و ارباب سرطان
و عقرب و حوت مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر و بشب مریخ و زهره و قمر
و جدول ارباب مثلثات برین گونه بود

جدول ارباب مثلثات روز				جدول مثلثات شب			
[illegible]	شمس	مشتری	افل	[illegible]	مشتری	شمس	زحل
[illegible]	زهره	قمر	[illegible]	[illegible]	قمر	انی	مریخ
[illegible]	زحل	[illegible]	مشتری	[illegible]	[illegible]	افل	مشتری
[illegible]	زهره	[illegible]	قم	[illegible]	مریخ	[illegible]	[illegible]

فصل هشتم در حدود کواکب هر یک را از کواکب در هر برجی حدی بود آن چند درجه معین همه باشد از آن برج و در حدود خلاف کرده باشند اما مشهورتر حدود مصریان است و آن برین تفصیل است که در جدول

حمل	مشتری	عطارد	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	مشتری	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	زهره	زهره	مشتری	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	عطارد	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	مریخ	مریخ
سنبله	عطارد	عطارد	مشتری	زهره	زحل
میزان	زحل	زهره	مشتری	مشتری	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	زحل	زحل
قوس	مشتری	مشتری	عطارد	زحل	مریخ
جدی	عطارد	زهره	زهره	مریخ	مریخ
دلو	عطارد	مشتری	مشتری	مریخ	زحل
حوت	زهره	در غیر ...	عطارد	مشتری	زحل

فصل نهم بحکم در وجوه و دیگر حظهای کواکب اما وجوه نیست را هر برجی سه ثلث کرده اند و از حمل ابتدا کرده اند و ثلث اول مریخ را صاحب حمل داده و ثلث دوم

بگو کی که فلک او زیر فلک مریخ است یعنی آفتاب ثلث ششم بگو کسی که زیر فلک آفتاب بود یعنی زهره و ثلث اول ثور بگو کسی که فلک او زیر فلک زهره است یعنی عطارد و ثلث دوم بقمر زیر فلک عطارد است ثلث ششم را چون فلک دیگر از زیر او نبود دور را از سر گرفته اند و بزحل داده اند که فلکش بالای همه بود و بعد از آن مشتری مریخ و هم برین قیاس تا با آخر حوت که نوبت هم با مریخ رسد و او را دو وجه در پهلوی هم افتد ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت نیز گویند و باشد که بروج را هم به ثلثها قسمت کنند و ثلث اول زهره هر برجی بصاحب آن برج دهند و ثلث دوم را بصاحب آن برج را که از آن مثلثه بود از آن بود و ثلث آخر صاحب برج را هم با قی که از مثلثه مثلا ثلث اول حمل مریخ را که صاحب برج است ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است و ثلث ششم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر برجها و این قسمت را در یکجا خواهند هیئت صورت وجه

والله اعلم بالصواب

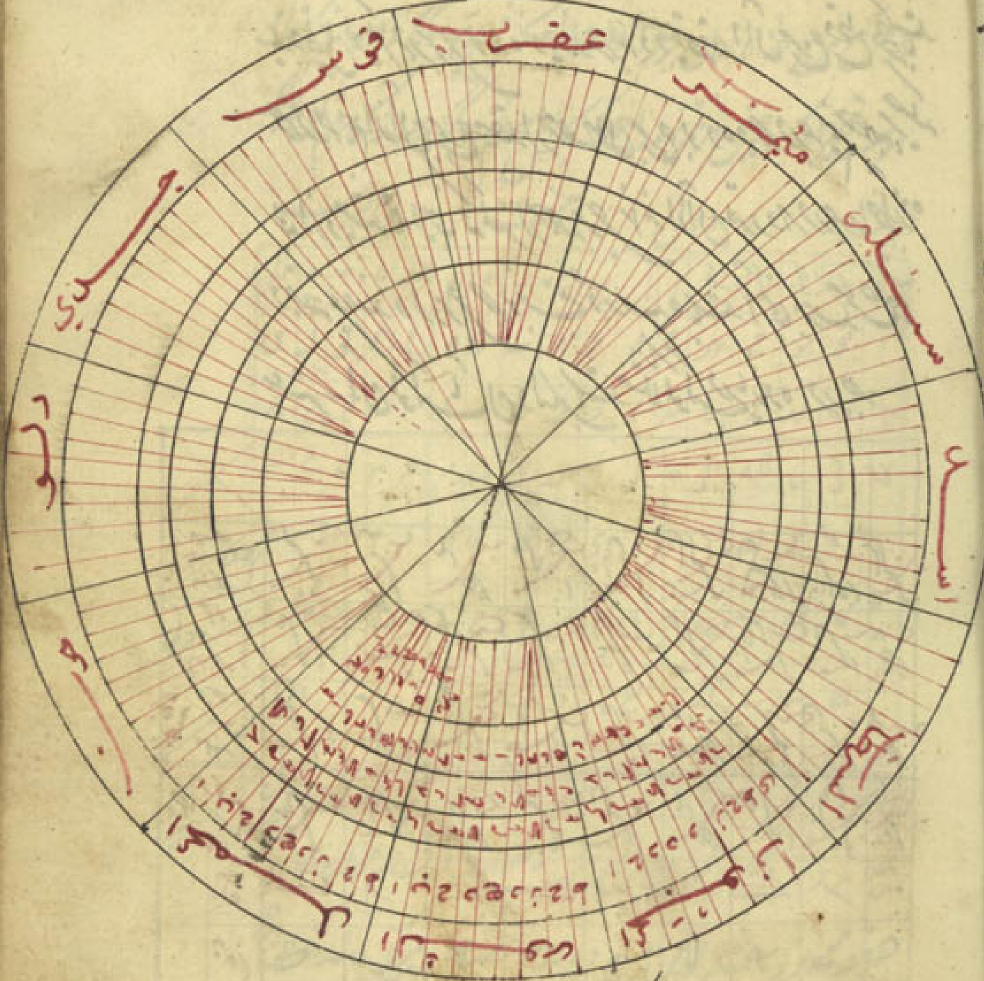
وهمچنین هر برجی را به نه قسمت کنند مثلث دیگر و قسم اوّل از حمل
مریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور یعنی زهره و سیم بصاحب
جوزا یعنی عطارد و همچنین تا قسمهای حمل تمام شود پس اوّل ثور صاحب
جدی را بود یعنی زحل و قسم دوم زحل بود صاحب دلو و سیم مشتری را
بود صاحب حوت چهارم مریخ را بود صاحب حمل و همچنین تا آخر
مریخ و از این ترتیب لازم آید که هر قسمی از سر برجها بیک مثلثه باشد
یعنی کوکب را بود مثلاً اوّل از مثلثه آتشی یعنی حمل و هم از اسد و هم از قوس
مریخ را بود و قسم دوم از هر سه برج زهره را بود مثلاً قسم اوّل دوم از مثلثه
خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم جدی زحل را بود و قسم سیم مشتری را
صاحب حوت و این قسمت نه بهرات خوانند چنانچه درین جدول است
بهر کانی منطقة البروج که اجزا برجها که از دوازده خانه خوانند نه قسم
مثلث دیگر کنند چنانچه آن منطقه فلک البروج یک صد هشت قسم
مثلث دیگر کنند را ابتدای از اول اف م برج حمل که اول برج [illegible]

	شرف زحل	[illegible]										
خانه کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	[illegible]
وجه کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چنانکه آفتاب که صاحب [illegible] بود شرف و آبی [illegible] و دیگر کواکب هر کدام علحده [illegible]
هر خانه داده اند و ملک [illegible] یک خانه پس چون مضاعف کنند [illegible]
چنانکه درین [illegible] منسوب با کواکب و صور افلاک موضع کنند



وهمچنین



و همچنین هر برجی را دوازده قسم کنند و هر نیم قسم اول را صاحب آن برج خوانند و هر قسم
را صاحب برجی از بروج دوازده‌گانه دهند و این را اثناعشریه خوانند چون کوکبی

از اقسام صاحب شکاسه هر برجی دهند به ترتیب بروج هم ابتدا از برج حمل
و از عجایب بروج اثنا عشریات خوانند و آن بدین ترتیب است در این دایره
نموده شد چنانچه دایره اول اسامی بروج دوازده‌گانه است و دایره
دوم اعداد اقسام تسعه آن برج و سوم سی درجه و دایره چهارم علامات
بروج که به ترتیب از صاحب اقسام می‌شود و دایره پنجم صاحب نه از آن برج
از صاحب اقسام این کوکب را از ارباب نهج خوانند و دایره ششم اعداد اقسام

بسم الله الرحمن الرحیم

يا دليل ديگر در برجی بوده چند درجه و دقيقه را از آن برج قطع کرده باشد
چهار درجه و نيم از آن برج مقدار حصه آن برج بوده و دو درجه و نيم حصه برجی که
بعد از او باشد تا اينجا که کمتر از حصه برجی نمانَد از آن قدر دو درجه را دوازده
دقيقه بدهند و از برجی که نوبت به او رسيده باشد آنجا برسد موضع اثنا
عشريه آن کوکب آن دليل باشد مثلا کوکبی در يازده درجه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دقايق	ک	م	۰	ک	م	۰	ک	م	۰
درجه	ج	و	ی	یج	یو	ک	کج	کو	ل

نه بهر و از اين که هر برجی را نه بخش کرده اند هر بخشی را دوازده
درجه و نوزده دقيقه داشته باشد و سی و چهار ثانيه تقريبا بخش اول
از آن

از آن برج خداوندان برج را داده اند و بخش دوم به کوکبی داده اند که بعد او
است در فلک و همچنين بر ترتيب افلاک تا بخش هفتم به کوکبی رسد که هفتم آن کوکب
باشد و جدول هفت بهر هذا الترتيب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤	ا	ب	ج	د	ه	و	ر	ح	ط	ے	با
ا	ی	بو	ح	ہر	ح	ه	ک	د	سر	ک	ه	ح	ک	ل	ل	ی
ل	ه	لد	ک	لا	سر	ک	د	ل	ه	د	ک	سر	ح	ح	ح	ح
ک	ل	ل	له	ل	ه	ل	ل	ی	ی	ل	د	ه	سر	ح	ح	سر
۸	۸	ح	له	ز	ک	ل	ی	ح	د	ی	ل	ک	ه	سر	سر	ه
۰	کا	له	ب	ه	د	ی	ی	سر	ل	ح	ح	و	ک	ه	ه	ک
٦	له	ـ	ر	کد	ل	ح	سر	ه	ے	سر	سرح	ل	د	ک	ک	د
٦	لط	له	ه	مح	ه	سر	سر	ک	ح	ه	سر	ے	ل	د	د	ل

دوازده بهر و آن را اثنا عشريه نيز گويند هر قسمی از اقسام دو درجه و نيم
دقيقه از ثور باشد از اين مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد که آن برج
ثور و جوزا و سرطان و اسد باشد حصه هر يکی دو درجه و نيم و يک درجه باقی را دوازده
باشد و چهل و هشت درجه ديگر جمله بيست درجه و چهار دقيقه را بابت چهار دقيقه

و این جمله از سنبله باشد هرگاه نوبت بدو رسیده باشد پس اثنی عشریه آن کوکب درست و درجه و بیست و چهار دقیقه از سنبله باشد همه را هم برین قیاس تامل باید چنانچه درین جدول معلوم شود والله اعلم بالصواب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	وب	[illegible]	لو	مب	لا	[illegible]	لو	طب		
ا	۲ب	ۏ	دالد	ا	اب	لو	جالد	الد	وب	ع	طالد	
ب	دالد	ۏ	دو	ب	۲الد	ع	جلو	لح	دالد	ط	طلو	
ج	دو	ع	دج	ج	۲لو	ط	جج	الد	دلو	٥	طج	
د	دج	ط	ج۲	د	۲مج	ا	د۲	الد	دج	ا	۲۲	
ه	ج۲	د	جب	ه	۱۲	کا	دب	الو	دج	نب	۲ب	
و	جب	کا	جالد	و	اب	الد	دالد	الو	دب	نج	۲الد	
ز	جالد	مب	طد	ز	االد	ج	دلو	لح	دالد	ند	۲لو	
ح	طد	لج	طج	ج	الو	الد	دج	لط	دلو	مه	۲ج	
ط	طج	الو	۲۲	ی	اج	الد	ه۲	ی	دج	لو	۲۲	
ی	۲۲	لم	راب	یا	د۲	الو	هب	یا	ج۲	لو	اج	
یا	۲ب	لح	۲الد	یب	دب	الو	هالد	ب	جب	لح	اب	
یب	۲الد	لط	اد	ع	دلو	لح	هلو	ع	جالد	ط	االد	
یج	او	لح	اج	ر	ولو	لط	هج	ید	۲لو	ل	الو	
ید	اج	لط	۲۲	یه	وج	ل	د۲	یه	۲ج	ل	ب۲	

[illegible]

جدول اثنا عشریه بروج والابواب

الاثنا عشر / الباب	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
اول	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب
دوم	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج
سوم	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د
چهارم	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه
پنجم	و	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه	و
ششم	ز	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه	و	ز
هفتم	ح	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه	و	ز	ح
هشتم	ط	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
نهم	ی	یا	ا	یب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
دهم	یا	ا	یب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	
یازدهم	ا	یب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	
دوازدهم	یب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

البروج	الجدول الاثنا عشریه											
حمل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
ثور	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
جوزا	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره
سرطان	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
اسد	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
سنبله	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
میزان	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
عقرب	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
قوس	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
جدی	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
دلو	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
حوت	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل

فصل بیست دوم در اوج و حضیض ستارگان اوجهای آفتاب و پنج ستاره متحیره
در هر هزار سال از برجی ببرجی شود و بهر شصت و شش سال یکدرجه
قطع کند و حضیضهای ایشان مقابله اوجهای ایشان بود الا کوکب عطارد

مر اورا

مر اورا دو حضیض بود و بتثلیث اوج زحل در دوم درجه قوس است
و اوج مشتری در ششم درجه سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و اوج
آفتاب در بیست و ششم درجه جوزا و اوج زهره در هیجدهم درجه جوزا و اوج عطارد
در اول درجه عقرب و حضیض از اینجا معلوم می‌شود و این اوجها بحسب زیج ایلخانی
شاهی است و در دیگر زیجها مختلف باشد اما قمر را اوج در دو قسم تربیع
آفتاب **فصل بیست سیم** در احوال بروج حمل و ثور جوزا بهار است
چون آفتاب در این برجها بوده بهار باشد و سرطان و اسد و سنبله برجهای
تابستان است و میزان عقرب قوس برجهای خریف و جدی دلو حوت برجهای
زمستان باشد و برجهای اوایل این چهار فصل منقلب خوانند و آن حمل
و سرطان و میزان و جدی بود و برجهای میانه فصلها را ثابت خوانند
و آن برجهای ثور و اسد و عقرب و دلو باشد و برجهای آخر فصلها را ذو جسدین
خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد و علما برجهای خریف و زمستان
جنوبی منخفض و حمل مذکر و نهاری باشد و ثور مؤنث لیلی بود و هم برین

قوس با مذکر نهاری باشد یا مؤنث و لیلی باشد بروج مثلثه خاکی و آبی مؤنث لیلی و بروج آتشی و هوایی گرم باشد و بروج خاکی و آبی سرد باشد بروج آتشی و خاکی خشک باشد و بروج آبی و هوایی تر بروج زمستان و بهار معوج الطلوع باشند و بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع باشند و جدولی که متضمن این معانی است ثبت گردید در این صفحه است بدین ترتیب والله اعلم

فصول	بروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طبع	[illegible]	[illegible]	بلاد
بهار	حمل	منقلب	مذکر	نهاری	آتشی	[illegible]	[illegible]	آذربایجان
	ثور	ثابت	مؤنث	لیلی	خاکی	[illegible]	[illegible]	اصفهان
	جوزا	ذوجسدین	مذکر	نهاری	هوایی	[illegible]	[illegible]	جیلان
تابستان	سرطان	منقلب	مؤنث	لیلی	آبی	[illegible]	[illegible]	مرو
	اسد	ثابت	مذکر	نهاری	آتشی	[illegible]	[illegible]	طوس
	سنبله	ذوجسدین	مؤنث	لیلی	خاکی	[illegible]	[illegible]	موصل
پاییز	میزان	منقلب	مذکر	نهاری	هوایی	[illegible]	[illegible]	کرمان
	عقرب	ثابت	مؤنث	لیلی	آبی	[illegible]	[illegible]	ری
	قوس	ذوجسدین	مذکر	نهاری	آتشی	[illegible]	[illegible]	بغداد
زمستان	جدی	منقلب	مؤنث	لیلی	خاکی	[illegible]	[illegible]	هند
	دلو	ثابت	مذکر	نهاری	هوایی	[illegible]	[illegible]	کوفه
	حوت	ذوجسدین	مؤنث	لیلی	آبی	[illegible]	[illegible]	عربستان

فصل چهارم در احوال کواکب زحل و مریخ نحسند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعدند مشتری سعد اکبر زهره سعد اصغر و عطارد با سعود سعد و با نحوس نحس و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد باشند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس و راس سعد است و ذنب و کید نحس و کواکب علوی و شمس مذکر اند و زهره و عطارد و قمر مؤنث و هر چه مذکر باشد الا مریخ نهاری است و قمر و مریخ و زهره لیلی اند و زحل سرد و خشک و مشتری گرم و تر و با اعتدال تر دیگر و قمر سرد و تر و عطارد با هر کوکبی که باشد طبیعت او گیرد و از مذکر و با مؤنث و غیره

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذنب

[illegible]	جب	بج	بخ	سح	بج	[illegible]	[illegible]
اوقات	قوس	سنبله	اول	سرطان	حوت	جوزا	ماه
درجات	۱۵	آخر سنبله	یز	مح	کم	۱	خالی
[illegible]	سرطان	جوزا	قوس	قوس	جوزا	[illegible]	ماه
درجات	۱۵	آخر حوت	یز	مح	کع	۱	خالی

و در دیگر برجها مختلف باشد اما قمر را اوج در وقت اجتماع استقبال باشد و
حضیض در وقت هر تربیع آفتاب **فصل پنجم در خانهای** دوازده گانه آن برج و درجه
از شرق طلوع میکند در هر وقت آنرا طالع خوانند و آن خانه زندگانی
تن و جان و عمر باشد و ابتدای کارها بدان خانه تعلق دارد و بعد از آن **خانه دوم**
باشد و آن خانه مال و منفعت یاران باشد پس **خانه سیم** و آن خانه برادران
و خواهران و خویشان و تحویلها باشد پس **خانه چهارم** و آن مقام پدران و ملکها و
و عاقبت کارها باشد و اثر وتد الارض خوانند پس **خانه پنجم** آن خانه فرزندان و دوستان

و هدیها

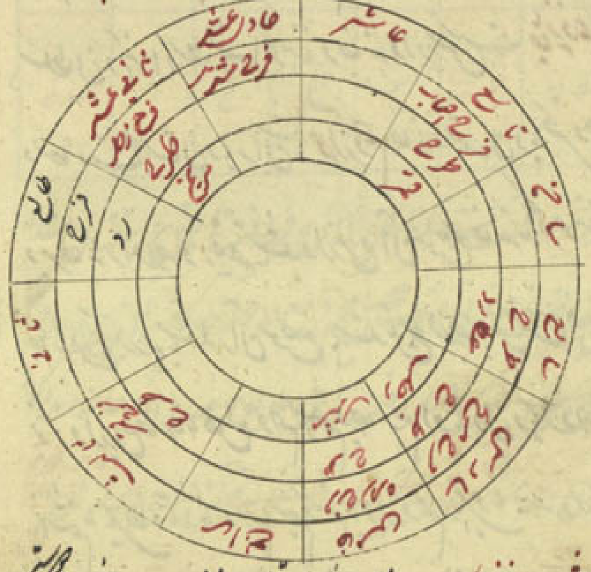
و هدیها و خبرها و قدوم غایب باشد پس **خانه ششم** فکر در کودکیها و خدمتکاران
و چهارپایان خیر باشد و **خانه هفتم** و نیز غارت بود و تولد طالع و آن خانه زنان و
همشیران و انبازان و ضدان بود و **خانه هشتم** خانه ترس و خوف و کتب و مرگ و
میراث باشد و **خانه نهم** خانه سفر و علم دین و خوابها باشد و **خانه دهم** خانه ملک
سلطان و امرا و وسط السما خوانند و خانه دار ریاست **خانه یازدهم** خانه امید
و سعادت و دوستان و یاران باشد **دوازدهم** خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان باشد
و هر خانه را درجه و دقیقه باشد و از برج آن موضع خانه مذکر خوانند و چهار
خانه از پنج درجه باشد از آن موضع باشد تا پنج درجه پس موضع خانه و بعد از
بود و از این خانها طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد دان و یازدهم و پنجم و دوم
هشتم مایل الاوتاد خوانند و نهم و سیم و ششم و دوازدهم زایل اوتاد خوانند و دوازدهم
ساقط و از همه خانها طالع و عاشر بود پس هفتم و چهارم پس یازدهم و پنجم پس
نهم پس سیم پس ششم ضعیفترین همه دوازده و ششم زایل اند و هم ساقط و این
چهار ربع باشد یک از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و آن دیگر از طالع تا رابع و آن

مؤنث بود و آن مربع ساعة بود و مقابل ربع مؤنث مؤنث و مقابله

مذکر و از خانه هر برجی تا هم او طاق چون سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم مذکر بود

و هر برجی تا هم او جفت بود مؤنث و آن دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم

باشد چنانکه درین جدول مسطور است واضح باشد **فصل ششم در فرح و ترح کواکب**



فصل هفتم در حال نظرها در حال نظرها تثلیث و تسدیس نظر دوستی است اما تثلیث تمام دوستی

تسدیس نیم دوستی و مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی به سعید نیک باشد

و نظر دشمنی ایشان بد باشد و نظر دشمنی نحوس با شد و نظر دوستی ایشان

چنان بد نباشد و مقارنه و مجاسده باشد تام نظر با سعادت و با نحوس تمام نحوس

نحوس و ساقط بجای نظر بود و حل نظر را جرم خوانند و جرم **زحل و مشتری** نه درجه

پیش از کوکب و نه درجه بعد از کوکب بود و جرم سفلین هفت درجه پیش از کوکب بود

و هفت درجه بعد از کوکب و جرم مریخ هشت درجه پیش و هشت درجه پس جرم قمر آفتاب

در هر دو جانب پانزده درجه و **جرم قمر** در هر دو جانب دوازده درجه **جرم زحل**

انجو جرم قمر دوازده که جوی که ... خوانند چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال

تمام آنکه بود که میان ایشان کمتر از نیمه جرم هر کوکب بود و از آن هر دو کوکب بود

از آن هر دو نظر خوانند که در جرم او کمتر باشد اتصال بغایت رسیده باشد

و چون از نظر بگذرد و منصرف شود در جانب انصراف چون در جانب اتصال

باشد و قمر چون به برجی انتقال کند که کوکب ناظر خواهد بود اما هنوز بحد اتصال

نرسیده باشد گویند بعیدی للاتصال است و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکب

نخواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در هر برج کوکب نباشد از آن گذشته

باشد جهه نه بیند خلا گویند وحشی السیر است **مثلا** جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده

[illegible]

هر دوازده دوازده را با نیز جمع میکنیم بهیئت شود نصف هر جرم ده درجه نیم باشند
پس هرگاه که میان ماه و مشتری بهیئت درجه نود مانده باشد با هر جرم بهم رسیدن
آغاز اتصال قوت بود و چون ده درجه نیم بود و چون مرکز بمرکز رسد بهیئت
قوت اتصال بود و چون نصف جرمین رسد بهیئت قوت اتصال بود و چون
بهیئت مرکب جرم شود قمر منصرف گشته باشد و اگر نصف جرمین را اکثر اعتبار
کنند چون چهارده درجه آغاز قوت بود و باقی سیر برین قیاس جدول فصل [illegible]

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل هشتم در مدلولات کواکب از طبقات مردم **زحل** کوکب پیران و
دهقانان و کوه کنان و ارباب خانه دانهای قدیم و مردمان سیاه و حبشیان و
[illegible]

و یهود و آن و بیبها که کارهای سخت کنند **مشتری** کوکب قضات و علما و اشراف
و اصحاب مناصب ارباب نوبیس و ترسایان **مریخ** کوکب امرا و ترکان و اهل سلاح
و خداوندان لشکر و سپاه سالاران و عیاران و فردان و [illegible]
آفتاب کوکب پادشاهان و بزرگان و ملوک خداوندان امر و نهی و آتش پرستان
زهره کوکب زنان و خادمان و ارباب لهو و طرب و اهل عشرت و مسلمانان **عطارد کوکب**
دبیران و خواجگان و بزرگان و اهل دیوان و علما و اکابر و حکما و منجمان و
قمر کوکب رسولان و پیکان و صاحب خبران و مسافران و چهارپا پرستان
بدانکه هر کوکبی ازین کواکب دلالت کند بر بسی دلایل و شکل تفصیلی وجوه و چنانچه
درین جدول مبین است بدانکه این کواکب را هر یک دلالت بر بسی و سالکی کنند
بجد کی [illegible] وسطی و صغری و آن احکام مولودها باشد چنانچه درین جدول آن

والله اعلم

فصل بیست نهم در احوال روزها چون قمر ناظر بسعد باشد بیشتر کارها را بوده
شاینه باشد اگر اتصالات بمشتری بود و از برج منقلب نکی بنت و خریدن فروختن را از
برج ثابت دخول بلد و بنیاد کارها و بنا نهادن از برج ذو جسدین و اگر اتصالات
زهره از برج منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن و از برج ثابت لا سیما عقد نکاح و
زفاف را و از برج ذوجسدین تزوج دختر کنت و اگر ناظر منحوس بود دشمنی
دشمنی و فتنه و تخریب بناها و قتل سباع را و اگر نظر نحوست زحل از برج ارض حارث
شایسته بود و از برج آبی بریدن کاریزها و جویها را از برج ثابت بنیاد شهرها
مریخ از برج منقلب سواری کنورزیدن از برج ثابت تعبیه لشکرها را و از برج
اصلاح صلاح و ترتیب آلات حرب را و اگر ناظر را شمس بود از برج منقلب
سفر را دخول نزدیک پادشاهان از برج ثابت دخول بلد و ابتدا اعمال و
سلطان را و از برج ذو جسدین و دیگر کارهای بزرگ را و از برج آتشی ساختن
برمایه و گداختن زر و سیم را و الا اگر نظر عداوت بود زر و جستنیه نبود و الا آنکه
از برج نظر سعود در رازهای نهانی بد گفتن پوشیدن کارها و استقبال برحذاه

ابتدای جدول

							کواکب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کواکب
پیکرزس	کتاب گودک	زنان خلقی	سلاطین	ملکان	مشتری	مشایخ بقال	طبقات مردم
طفل	سمر باریک	امورز	جوانی	حیوان	قضات و امراء	بغایت پیر	سن
سفید روشن	بی تعم	سفید	زرد اول	سرخ	درمور	سیاه	لون
شبر	زهر تر درمان	مربع	گر تیز	دوراز	وزدلو	کوتاه	طعمه
شهور	اقلیم ششم	چرب	زهب	تلخ	معتدل	ترش	جوهر
سیم	گوسفند	لولو	دل	آهن	شیرین	شرب	اعضا
ستره	جاذر	کوکان	اقلیم چهارم	زهره	ارزیز	سبز	اقالیم
اقلیم هفتم	اسب حر	اقلیم پنجم	آهو	اقلیم سیم	جگر	اقلیم اول	حیوان
کاو ترکستان	اسمر	خر استر	عراق شام	اسب شتر	اقلیم دوم	خوک پلنگ	بلاد
خیار خرفه بیزه	ماش باقلا	بصره کوفه انگور	بربخ اقلیم چهارم	نواحی روم مازو	محمود یاجوج ماجوج	چین ماچین	

کواکب	سالها	طول وسالها	صغرا وسالها
زحل	۵۷	چهل سه نیم	۳۰
مشتری	۷۹	چهل پنج نیم	۱۲
مریخ	۶۶	چهل نیم	۱۵
شمس	۱۲	شصت نیم	۱۹
زهره	۸۶	چهل و پنج	۸
عطارد	۷۶	بیست هفت نیم	۲
قمر	۱۰۸	شصت شش	۲۶
راس ذنب	۵	سی	۸

و اگر ناظر بعطارد بود و عطارد در سعود باشد تعلیم کتاب و بحث و جدل [illegible]
و اگر عطارد راکس بود و رد و خبر نباشد خاصه از نظر عداوت [illegible]
قمر را برج پسندد به هر کوکب که کاری شاید منسوب بود بدان کوکب قمر با زنب و کید [illegible]
و نحس و درشتی و طریق عنف [illegible] و خالی از آن نیز خاصه [illegible] از نحس منصرف بود [illegible]
شاید بنیست آنچه در اختیارات بدان احتیاج افتد جدول بنهست

جدول اختیارات اتصالات قمر					
	المقارنه	التسدیس	التربیع	التثلیث	المقابله
بزحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بمشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بامریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بزهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باعطارد	تعلیم و حکمت [illegible] فضل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل سیم

فصل سیم در معرفت اصول چند که احتیاج افتد در اختیارات و در صلاح
حال قمر و صاحب قسمت و موضع و [illegible] و کوکبی که کاری که ابتداء خواهند کرد بدو منسوب
بود و طالع وقت و صاحبش و خانه که آن کار بدان منسوب بود و صاحبش و اوتاد
و در اختیارات کارها نگاه باید داشت و صلاح خانه آن بود که از نحوس خالی باشد
و سعود بان ناظر باشد و صلاح کوکب [illegible] بود که [illegible] را قوت ذاتی بود
و آن چنان بود که در خانه یا در شرف یا در مثلثه یا در حد و وجه خود باشد و آن
ربع که [illegible] اوج دارد یا در شمال صاعد باشد یا آنکه مستقیم باشد و [illegible]
در سیر و یا قوی [illegible] باشد و آن چنان بود یا در [illegible] یا در حیز او تا دیا [illegible]
[illegible] تاد یا ناظر بطالع یا در ربع خانه موافق طبع باشد و یا مسعود باشد و آن
چنان باشد که محل [illegible] مسعود باشد نظر یا [illegible] و حال [illegible]
[illegible] بود باشد و بال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق و بودن در بروج [illegible]
زایل و ساقط و [illegible] رجعت نحوس و امثال آن و سعد قوی در خیر بیفزاید و [illegible]
از خیر بکاهد و نحس قوی از شر [illegible] و ضعیف در شر بیفزاید و باید که [illegible]

بر برج منقلب و ثابت را بر برج ثابت اختیار کند و از حال قمر بکوکبی که مناسبه آن
کار باشد مثلاً جامهٔ نو بریدن و پوشیدن را قمر در برج غیر ثابت متصل بزهره که
کوکب زینت است و سفر را در برج غیر ثابت حالی اگر سفر در خشکی بود و با آبی اگر خود
متصل سعدی و منصرف از سعدی در نهم خانه که خانهٔ سفر است و هفتم که خانهٔ مقصد است
هر دو سعود و تعلیم قمر در برجی بصورت مردم است و آن برج هوایی بود و سنبله و نیمهٔ اول قوس
همراه برج عطارد را امتزاج محمود دیگر ما رفتن را قمر در برج خانهٔ [illegible]
و مشتری و قصد را در برجی آتشی هوایی نیک حال و در قصد بر دست و [illegible] باید
و قمر در جوزا بود و بنا نهادن را باید که ساعد بود و در شمال قمر در برج ثابت
با دو جسدین و در حمل قمر در چهارم نیک و اعمال سلطان را باید در شرف [illegible] و در خانهٔ
آفتاب ناظر بود و مشتری و تجارت را در برج منقلب مسعود و مشتری با عطارد
مشتری را قمر در برج منقلب [illegible] ربع منصرف از سعد و مشتری را متصل بسعد و [illegible]
لباس و ما برین قدری اختصار کردیم پس اگر کسی زیاده ازین خواهد بر کتب علم
رجوع باید کرد تا معلوم شود والله اعلم بالصواب تمام شد [illegible]

در ترتیب مربعات عشر امیر المؤمنین علیه السلام

هر وقتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مؤمنی را احتیاج افتد از محبت و بغض و
و تفریق و هلاک و تخریب و عزت و فرار و تسبیب هر کدام امر [illegible]
و مقامات در مربع و در مثلث این عمل نماید تا مقصود حاصل شود
بطور اول در باب محبت چند کلمه بیان کنیم تا عامل بدان
طریق عمل نماید و باقی مطلبها بهمین طریقست مثل طالب محمد
و اسم مطلوب حسین با عدد جمل این اسم [illegible] بیست شد و اسماء
الله جنه محبت یا حبیب من لا حبیب له [illegible] بیست شد موافق
اسم طالب و مطلوب نیز در جمع اعداد اسم طالب و مطلوب اسماء الله [illegible]
جمع شد و چون خواست این را در مربع کذارم [illegible] محبت از خانه
شروع می شود از چهار صد و چهل صد و پنجاه طرح می شود زیرا
اگر از خانهٔ اول شروع می شد سی عدد طرح می شد از خانه
دوم شصت عدد طرح می شود تا آخر سی طرح می شود تا آخر خانه [illegible]

خانه تمام شود هر خانه از برای مطلبیست و از هر خانه چندین خوارق
ظهور می آید ان شاء الله لهذا کلید مربع همین است ان شاء الله تعالی
خانه اول نقش خوبیست درین خانه جهت صحت و وجود نیک است
بابت تمام مال ۲ اقربا ۳ پدر و ملک و دریافتن کنوز بستن طلسمات مع ادب
و تسخیر پادشاهان ۵ فرزند و معشوق ۶ بیمار و خدام و بندی گریخته باز
گردانیدن ۷ دزن شریک ۸ میراث و خوف و دزد و پیدا کردن و گم شده
یافتن ۹ سفر است و علم ۱۰ امادر دهست و اعمال و این را سلاطین گویند وزرای
اعمال اسلامیت جهت تسخیر کواکب و آوردن باران و رعد و برق
بستن هریک را آداب و اسماء است با ملائکه ۱۱ امید ۱۲ دشمن و خفیه
دشمن عقد و فتح رجال ۱۳ طلب ۱۴ حصول مطالب و اعمال بزرگان ۱۵
امنیت ۱۶ عاقبت کار و جهت ترفع و نزول و هلاک و مدار و حوالت این
پیوسته از اسماء الله و موافق مطالب شد اینجا کهه ثبت کند در مربع
درج سازد و از خانها هر فتار نظم طبیعی اسماء ملک استخراج کند دور

در صورِ مربع رقم نماید و بعد و جمل مداومت نماید تا مقصود
حاصل گردد صورت نظم طبیعی در قطار شانزده خانه ۱ نسبت

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

۱۶

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۱۶

۱	۱۴	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۱۳
۶	۹		۳
۱۵	۴	۵	۱۰

۱۶

۱۴	۱	۸	۱۱
۷	۱۲	۱۳	۲
۹	۶	۳	
۴	۱۵	۱۰	۵

۱۶

۲	۱۳	۱۲	۷
۱۱	۸	۱	۱۴
۵	۱۰	۱۵	۴
۱۶	۳	۶	۹

۴	۹	۷	۱۴
۱۵	۶	۱۲	۱
	۳	۱۳	۸
۵	۱۶	۲	۱۱

۱۰

۱۴	۷	۹	۴
۱	۱۲	۶	۱۵
۸	۱۳	۳	۱۰
۱۱	۱۲	۱۶	۵

۷	۱۲	۱۳	۲
۱۴	۱	۸	۱۱
۴	۱۵	۱۰	۵
۹	۶	۳	

۱۶

۲	۱	۵	۶		۸	۶	۴	۲
۶	۵	۱	۲		۲	۴	۶	۸
۱	۲	۶	۵		۶	۸	۲	۴
۵	۶	۲	۱		۴	۲		۶

۸

این دعا را به عدد هزار خوانند و اسم را هم به عدد دراز آرند بعد از آن سه را
جمل طرح کنند هرچه بمانند چهار قسم نماید یک قسم را در مربع گذارد
عدد قل هو الله مع بسم الله الرحمن الرحیم ۱۱۴۷۱ قاعده حروف اسماء الله

هر حرف از حروف ۲۸ گانه را با اسمی از اسماء الله مخصوص است اگر خواهی
هر کار را تسخیر کنی در اسم او مثلاً محمد باشد حرف میم مخصوص است باسم
باری و حروف حا بهم و حرف دال بالک میباید که را اسماء الله مذکور
را بدو دهند و سه مداومت نماید تا سه روز اگر نشود هفت روز مجرب

الف یا الله ب یا رحمن ج یا رحیم د یا مالک ه یا قدوس
یا سلام و یا مؤمن ز یا مهیمن ح یا عزیز ط یا جبار
ی یا متکبر ک یا خالق ل یا باری م یا مصور ن
یا غفار س یا قهار ع یا وهاب ف یا رزاق ص یا

فتاح ق یا علیم ر یا قابض ش یا باسط
ت یا حافظ ث یا رافع خ یا معز ض
یا مذل ظ یا سمیع غ یا بصیر
قال به تبارک و تعالی شانه و تعالت اسمائه عز اسمه

قاعده استخراج آنکه از عدد زوج الزوج یا منتهی باشد پنج
اسقاط کنیم و زوج الزوج قبل به با فی افزاییم و نیز زوج الزوج قبل
قبل از آن با فی بکاهیم پس اگر سه عدد که ازین سه عمل حاصل آید
همه اول باشند مسطح حاصل ثانی و ثالث را در زوج الزوج قبل
ضرب کنیم تا اعظم منتهی بین حاصل شود با مجموع این دو حاصل را با این
مسطح افزاییم پس حاصل به جمع را چون اول بود در جان زوج الزوج
قبل زنیم تا اصغر المتباین نیز به حصول انجامد مثلاً از شش پنج کم کردیم
چهار بر باقی افزودیم و در هم دو نیز کردیم از از تمام طبقتین زوج
الزوج است از باقی کاستیم هفت و یازده و پنج حاصل آمد همه اول

پس مضروب یازده و پنج الاعنی ۵۵ را در زوج ما قبل خود اعنی ۴

ضرب کردیم بیست حاصل شد که اعظم متحابین و عدد محب است یازده

و پنج بر پنجاه و پنج افزودیم ۷۱ جمع آمد و چون جمع آمد چون او نیز

جمع آمد و چون او نیز اوّل بود در چهار ضرب کردیم دویست شد بحصول

اقل المتحابین و عدد محبوب است و برین قیاس از سیزده یک اسقاط

کردیم و شانزده را بر سی و یک افزودیم ۴۷ شد و هشت از او کاستیم

۲۳ شد چون هر سه اوّل بود ثانی را در ثالث ضرب کردیم و سطح را

هزار و هشتاد و یک است در شانزده ضرب کردیم اعنی هزار و دویست نود و

شش حاصل شد که زاید و اعظم المتحابین و عدد محبوب طالب و مزاج معشوق

است از جهل و هفت بیست و سه را به هزار و هشتاد و یک فزودیم ۱۱۵

آمد چون این نیز اوّل بود در شانزده ضرب کردیم یک هزار و هشتصد و

صد و شانزده بحصول پیوست که ناقص و اصغر المتحابین و عدد محب

مزاج عاشق است و علی هذا السبیل فی سایر المراتب الی ما لا نهایت له

الهی این عدد را مفتاح طیس القلوب نامیده است و ارباب تطابق

عوالم توافقات و تعاشقات مراتب عالم عدد را برو و سم و رواج

و توافقات و تعاشقات اشخاص عالم کاینات می شمرده است

متحابین از اصحاب الفرزق ذکر کرده که جاذب مقناطیس حدید را

از آن زیادتر تواند بود که نسبت مزاج ایشان بر مزاجات نسبت عددی

بعضی از انواع اعداد متحابه آمده مزاج جاذب بر نسبت عدد زاید و

مزاج منجذب بر نسبت عدد ناقص بوده باشد نصف ربع خمس

۱۱۰ ۵۵

دویست دویست و هشتاد و چهار

عشر نصف ربع

۲۲ ۱۴۲ ۷۱

۴			
۴	۶۶	۶۰	۵۴
۶۲	۵۲	۴۲	۶۴
۵	۵۶	۷۰	۴۴
۶۱	۴۶	۴۱	۵۱

مجموع اضلاع سیزده

حاصل جزو دویست سیزده

۵۶	۸۲	۷۶	۷۰
۷۸	۶۸	۵۸	۸۰
۶۶	۷۲	۸۶	۶۰
۸۴	۶۲	۶۴	۷۴

واین اعداد طالب ومطلوب بیکدیگر دهد چون ساعت زهره باشد بنگارند
واسم مطلوب در صفحهٔ طالب واسم طالب در صفحهٔ مطلوب نویسند طالب مطلوب
مطلوب طالب شود وخاصیت بسیار دارد ٢ م ش

وقالوا ان العشق سار المتیح الذی لیس له فی العشق فی جمیع المجردات والفلکیات
والعنصریات والمعدنیات والنباتات والحیوانات حتى ان ارباب الارثماطیقی
قالوا لاعداد المتحابة واستدرکوا ذلک على اقلیدس وقالوا فانه فاته ذلک ولم
یذکره وهی المائتان وعشرون عدد زاید اجزاؤه اکثر منه واذا جمعت کانت
اربعة وثمانین ومائتین بغیر زیادة ولا نقصان والمائتان واربعة وثمانون
عدد ناقص اجزاؤه اقل منه واذا جمعت کانت جملتها مائتین وعشرین
فکل منهما العدد بین المتحابین اجزاؤه مثل الآخر فالمائتان والعشرون
نصف وربع وخمس وعشر ونصف عشر وجزء
١١٠ ٥٥ ٤٤ ٢٢ ١١
من احد عشر وجزء من اثنین وعشرین وجزء من اربعة واربعین وجزء
من خمسة وخمسین وجزء من مائة وعشرة وجزء من مائتین وعشرین وجملة ذلک
مائتان

من اجزاء البسیط الصحیح مائتین واربعة وثمانین والمائتان والاربعة
والثمانین لیس لها الا نصف وربع وجزء من احد وسبعین وجزء من مائة
واثنین واربعین وجزء من مائتین واربعة وثمانین فذلک مائتان
وعشرون فقد ظهر بهذا المثال تحابب العددین واصحاب العدد یزعمون
ان لذلک خاصیة عجیبة فی المحبة فاما اعداد متحابه آن در عدد دوست اند
در گوهر هر یک از آن جزء عین دیگری می شود وچون در بیت دوستی وارد
العدد التام المسئلة العاشرة من الارثماطیقی وهو الذی یکون کسوره مساویة
له بالکل کالستة فان اجزاءه وهی السدس والثلث والنصف مساویة له
واما زاید کاثنی عشر فان اجزاءه یزید علیه واما ناقص وهو اجزاءه
اقل کسبعة مثلا فانه لیس الا السبع وقد نظمت قاعدة فی تحصیل العدد
التام فقلت نظم چون باشد فرد اول ضعف زوج الزوج کم واحد بود مضروب
اب ان تام ورنه ناقص وزاید ومعناه انه یؤخذ زوج الزوج وهو زوج لا
بعده من الافراد سوى الواحد وبعبارت اخرى عدد لا یعده عدد فرد فاذا

مبني على ان الواحد ليس بعدد والواحد ليس بعدد كالاثنين في المثال المذكور
ويضعف حتى يصير اربعة ويسقط منه واحد حتى يصير ثلثة فهو فرد اول
لانه لا يعده سوى الواحد فرد آخر وهو المراد بالفرد والاول فيضرب الثلثة
في الاثنين الذي هو زوج الزوج فيصير ستة وهو العدد التام فقس عليه مثلا
تأخذ للاربعة وهي زوج الزوج يضعف حتى يصير ثمانية ويسقط منه واحد
افصار سبعة وهو فرد اول اما كونه فردا فلانه لا ينقسم الى قسمين متساويين
واما كونه اول فلانه لا يعده سوى الواحد فتضربه في الاربعة فيصير ثمانية وعشرين
وهو ايضا عدد تام ومن خواص العدد التام انه لا يوجد في كل مرتبة من الآحاد والعشرات
وما فوقها الا واحد مثلا لا يوجد في مرتبة الآحاد الا ستة وفي مرتبة العشرات
الا ثمانية والعشرون وقس عليه واستخراج بهذه القاعدة العدد التام
في مرتبة الآخر بسهل ثم ان اردت ان اذيل الرسالة بلطايف مبنية على
بعض مسايل ارثماطيقي استنبطها الحكماء للاولين والعرفاء المتاخرون
من ارباب الاذواق العالية واصحاب الحكمة الحقة المتعالية فمنها انهم ذكروا

ان الاعداد

ان الاعداد المتحابة وهي كل عددين يكون كسور احدهما مساويا
للآخر مثل مايتين وعشرين ومايتين واربعة وثمانين فان كسور كل واحد
منهما يساوي الآخر ولا بد ان يكون احد العددين زايدا والآخر ناقصا
والعدد الزايد الذي هو الناقص صورة في هذا المثال رك يسمى عدد
المحب والعدد الناقص الزايد صورة في هذا المثال ٢٨٤ يسمى عدد المحبوب وطريق
استخراج هذين العددين في المراتب التي يوجدان فيها هو ان يؤخذ
زوج الزوج كالاربعة في المثال المذكور فيضاف اليه واحد فيصير خمسة
فتضربه في اثنين فيصير عشرة فيزاد عليه واحد يصير احد عشر فتضربه في
الخمسة يصير نه ونح تضربه في اربعة يصير ستة عشر فتضربها في اربعة يصير اربعة وستين
فظهر العدد المحب يصير مايتين واربعة وثمانين وهو عدد المحبوب وبقي ان العدد
لا يوجدان في مرتبة العشرات وابتداء وجودها من مرتبة المات
ولا يوجدان الا مثنى مثنى فقط ويشترط في تحصيلها ان يكون الحاصل من
زيادة الواحد على زوج الزوج فرد اول وكذا الحاصل من زيادة الواحد

علی مضروب هذا العدد للاول فی زوج الزوج کما بین فی کتب الارثماطیقی
ثم ذکروا انه لو کان عند انسان خاتم او لوح من فضة او ذهب او غیرهما
وینقش فیه مربع وفقه ٢٢٠ وعنده آخر خاتم او لوح فیه مربع وفقه
٢٨٤ فان من عنده مربع الثانی یحب من عنده المربع الاول
ویمیل الیه بل ذکر افلاطون انه اذا اتفق ان یکون عند انسان العدد
الاکثر من ذلک الجنس یترتب علیه هذا الخاصیة والسر فی تعین العدد الاقل للمحب
ان المحب من حیث انه محتاج او مشتاق الیه فیناسب الاقل المحب والاکثر
المحبوب وقد قلت فی التعمیة عند اسم رکن هذا المعمی رباعی کرد و اقرار خوش
اعداد "بکشت بر جگت این معما" اول عدد محب بدست آر" بر وی
عدد محب بیفزا" والمراد بعدد محب المذکور اولا هو اقل العددین المتحابین
المذکورین وهو ررک ن وبعدد المحب المذکور ثانیا عدد لفظ المحب ب ح
ثم انه ذکر بعض العرفاء الظرفاء ان مراتب اعداد منطبقة علی مراتب العوالم
مرآة لحقایق الاشیاء ولو اطلع احد علی جمیع احکامها انکشف علیه احوال الموجودات

لم

حتی الحوادث اللاتیة والماضیة وقد ذکرنا ان عدد التسعة بمنزلة
آدم ٤٥ والخمسة بمنزلة حوا الذی قوله تعالی طه اشارة الی آدم وحوا
لانک اذا جمعت من الواحد الی التسعة علی النظم الطبیعی یصیر خمسة واربعین
وهو عدد آدم واذا جمعت من الواحد الی الخمسة یصیر خمسة عشر وهو عدد
حوا او کان ان حوا خلقت من الضلع الایسر لآدم کذلک عدده بحصل
من تفصیل الخمسة الی الاعداد التی تحتها والخمسة هی الضلع للایسر لخمسة واربعین
لان خمسة واربعین اذا وضع فی المربع والتلثة فی التلثة یکون کل ضلع منها
خمسة عشر وهو عدد حوا کذا قیل واقول علی هذا التوجیه لا معنی لتقیید الضلع
بالایسر لان کل ضلع منه کذلک فالاولی ان یقال ان خمسة واربعین حاصل
من ضرب خمسة فی تسعة وطرفا الضرب یسمی فی اصطلاح الحساب ضلعا
خمسة واربعین فالحاصل ان التسعة والخمسة ضلعاها والخمسة فهی الضلع الایسر لان الاقل
ایسر ضعف والاقل اضعف وقد قلت فی التعمیة علی اسم طاهر بناء علی هذا
الاصطلاح معمی وهو هذا "چون آدم و حوا عدد را نسبتی" در مرتبه سیم بیابی آن را

البتة اثنان فاذ وقع في المرتبة الثالثة صار مائتين وفي قوله لا
لطيفة لا يخفى على احد هذا آخر ما قصدت ايراده في هذه الرسالة جعلته
انموذجا لتلك العلوم ولله الحمد في الآخرة والاولى وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

اعداد هفتگانه که هر عدد دست کوه بیک از آنچه عین ... چون بنویسد ... ارشاد دو چهار

تکلف	صونله	لقدم	نرطو	الوس
	نبزذیش	شجفط	ججحی	کبعه

هبکذ سصبط خطکم
قلوکا تبج یه
ذه یه با ا ج بج ۳
۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الفاضل الكامل قدوة المحققين خواجه نصير محمد بن ...
که مدت سی سال بارت کشیدم از جفر جامع جناب ائمه اطهار ...
انجفر ... خاتمی ... سوره مبارکه ... انتخاب نمودم

مرتبت لجفت ختم اما ختم اول شرح بیارد دارد اول شرحش
بیان تمام تا بر ختمش برسد والله اعلم بالصواب اما بعد
وقاعده في شرح یس اما قاعده آنست که خواننده سوره یس
با وضو باشد چون خواهد که کسی محبت خود کرد ... سفیدی
... بنویسد ... چون خواهد
عقد اللسان کند بنویسد ... اما بشرطی که حروفا
را کوره بنویسد و بر جای تا دیک بیاویزد عقد اللسان کرده
چون خواهد که عقد الرجل نماید بنویسد برجی یا به دزدی ...
نماید چون خواهد کسی را آواره نماید بنویسد ...
ارخانه ... شود ایضا چون خواهد که جای را
سحر نکون کند بنویسد بتیر کمان ... مکان در عرض
حصل ... شود اگر جبر سهر باشد ایضا چون
خواهد کسی از جای آواره نماید بنویسد ... در ...

انکس او را کردد اما قاعده فی الختم آنست که چون خواهد شروع
در ختم نماید چهار پایه در پوشد و شروع نماید روز اول
سوره یس را تلاوت نماید روز دیگر نیز تلاوت نماید
روز دیگر پنج ایضا اما روز دیگر مبین اول را
بخواند روز دوم مبین دوم را بخواند روز سیم مبین سیم
روز چهارم مبین چهارم روز پنجم مبین پنجم روز
مبین روز مبین هفتم را بخواند روز هشتم یس
را تمام بخواند ایضا روز دیگر یک یس تمام بخواند روز ۲
نیز یکبار بخواند روز ۳ نیز یکبار بخواند روز چهارم
نیز یکبار بخواند روز پنجم نیز یکبار بخواند روز ششم نیز یکبار
روز هفتم نیز یکبار بخواند روز هشتم یکبار بخواند روز
دیگر دو مبین روز دیگر دو مبین روز دیگر
مبین روز دیگر دو مبین روز دیگر دو مبین

الیف

روز دیگر یس تمام بخواند روز دیگر چهار مبین بخواند
روز دوم چهار مبین بخواند روز سیم چهار مبین بخواند روز
چهارم چهار مبین بخواند روز پنجم چهار مبین بخواند روز ششم
چهار مبین بخواند روز هفتم یس تمام بخواند روز
دیگر شش مبین بخواند روز دوم شش مبین بخواند
روز سیم شش مبین بخواند روز چهارم شش مبین بخواند
روز پنجم شش مبین بخواند روز ششم شش مبین بخواند روز
دهم روز یس تمام بخواند روز اول چهار مبین بخواند
عکس برای آنکه از انتها به ابتدا بیاید روز دوم
چهار مبین روز سیم چهار مبین روز چهارم چهار مبین
روز پنجم چهار مبین روز ششم چهار مبین روز هفتم چهار مبین
روز هشتم چهار مبین روز نهم چهار مبین روز دهم
چهار مبین روز ... روز ... روز یک یس بخواند عکس از انتها

به ابتدا بخواند   روز اول شش بیز عکس بخواند روز
دوم شش بیز عکس بخواند روز سیم شش بیز عکس بخواند روز
چهارم شش بیز عکس بخواند روز پنجم شش بیز عکس بخواند
روز ششم شش بیز عکس بخواند روز هفتم شش بیز عکس
بخواند روز هشتم شش بیز عکس بخواند روز نهم شش بیز
عکس بخواند روز دهم شش بیز عکس بخواند روز روز
هر روز بیست عکس تمام بخواند بدنحوی که از ابجد انتها
به ابتدا بیاید   ایضا روز اول دو بیز روز دوم
دو بیز روز سیم سه بیز روز چهارم چهار بیز روز پنجم
پنج بیز روز ششم شش بیز بخواند روز هفتم هفت بیز
بخواند روز هشتم هشت بیز بخواند روز نهم نه
بیز بخواند روز دهم ده بیز بخواند روز یازده
یازده بیز بخواند روز دیگر سه بیست تمام بخواند

روز اول

روز اول یکم مبین روز دوم دوم مبین روز سیم
سه مبین روز چهارم چهار مبین روز پنجم
پنج مبین روز ششم شش مبین روز هفتم هفت بیز
روز هشتم هشت مبین روز نهم یکم مبین روز
دهم یک روز یازدهم یکم مبین روز دوازدهم
یکم مبین روز دیگر بیست تمام بخواند روز اول
چهار بیز روز دوم سه بیز روز سیم یک بیز (دو بیز)
روز چهارم یک بیز ایضا روز دو روز نهم روز بیست تمام
بخواند روز اول یک بیز روز دوم دو بیز روز
سیم سه بیز روز چهارم چهار بیز روز پنجم پنج
بیز روز ششم شش بیز روز هفتم هفت بیز روز
هشتم بیست تمام بخواند   ایضا بیست یکی عکس
روز اول دو بیز روز دوم دو بیز روز سیم

دو بیز روز چهارم دو بیز روز پنجم دو بیز روز
ششم دو بیز روز هفتم دو بیز روز هشتم دو بیز
روز دیگر بیس تمام بخوانند   روز اول
یک بیز روز دوم دو بیز روز سیم سه بیز روز
چهارم ۴ بیز روز پنجم ۵ بیز روز ششم شش
بیز روز هفتم هفت بیز روز هشتم هشت بیز
روز نهم روز دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم
چهاردهم بیس تمام بخوانند   روز اول دو بیز
روز دوم دو بیز روز سیم دو بیز روز چهارم
دو بیز روز پنجم دو بیز روز ششم دو بیز روز
هفتم دو بیز روز هشتم دو بیز روز نهم دو بیز
روز دهم دو بیز روز یازدهم دو بیز روز دوا
زدهم دو بیز روز سیزدهم دو بیز چهاردهم روز

هر روز یک بیس بخوانند

هر روز یک بیس تمام بخوانند   روز اول هشت بیز
روز دوم هفت بیز روز سیم شش بیز روز چهارم
پنج بیز روز پنجم روز ششم شش بیز روز ششم هفت
بیز روز دیگر بیس تمام بخوانند بهر مهمی عقد بکشد
نماید تا هفت عکس تمام شود بعد از آن عکس
بخوانند عقد را بگشاید روز دیگر بیس تمام بخوانند
بعد از تمام بیس در جایی که بیس را تلاوت
نموده از آنجا حرکت نکند بجای دیگر رود باز
یا قاضی الحاجات میگوید ده مرتب اقض حاجاتی
بحق قرآن العظیم میگوید روز دیگر بیس تمام بخوانند
بعد نخوانند در ده نوبت این اسماء الله
را میخوانند یا سبحان یا مستعان یا دیان یا
یا قنان میگوید هفتاد مرتب سبحان للنفس

میگویند روز دیگر هفت بیز را هفت روز میخوانند روز
دیگر پس تمام میخوانند نحمده نجی ندرت هر روز برهنه
میکنند بیت دو مرتبه یا شهید الحق میگویند روز
دیگر میگیرد از بیز ستم میخوانند تا آخر روز
دیگر از سه بیز را میخوانند تا آخر پس روز
دیگر پس تمام میخوانند چهل مرتبه یا بدوح
میگویند روز دیگر پس تمام میخوانند چهل مرتبه
یا الله میگویند روز دیگر پس تمام میخوانند چهل مرتبه
یا غفور یا شکور میگویند روز دیگر
یک بیز از اول پس میخوانند روز دوم یک بیز از آخر
پس میخوانند روز سیوم یک بیز از اول میخوانند روز
چهارم یک بیز از آخر میخوانند روز دیگر از اول
روز دیگر از آخر میخوانند تا در میانه پس سفل میشود

فاتحه را میخوانند روز دیگر پس تمام میخوانند یک صبح تا
میکنند روز دیگر یک مبین را میخوانند روز دیگر
پس را تمام میخوانند روز دیگر از آخر میگیرد میخوانند
تا یک مبین از اول میخوانند روز دیگر یک مبین را
میخوانند روز دیگر پس تمام میخوانند روز دیگر
دو پس میخوانند روز دیگر سه پس میخوانند روز دیگر
چهار پس میخوانند روز دیگر سه پس میخوانند روز دیگر
دو پس میخوانند روز دیگر یک پس میخوانند روز دیگر
هفتاد مرتبه میگویند یا غنی یا الله روز دیگر هفتاد
مرتبه ادرکنی یا علی روز دیگر هفتاد مرتبه یا ذا
الجلال والاکرام روز دیگر پس تمام میخوانند
روز دیگر پس را میخوانند سوره والشمس روز دیگر
واللیل با پس روز دیگر هفت پس روز دیگر شش

روز دیگر پنج پس روز دیگر چهار روز دیگر سه روز
دیگر دو پس روز دیگر یک پس روز دیگر بیرون
بخواند یا الحی بر نحوی که در میان هر مبین یک الحمد بخواند
ایضاً روز اول چهار مبین روز دیگر چهار مبین
روز سیم چهار مبین روز پنجم چهار مبین روز
ششم چهار مبین روز هفتم چهار مبین روز هشتم
چهار مبین روز نهم چهار مبین روز دهم
چهار مبین روز یازدهم پس تمام بخواند ایضاً روز
اول سه مبین روز دوم سه مبین روز سیم
سه مبین روز چهارم سه مبین روز پنجم سه
مبین روز ششم سه مبین روز هفتم سه مبین
روز هشتم سه مبین روز نهم سه مبین روز دهم
سه مبین روز یازدهم سه مبین روز دوازدهم

دهم

دوازدهم سه مبین روز چهاردهم سه مبین روز
پانزدهم سه مبین سه روز پس تمام بخواند ایضاً روز
اول دو مبین روز دوم دو مبین روز سیم دو مبین
روز چهارم دو مبین روز پنجم دو مبین روز ششم
دو مبین روز هفتم دو مبین بعد از دو مبین سی نوبت
یا ودود ودود روز هشتم دو مبین بعد از دو مبین سی
نوبت یا وهاب روز نهم دو مبین بعد از دو مبین
سی نوبت یا غنی روز دهم دو مبین روز یازدهم
دو مبین روز دوازدهم دو مبین روز سیزدهم
دو مبین روز چهاردهم دو مبین روز پانزدهم دو
مبین روز شانزدهم دو مبین بعد از دو مبین سی
نوبت یا تواب روز هفدهم دو مبین روز هجدهم
دو مبین بعد از دو مبین سی نوبت یا غفور

روز نوزدهم سه مبین بعد از سه مبین سی نوبت
سوره انا انزلنا روز بیستم سه مبین احیا روز
دیگر پس تمام بخوانند روز دوم پس مع لایلاف
روز سیم پس مع والفجر روز چهارم لیس مع
قل یا ایها الکافرون روز پنجم لیس مع قل اعوذ برب
الناس روز دیگر پنج مبین روز دوم پنج مبز
روز ششم پنج مبین بعد از ۵ مبین هفتاد نوبت
یا مستعان روز چهارم پنج مبین روز پنجم ۵ مبز
مع هفتاد نوبت یا حبیب روز ششم پنج مبز مع
هفتاد نوبت یا رقیب روز هفتم پنج مبز روز
هشتم ۵ مبین روز نهم ۵ مبین مع هفتاد نوبت
یا طبیب روز دهم ۵ مبز روز یازدهم ۵ مبز
روز دوازدهم ۵ مبز روز سیزدهم ۵ مبز روز

چهاردهم

چهاردهم ۵ مبین مع هفتاد نوبت یا واحد روز
پانزدهم ۵ مبز مع هفتاد نوبت یا احد روز شانز
دهم ۵ مبز مع هفتاد نوبت یا صمد روز هفدهم
۵ مبز روز هجدهم ۵ مبین روز نوزدهم
۵ مبین روز بیستم ۵ مبین هفتاد نوبت یا فرد یا
وتر یا حی یا قیوم دائم روز بیست یکم ۵ مبز
روز بیست دوم ۵ مبز روز بیست سیم ۵ مبز
روز بیست هفتم ۵ مبز روز بیست هشتم ۵ مبز روز
بیست نهم پنج مبز روز سیم ۵ مبز بعد از ۵ مبز
نو روز نوبت یکی یا صانع کل مصنوع احیا روز
دیگر پس تمام بخوانند بعد از تمام پس قل اعوذ برب
الفلق روز دوم پس تمام بخوانند بعد از تمام قل اعوذ
برب الناس بخوانند روز سیم پس تمام روز چهارم پس تمام

روز پنجم پس تمام بعد از تمام پس آیة الکرسی سه
نوبت عزالله روز ششم پس تمام روز هفتم پس تمام
روز هشتم پس تمام روز نهم پس تمام روز دهم
پس تمام عزالله بعد از تمام پس ده نوبت قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک
ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء
تا آخر ایضا روز دیگر ششم مبین روز دوم شش
مبین روز سیم شش مبین روز چهارم شش مبین
روز پنجم شش مبین روز هفتم شش مبین روز هشتم
شش مبین بعد نصیبین نه نوبت یا عالما لا یعلم
یکی بیل روز نهم شش مبین روز دهم شش مبین
بعد از شش مبین صد دو نوبت یا واسع روز
یا ذا دهم شش مبین بعد نصیبین دو نوبت یا مسبب

مرکل سبب

من کل سبب روز دوازدهم شش مبین بعد از
مبین نه صد نوبت یا رحیم روز سیزدهم شش مبین
روز چهاردهم شش مبین روز پانزدهم شش مبین
بعد نصیبین این دعا بخواند یا ودود یا ودود
یا ودود یا ذا العرش المجید یا فعالا لما یرید
یا وهاب یا سبوح یا قدوس یا حبیب یا طبیب
برحمتک یا ارحم الراحمین روز شانزدهم شش مبین بعد
شش مبین هفت نوبت یا کافی یا شافی یا معافی
روز هفدهم شش مبین بعد از تمام مبین غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین روز هجدهم شش مبین روز نوزدهم
شش مبین روز بیستم شش مبین روز بیست یکم شش مبین
روز بیست دوم شش مبین روز بیست سیم
شش مبین بعد شش مبین نود نوبت یکی یا معز الجبین

روز بیست هفتم شش مبین بعد از شش مبین هفتاد نوبت
یا سبحان روز بیست هشتم شش مبین روز بیست نهم
شش مبین روز سیم شش مبین ایضا روز اول
یک یس تمام بخواند روز دوم دو یس تمام بخواند
بعد از آن تمام یس دو نوبت سورهٔ والفجر و لیال
روز سیم یس تمام روز چهارم یس تمام روز پنجم
یس تمام بخواند روز ششم یس تمام بخواند روز هفتم
یس تمام بخواند بعد از آن تمام یس نه نوبت سورهٔ
انا انزلنا بخواند هفتاد صلوات بر محمد و بر آل
محمد بفرستد روز هشتم یس تمام بخواند روز
نهم یس تمام بخواند روز دهم یس تمام
بخواند روز یازدهم بعد از تلاوت یس
سی نوبت آیه سبحان الذی لم یتخذ صاحبة و لا

بخواند روز دوازدهم

روز دوازدهم یس تمام بخواند روز سیزدهم یس تمام
بخواند روز چهاردهم یس تمام بخواند بعد از آن
هفتاد نوبت سبحان الملک القدوس روز پانزدهم
یس تمام بخواند ایضا روز اول سه مبین از آخر
یس بخواند روز دوم سه مبین بخواند عکس روز
سیم سه مبین روز چهارم سه مبین روز
پنجم سه مبین روز ششم سه مبین روز هفتم
سه مبین بعد از مبین چهل نوبت یا قادر
بگوید روز هشتم سه مبین بعد از مبین چهل و
نوبت یا رب الملائکة و الروح بگوید روز نهم
سه مبین بعد از مبین چهل و نوبت یا قهار بگوید
روز دهم سه مبین بعد از سه مبین چهل و دو نوبت

روز یازدهم دو مبین بخوانند ایضا بعد ازان
پس تمام بخوانند روز دوم پس تمام بخوانند بعد
اتمام یس بیست آیه الکرسی بخوانند روز سیم پس تمام
تمام بخوانند بعد ان اتمام یس بیست یک نوبت حمد
کور بخوانند روز چهارم پس تمام بخوانند بعد ازان
وضرب لنا مثلا هفتاد نوبت بخوانند روز پنجم
پس تمام بخوانند بعد ازان چهل نوبت آیه یا معشر
الجن قد استکثرتم بخوانند روز ششم پس تمام
بخوانند روز هفتم پس تمام بخوانند روز هشتم
پس تمام بخوانند روز نهم پس تمام بخوانند پس ازان
بعد از اتمام یس چهل دو نوبت یا سبحان بگوید
روز دهم پس تمام بخوانند بعد از اتمام یس ده مرتبه

یا ودود بگوید

یا وهاب بگوید روز یازدهم پس تمام بخوانند بعد از
اتمام یس دوازده نوبت یا عفو یا شکور بگوید
روز دوازدهم پس تمام بخوانند بعد از اتمام یس
چهل نوبت یا حنان یا منان بگوید روز سیزدهم
پس تمام بخوانند روز چهاردهم پس تمام بخوانند
روز پانزدهم پس تمام بخوانند ایضا عکس [illegible]
[illegible] بگیرد روز اول چهار دیر بخوانند بعد ختم
چهار دیر بخوانند به اول بیاید بعد از چهار دیر
نی دنند مراتب الم احسب الناس بگوید روز
سیم چهار دیر بخوانند عکس روز چهارم چهار دیر
بخوانند بعد از اتمام چهار دیر هفتاد نوبت
ن والقلم وما یسطرون بگوید ایضا روز
پنجم چهار دیر بخوانند روز ششم چهار دیر بخوانند

روز هفتم چهار دیگر بخوانند عکس بعد از آن ده دفعه
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ تا آخر بخوانند روز هشتم
پس تمام بخوانند روز نهم پس تمام بخوانند روز دهم
پس تمام بخوانند روز یازدهم پس تمام بخوانند روز
دوازدهم پس تمام بخوانند بعد تا تمام پس ده دفعه
سوره اذا زلزلت الارض را بخوانند ایضا روز دیگر
دو جزو از اول پس بخوانند روز دوم دو جزو
از آخر پس بخوانند روز سیم دو جزو از اول پس
بخوانند روز دوم دو جزو از آخر پس بخوانند
ایضا پس تمام بخوانند بعد تا تمام پس چهل
سوره والعادیات را بخوانند روز دیگر پس سوره
تمام بخوانند ده دفعه سوره انا اعطیناک بخوانند
روز دیگر پس را تمام بخوانند روز دیگر پس

تشخیص پنجم در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در اوزان صغار
فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان به بعضی فصل اول در اوزان
صغار بعضی گفته‌اند که هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار
و ما فوق آن موسوم بکبار است و کیل گاه عبارت از پیمانه است از جمله
قسم دوم و اختلاف در اوزان صغار و کبار بر حسب آنچه در ازمنه
و مصطلحات واقع شده و درین مقام هرچه بحسب کتب معتبره طب و فقه
و لغات ... اشارت بآن می‌شود و باید دانست که حبه و
طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضه و ذهب و مثقال است شش
دانگ ... دینار ... و ... از طسوج ... طسوج ...
جو به خردل ... مختلف ... اجزای مذکوره از درهم
کمتر از اجزای مثقال است ... بتجربه ثابت شده ... قدری از نقره
درهم ... ذهب ... وزن ... ربع ... ده برو
فضه ... اکثر ... اطبا ... قدیم و جدید ...

مختلف بوده به خلاف مثقال که در اختلاف کمتر قلیلی قایلند و اختلاف هر یک
در طب کمتر مذکور می‌شود ارزه بفارسی برنج می‌نامند مراد از ارزه وزن
یک دانه خردل بری است شعیره دو ارزه است حبه از درهم عبارت
از سدس [illegible] و از چهل و شش جزء درهم پنج و از مثقال
عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است
و از مثقال دو حبه نیم که ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده
ارزه باشد و از مثقال دو طسوج نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی دانگ گویند
و آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و نیم
که چهل ارزه باشد ترمس دو قیراط مثقال است نواة دو دانگ مثقال است
و نزد بعضی نیم درهم فضه است غرما بغین معجمه از یک دانگ تا دو دانگ است
غرمی بعضی هشت دقیقه است کرمه شامیه نزد بعضی یک غرما و نیم است و نزد بعضی
سه قیراط و یک حبه است خرنوب در مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه
فضه است و سه حبه ذهب است باقلا از مطلق او مراد باقلای یونانیه نیم است
باقلای اسکندریه

باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای مصریه چهل و شش جو متوسط است که یک درهم
باشد اوثولوس نزد بعضی یک هشت درهم و نزد بعضی [illegible] سه قیراط است
اکسوتافن از مطلق او مراد هشت قیراط و هر گاه در روغن مذکور شود مراد از او شانزده
درهم است و از شراب چهل ال و از عسل سه دقیقه [illegible] درخمی
نزد اکثر یک مثقال و نزد قلیلی یک درهم و [illegible] جوزه
مراد نه درخمی است جوز بنطیه یک مثقال است جوز ملکیه شش درخمی است بندقه
یک درهم است و نزد بعضی یک ال ملعقه در ادویه مراد یک ال است و در عسل
چهار ال سامویاسطن (?) مهمله یک غرما نیم است اوبغوس (?) [illegible] حبات و آن
است قلجیاریون (?) بقول دیسقوریدوس یک درخمی نیم است برداز (?) مانند ملعقه از
عسل چهار ال است و از ادویه یک [illegible] برداز صغیر یک درم است [illegible]
ثلث [illegible] است و نزد بعضی یک ثلث [illegible] صغیر [illegible] کبیر [illegible] است
حمص سه درهم است حرمه (?) بای مهمله و زای معجمه [illegible] است و گویند قدر
[illegible] خرمانی (?) [illegible] نیم ال است دینار یک ال

قمنیا قبضه گویند و آن نیز ثمن است کف شش رطل است یک رطل و ثلث است

نیم آن نیم و هفت اوقیه و ربع اوقیه است سبعون دو رطل و نیم اوقیه و ربع اوقیه است

اسطار چهار رطل و نیم است و نزد قومی چهار رطل و بعضی گویند حذاق اطبا چهار رطل و ثلث

ناطل و نیطل چهار استار است و نزد بعضی دو اوقیه و در مفتاح الالباب یک رطل سکرجه

از رطل و مراد شش استار و شش دانگ استار است سکرجه کبیر سه اوقیه است

سکرجه صغیر سه اوقیه حدفه بوزن سکرجه کبیر است طوله سه رطل و نیم و سه قیراط است

نطول کبیر سه اوقیه است نطول صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش درهم باشد فوالو

از روغن دوازده درهم است و از شراب یک اوقیه و نیم است و درهم و ثلث آن درم درهم

هشت دانگ و ده و در رطل جدید شش دانگ است و دوازده قیراط و قفیز باشد

و طسوج بیست و دو حبه چهل و هشت حبه است و لکن نود و شش شعیره و یکصد و نود و

دوازده جو نود درهم ناقص از درهم طبی مراد او است عبارت است از چهار دانگ و

نیم الصیرفی مثقال صیرفی عبارت از درهم جدید است مثقال طبی یک درهم با قص آن

سبع درهم و آن شش دانگ است و آن هشت و چهار روزه باشد و صد و هشت

نیم

شعیر و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت

از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم بیشتر و لکن موافق وزن است سرخ و دو پنج

و امثال اوست درهم شرعی بقدر سه سبع از رطل شرعی کمتر است فصل چهارم در اوزان کیل

کبار رطل مراد از مطلق او رطل بغدادی است که نود و پنج و درهم

و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و این سرا پیون گویند

رطل عسل نسبت به رطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت به روغن بقدر نصف در رطل

شراب نسبت به روغن بقدر سبع زیاده است و رطل مکی صد و سی و درهم و صد و بیست

آن است من از مطلق او مراد دو رطل است بوزن ذهب یکصد و هفتاد و پنج و دو ربع

درهم است و پنجاه و هفت درهم است من مکی یکصد و شصت آن است من رومی

بیست اوقیه است که صد و پنجاه آن باشد من مصری و انطاکیه شانزده اوقیه است

یکصد و بیست من سکندرانی اوقیه است من مطرانی بیست و دو اوقیه باشد

و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد رطل قسط در کتاب سابق مذکور است از روغن پیاله

اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت رطل قسط رومی

نزد اهل خراسان یازده دانگ است سیه عبارت از شش دانگ و نیم است پنجاه
عبارت از درم و نیم است که یازده نصف سیه است و او را در اصفهان
ده نار گویند فصل سیم در تحویل اوزان از بعضی به بعضی تحویل درم به مثقال و بالعکس
از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند ولیکن عدد مثاقیل است مثالش خواهیم که
دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است از پنجاه ما نصف گرفتیم که بیست و
پنج است خمس آن ده و مجموع آن سی و پنج است پس دانستیم که پنجاه درم سی و پنج
است تحویل مثقال به درهم عدد دراهم چون سه سبع افزوده شود درم را حاصل بود
و مثالش خواستیم که دانسته شود که چهل مثقال چند درم است با فراهم آریم
سه سبع چهل که هفده است بعد دو هفتم گرفتیم چهل و هفده که شصت درم است
تحویل ماهوان درم با هوان درهم ل با هر به حبه در آورده و تحت آن را از حبه بسیار که
از حبات هایل خوانند بود مثالش که ده هر سند که چهار دانگ درهم چند
مثقال خواهد بود با هر به حبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب می شود چون
او را وضع کنند هشت حبه بوزن مثقال مینماند ولیکن نه قیراط و حبه از مثقال است

صد و پنجاه مثقال است قسط انطاکیه یکصد و پنج مثقال است جو بین شش قسط که هر قسطی
نه صد مثقال باشد دورق انطاکیه هشت جو بین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد
دورق مطلق سه رطل است اذاب از عسل چهار رطل و نیم است و از روغن یک رطل و نیم
رطولا هفت اوقیه است ابریق دو من و رزد قفیز پنج رطل طالیطون صد و پنج رطل است
جره مطلق او بیست قسط است و نزد بعضی از اهل چهل و شش قسط جره صغیر چهار قسط است
حبه انطاکیه چهل و شش قسط جورق دو جو سفالی یک صد رطل است قفیز بیمانه است
که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلچه است کلجه یک هفتم من است
کیل سه هشت من است کیله سی و چهار درهم کیل است مشربه شش سیار و
ربع است ربع لموک سه کیلچه است قنطار یک هزار و دویست اوقیه است و گویند
آن مقدار طلاست که پوست گاو از آن پر شود مد بیمانه است به وزن دو رطل و
ربع که بیست و هفت مثقال و نیم است صاع چهار مد است و هر مد سه رطل است اما
اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستور اسکاهی بآن رجوع می شود
من شاهی تبریز یکهزار و دویست مثقال است و من تبریز شش صد مثقال است سیر

تحویل ماوزن مثقال بوزن درهم چون بدستور مزبور بحبه در آورند و بر آن سبع آنرا
افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون بپرسند که ده قیراط
و نیم ال چه مقدار درهم باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم می شود و چون سبع
او را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش درهم حبه درهمی خواهد بود
و آن چهار دانگ و نیم درهم است تمت التحفیظ بعون واهب العطیات ۲۷

قسم اول از دستور بسم الله الرحمن الرحیم رسالت جامع موسوم بتحفة المؤمنین
در بیان اعمالی که متعلق بادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق طریق
اول در تدبیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال
بعض از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در ذکر فن عرقها و آبها
که متعلق بآنها طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت و تبخیر و سایر ادویه مفرده
مصنوعه و آنچه بآن تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت
طریق اول در تدبیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول
در دستورات احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه
فصل

فصل چهارم در بیان اطفای بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه
بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آنها فصل اول در دستور احراق ادویه معینه
باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است اگر جسم بالطبع اشیا را
اعراض مذکوره حسنه را اصلا ترک نکنند که آینه مستمر الطبع خواهد بود و
اگر مفارقت کنند پس اگر لطیف الجسم و متحلل باشد بسبب احراق میل
به برودت میکند و از غایت احراق که بگذرانند بالکلیه حلاوتش زایل
میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متحلل باشد از برودت میل بحرارت نماید
و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت آن چیز است مثل زاج و یا بجهة تلطیف
اوست مثل نمک و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع
اجزای غریبه است مثل نوره و یا بجهة نفوذ در منافذ است و یا بجهة شدت
نفوذ و در احراق اشیا شرط است که هر جنس مختلف را باهم بسوزانند
مثل نمک و نوره و اجزا را مبالغه در احراق نکنند بیدون نباتات و حیوانات
و هر صمغ را اذناب احراق کافی است و آنگاه مطلب تبرید جسم محرق

پس باید هر روز چراغ افروخت و الا بدون تعقیل استعمال نمود و تکلیس مختلف از تکلیس و آن
و کلس اسم آهک است آهک سریع التحقیق می‌شود پس هر جسم صلبی را قابل سازند ٥
نباشد بسبب احراق مانند آهک قابل سحق شود و او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از
آن است که احراق پس باید هر دو دیگر **احراق زرنیخ** باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه ریزه کرده
در کوزه‌ای بگل حکمت گرفته باشند گذاشته کوزه را سر لنج مهل در سر کوزه تکمه از هر دو طرف سوراخ
کرده و در آتش گذارند تا آنکه سفید و سیاه بر طرف شده سفید گردد پس از آتش بردارند
احراق زاج باید زاج را نرم صلایه باشند در کوزه نو مطین بطین الحکمت
کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر آن را محکم نموده و در آتش تند چندان گذارند تا
سوخته و رنگش سرخ شود **احراق بسد و مرجان و گوهر** هر یک را باید هر دو با ملا
ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته یک شب در تنور یا تون جای داده روز دیگر بردارند
احراق عقیق و یاقوت و یشب و امثال صلبه هر یک را به قدر نخودی ریزه کرده و سفال
یا بوته گذارند و روی آن را به سفال یا بوته دیگر پوشانیده گل را با صنعت خراج کرده
و با یه گذاشته و در آتش تند بعد سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند
[illegible]

مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد و **احراق قلعی و سرب**
هر دو را در آتش گدازند صحن را بر روی صفحه باریک کرده باشند بر
بالای هم چیده مرّودی بر صفحه قدری گوگرد ریخته باشند و قدری گوگرد با پر بالای
هر صفحه [illegible] نمک زیاده باشد پس با آتش [illegible] کرده با پاره
آهن بر هم زنند تا خاکستر شود چیزی از سرب و قلعی که نشود دارنده از آن
مکرر باشند را باعث غش و هلاک می‌شود و بعضی گوگرد [illegible]
ظرف شیشه و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون تنور تا سفید شود و در
هم ریخته شود و **احراق طلق** باید یکبار شویند و خشک کرده در دیگچه گذاشته چندین
آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک تحجیر کرده در آتش
چندان گذارند که از او ضمیر شود و بلور و جلیب **احراق فولاد** و آهن و مس الملیله
بلیله و املج را با لوبیه بجوش آورند و آب آن را بطرف فمس کرده هر دو را
نرم گذارند و فولاد و آهن و امثال آن را صفحه‌های بسیار باریک کرده
در آتش سرخ نموده به آب الملیله جات فرو برند تا ثابت و یکبار دوم [illegible]

آهنی به آب نشیند بر صنعته استعمال کنند و در مراق آهن به جای آب
اهلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی را باید بوتر
مزبور چند دفعه در آب اهلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو تصفیه نمایند
بهتر است مراق نقره باید نقره را سوهان ریزه کرده و به آب نمک در ظرف
آهنی با آتش تند نوشانند و هرگاه خوب خفه نشود و قدری گوگرد بر آن
بپاشند و بنوشانند و گویند چون نقره را در بوته گدازند قلعی داشته باشند
مگر زنگار از بکار برسد که سیاه شود و تکلیس آن به طریق طلا چنانکه
است که چند بار صفایح رقیقه او را با گوگرد و سرکه آلوده بتابند
و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته با آب قلعی آلوده بگدازند پس سوهان
کرده در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بکوبند با نمک آب بنجلیک زده
پس قدری گوگرد پاشنده برهم زنند تا ناول **تکلیس طلا** طریق حکما چنین است که به جهت
مکلس میکنند چند بار زر را که خفته در آب نمک در رکیته صاف نمایند
و طلای بغیر را چند دفعه که خفته در آن ریخته پس صفحه باریک کرده زاج
لیکه

سیاه و سرکه آغشته در آتش گداخته با نمک آب بشویند و ربع
او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده بگدازند پس سوهان
ثلث او زیبق در ظرف چینی با مرتج بسیار بسایند و برودی آتش
گداخته برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت کند آنگاه مرده
سنگ سماق به صدق بسایند و چون اندک از آن بر روی آن
بپاشند مدتی در ته آب نرود و صد شیان جمع آید و رد اثر
جهته تا دل همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه
نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظنون است **طریق دیگر** از تاج
طریق بهتر است و بعد از غسل صبر با ادویه مذکوره تا ناول نمود
و مقتبس از صناعت نسبت آب آهک و نیم جزو از زاج معقود
و نیم جزو قلعی معقود یک جزو شمس مراده هم را با یکدیگر بسیار
سائیده و باید در ظرف مزنج بر روی آتش بسیار سحق
کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشند سحق باید
نه

دسته روز در جای نمناک گذارند تا قدری نم دارد پس بدستور تنویه سحق
کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه به بوته
گذاشته بقدری آتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن
بیرون و با آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا بی اجزا از شمس
زایل شود در آن وقت خشک کرده سحق نموده استعمال کنند و مظنه
حقیر است که در حین تنویه و تنقیه بعرق گوگرد و آبهای تند کنند
سریع الاثر گردد چراغ بوره در ظرف سفال بر روی آتش گذارند
تا بوزد و چراغ القلمیا در کوزهٔ مطین در تنور یا در تون حمام گذارند چراغ
خبث الحدید یعنی آهن را در آتش سرخ کرده با نفت مرتبه در سرکه
تطفیه نموده خشک کرده سحق نمایند چراغ سرمه سنگ سرمه را
صلایه نموده با پیه تا زاج خمیر کرده چندان در آتش گذارند که
تا شعله ور گردد از آن برطرف شود و تکلیس پوست تخم مرغ و زنبه البجرد حیض
پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر شسته پرده‌ها را جدا ساخته
[illegible]

نرم کوبیده در کوزه مطین در کوزه کوزه گری و امثال آن چندان
گذارند که مثل آهک سفید شود و کف دریا و سنگ گچ و
امثال آنها نیز احراق باین دستور است مگر آنکه
محتاج شستن با آب نمک نیست و پوست تخم مرغ را جهت
اقلیمیا جهت عمل بهتر است چراغ عود بادیه عود را
سوهان کرده در ظرف سفال چندان آتش دهند که مثل زغال
شود چراغ ابریشم و پشم و موی بز بعد از ریزه کردن آنها بمقراض بظرف
سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که
قابل سحق شود و پشم و موی بز را شرط است که شسته و شانه
آنگاه ریزه کنند چراغ پوست کندو کرمینی و مروارید بدستور ابریشم است چراغ کاه
خوشه‌ها خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر آتش باید داد
تا خاکستر شود چراغ سلحفاة سنگ پشت را شکافته احشاء
او را بیرون کرده در کوزهٔ مطین جای داده چند آتش در تون

یا تنور گذارند تا سفید شود احراق خطاف بچه های پرستوک را بعد از
ذبح از موی و جث پاک کرده در کوزهٔ مطین در تون یا تنور
گذارند تا بسوزد احراق عقرب عقرب زنده را علامت آن لاغری
و ضعیف او است در شیشه مطین یا ظرف مس کهنه در آتش معتدل
تون یا تنور یک شب گذارند احراق ارنب جهت سنگ مثانه در تنور احراق
خطاف است احراق حیه جهت خنازیر معمول است رفانج سیاه را
زنده به کوزهٔ مطین کهنه در تون یا در تنور گذارند تا سوخته اجلاء طریق بهتر
در او زنده قابل اشتعال کهنه احراق سرطان سرطان ماده زنده را
سر و طرفش جدا کهنه جث را اخراج نموده بنحو شیرا آب خاک
کستر چوب تاک و نمک بشویند و آب صاف معمول نموده
به کوزهٔ مطین گذاشته یک شب در تون معتدل گذارند تا خاکستر نه
گردد و علامت خرچنگ ماده آنست که چون بر پشت او گذارند
فرو برند رطوبت سفید ظاهر گردد و هر گاه سرطان نر باشد ظاهر
نمی باشد

پس پی قلعی در دو قرص آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت
کرمین سگ دیوانه از مجربات دانسته اند احراق سرطان بحری
در تنور نهاری است احراق قطر آهن جهت سنونات بقوام مطین مطین
حکمت کهنه چند آهنی در آتش گذارند تا سفید پس به چوب یا ریگ
آغشته کرده در هوا نگاه دارند تا خشک گردد ولا اعاده آتش کنند
احراق زجاج یک جزو قلعی را در چهار جزو آب حل کنند با شیشه ریزه
شده بکفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بر آرند تا سرخ شود و تاب قلعی
فرو برند دیگر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شل از تنور چهار کفگیر
و حل آب گردد و اگر بدون کفگیر نیز مکرر فرو برند یک بار
شود خوب است فصل دوم در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه
مذکوره مترادف اند اما چنین مفهوم می گردد که اکثر اجزا را به خمیر
با گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند تشویه گویند
و در چیز روغن و امثال آن و یا تنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند

و آنچه لذک آتش دهند، در ظرف گرم که اورا بو دهند تجمیس گویند

تشویه نمک و ثمرة الطرفا و امثال او جهت سنونات و غیره، به خمیر را

بعسل سرشته به لته بسته لته را بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند

تشویه اسقیل پیاز عنصل را به خمیر گرفته در تنور بربالای آجری بگذارند تا خمیر

برشته شود **تشویه سقمونیا** محموده را در جوف به دیا سیب و یا دست

مرغ را تا ب به و امثال آن که باشند، اگر معتدل باشد به تنهایی که لته به خمیر

گرفته بروی آجری آتش نهند سقمونیا جوشیده مشوی گردد **تشویه جیبال**

را بعضی هندی حب الملوک است و طریق حکاکه هند قدار مقشر کردن

آن و بیرون آوردن پرده هفتی که سرخ است و کثیرا با تشویه ربع او صاف

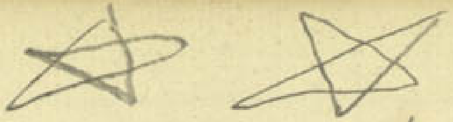
نموده در لته تر بسته لته را به خمیر بگیرند به تنور تشویه در آتش می نهند و به

کثیرا تا به استعمال نمود **تشویه زرنیخ** شب او لاغ یا دختر خمیر نموده

بر شاخهای چوب گز تا خ آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود

و اگر بار دیگر سازند، بعضی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه می نمایند چندال

آب



قریب بروی گردد **زنبر تشمیز ج** جهت ادویه عین و جراحات چشمک را

در کیسه کرده با سرگین الاغ دانه کشنیز خشک در آن نهند در آب بجوشانند

تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز زر سوز

سقمونیا مشوی می نمایند با عث زیادتی نفوذ ادویه گردد **تقلیة الهلیلة** جهت

سنوفات و غیره و انه او را بیرون کرده کوبند و جاب به جوشانند

تا آب را جذب می نمایند پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند

احتیاط می نمایند که نسوزد **تقلیة عفص** و امثال آن با به قدر روغن زیتون

چندآن برشته کنند که تا روغن شود و بلوط و غیره را قدری کار آن

تعفن، با **تحمیص بزور** و ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن این

حبوبات، به ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده

از سر آتش بر داشته حبوب ای محصور را در آن ظرف که بر هم زنند

تا آنکه رایحه آن ظاهر شود **فصل سیم** در غسل ادویه که تعفن

عبارت از آنست و غسل جهت تدبیر است، قدری با تنظیف





با رفع حرارت مکتسبه از رتبه اشیاء محرقه غسل ادویه مجربه مانند با
قوت و سهولت و شبیه احجار مانند زاج سوخته و اقلیمیا و نحو
امثال او باید اینها را بسیار نرم سائیده در هاون و امثال آنها
آب بر او ریخته و با اینها برهم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط
گشته و با آنها در ظرف دیگر ریخته درد او را باز سائیده و به دستور
آب داخل کنند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده به ظرف دیگر
رفته و بعد از آن روی ظرف را پوشانیده تا غبار داخل نشود و ته نشین شود
پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند غسل لاک رنگ لاک را از چوب
و خاشاک پاک کرده باید در بوته و اندر هر آن جوشانیده از آب او را جدا
داخل لاک در جای [illegible] کنند اولا [illegible] کنند و هرچه [illegible] به دستور آب
مذکور سائیده [illegible] عمل کنند و هرچه از او لا که [illegible] در آب ته نشین
باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که
در آتش گداخته شود باید چند بار گداخته و در آب صاف نیم گرم
اندا

ریختنی که کدورت آن ته نشین شود و آنچه بر روی آب بایستد بردارند
و چون خواهند که روغن متغیر و کهنه که طعم آن تند شده باشد تازه
کنند و او را تطریه گویند باید روغن را در ظرف یخ چند مرتبه برهم
زنند تا یخ آب شود پس از روی آب بردارند و گلاب نیز همین
و هرگاه یخ و گلاب باشد اقوی است غسل صبر سقطری الطیب و صبر الدرجه
عود بلسان دارچینی ساذج مصطکی حب بلسان سلیخه سنبل
فقاح اذخر جوز بوا از هر یک سه درم نیم کوفته کرده در دو رطل آب
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را
نرم سائیده آب مزبور را از بالا بگذارند و تفل او را جدا کنند
هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین
بعد از ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند و هرگاه صبر را به دستور
اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت بالکلیه می شود غسل اطیان هرگاه گل
را خواهند در آب بسیاری او را بجوشانند خیلی پس برهم زده از

گل حکمت پس بگذارند و ته نشین او را خشک نمایند غسل نوره آهک را
در ظرفی کنند آب بر او ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود
پس آب صاف فرا ریخته تا هفت بار دیگر آب کنند آنگاه خشک نمایند
غسل مرداسنج جهت مراهم حاره مرداسنگ را با مثل آن نمک
سائیده بمقدار آب بروی ریزند که چهار انگشت بروی او بایستد
هر روز سه بار برهم زنند تا یک هفته پس دیگر آب کنند به دستور هر
هفته دیگر آب کنند تا چهل یوم بگذرد بعد از آن خشک کنند استعمال نمایند
غسل شیرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده بجوشانند
و آبرا از آن جدا کنند و با آب صاف بسیار برهم زده بجوشانند و آبرا
از آن جدا کنند استعمال نمایند غسل سویق آرد جو و امثال او را
خواهند که در معده نفخ نشود و نفخ او را ببرد باید که با آب جوشانیده
بروی ریزند و بگذارند تا برآید پس آب سرد بر او ریخته بردارند
غسل لاجورد ادویه عینی و کتابت و نقاشی اما جهت عینی به دستور
احجار

٦٤
احجار کافیست و جهت اثمد میدن متقدمین شرط دانسته اند بلکه
باعث ضعف عمل می دانند اما جهت کتابت و امثال آن
باید سنگ لاجورد را ساییده تسقیه با آب باران نموده بگوشت نیلج و
روغن زیتون اضافه نموده به دستور احجار غسل داده مکرر اعاده
طبخ و غسل کنند تا مثل غبار شود و با ادویه دیگر بشویند فصل چهارم
در طریق آتش دادن بعضی از ادویه و گرفتن ید الله که بسبب شدت
تأثیر در علاج سنگ مثانه ذکر کرده با نیز اسم با میلح از نیز از چهار ساله
نیز باید در فصل اول رنگ گرفتن انگور ذبح کرده خون اول و آخر
او را ریخته خون وسط را با دیگ یا ظرف مس گرفته بگذارد تا منجمد شود
پس ریزه کرده بر پارچه بگذارند و گردی او را از غبار بشویند بمقدار
در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی یا شربت امثال
آن استعمال نمایند و آنکه در ظرف سنگ بهم رسد سفال مینو چابیر است
زنجار زرد چوبه ابتر که لاکلنگ گویند و قسم اردستانی نیز صفهان

است باید هر چندانکه خواهند اورا زند در کوزه کرده سر کوزه را بلتّه

کتان بسته معکوس بر بالای کاسه که آتش جوشیده بر دارند تا

در زیر آن گشته و پرورده شود و آنگاه نگاه داشته استعمال نمایند **زبیر سلاحه**

آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع می‌شود باید اورا با ظرف نو

همراه آب خالص خاک و بول که در آنقدر بریزند که اورا بپوشد و در آفتاب

یا در آتش گرم نمایند بعد از آن صاف اورا به ظرف کنند تا بگذارند در

آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ شود **اکثار دماء الزجاج** بر جام شامی

و قطعه را با تسویه در بوته گداخته سرد کنند آنچه مثل کف بر روی برنج بر دارند

دستور محلول کل طلق باید در آتش سرخ نموده در آب منطفی نموده بکوبند تا

ریزه شود پس در کیسه کرده با سه حصه سنگریزه بهم زده فندق و صاف نموده

کیسه بقوت تمام بدست بمالند در آب گرم تا آب طلق با قطعه بیفشارد

مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین اورا خشک نموده استعمال نمایند

دستور حل طلق باید زیر سوراخ نموده مثل انبوبه جوف اورا خالی کرده از طلق

پُر

محلول حصه دهن انبوبه را به ... مسدود نموده در زیر سرگین تازه

تا سه روز بگذارند پس محلول اورا آب سفید مثل شیر نمایند که بغایت

نشم است **اکثار بنفشه** جهت اصلاح یبوست افیون و غیره افعال

دستور آنکه تازه او باشد بنفشه خشک را چنانچه چنانکه مذکور شد آب اورا

خشک کنند و هم چنین است اکثار رب کل سرخ و امثال آن

و این تصرفات حقیر است در غایت خوبی عمل و اثر و قلت مقدار

شربت است **فصل پنجم** در اصلاح بعض ادویه و حفظ قوت آن

اصلاح دبق بعد از آنکه دانه اورا بیرون کرده باشند در یا دهن

روغن زیتون و امثال او مخلوط نموده بعد ادویه را اضافه نمایند

و باین دستور اصلاح جمیع ادویه شیر دار و چسبنده هر گاه باد اورا

اورا ترکیب کنند مغزها در شته تخم بکوبند و بهترین مفرح جهت دبق

مغز دانه بید انجیر است **اصلاح بلادر** بلادر را قطع نموده و با آب

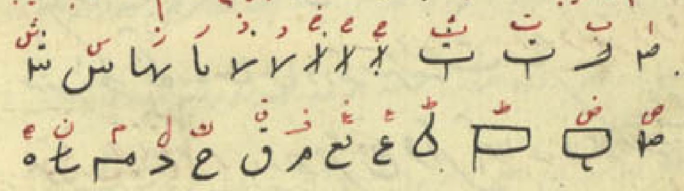
بسیار گرم بجوشانند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان

و یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دواء السنه وغیره
را پوست بید در داخل می شود جهت اخراج عسل مبالغه نموده دقت
بروغن کهنه که چرب کنند که دقت حرارت کند **اصلاح مازریون**
تازه بزرگ و در قرار کردنش نه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغیر داده
تا سه مرتبه بعد از آب شسته در سایه خشک کنند در حین استعمال مبالغه
در سحق باید کرد کثیرا در روغن بادام استعمال نمایند **اصلاح شبرم**
باید کوبیده یکشبانه روز در شیر خیسانیده در عرض سه روز آن شیر را
سه بار تغیر داده خشک نمایند هرگاه جهت اورام سده و احشاء
اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز
دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب آب از یانه خیسانیده خشک
کنند و با فوایض حرفه استعمال آن جایز نیست **اصلاح ادویه خبیثه** مانند
شبرم و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت یبوست اند و با سمیت
باشند باید بعد از نیم کوب کردن سه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید نموده و خشک

کرده در روغن بادام یا گاو یا پسته پخته پرورده اگر آن چرب باشد
در روغنهای بارده باید در روغنهای حاره پرورده کنند و به هر حال
مبالغه ملحوظ نمایند **طریق دیگر معمول حکما است** و معاینه مشاهده نموده ام اینکه
ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده
باشند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام
آید و ادویه آن معجون را باو بسرشند هرگاه در حبوب استعمال کنند باید
ادویه را که از جوشانیدن رفع قوت آن نمود جوشانیده آب همه را
جذب کند آنگاه باید ادویه سرشته حب سازند **دستور زنده**
کردن حیوانات گزنده باید در محل قطع اجزای آنرا بخیاطه محکم بسته در شیشه
از عسل او را پوشانیده نگاه داشت **دستوری که معطی حیوانات را**
متعفن نشود باید بعد چند روز از اجزاء بعد از آن شسته خشک کرده باشند
کتان پیچیده در سایه آویخت به دستور آنگاه در ظرف قلعی ضبط کنند
متعفن نمیشود **دستور حفظ سایر ادویه** بهتر را با هم جمع باید نمود تا موجب

بقای آن بهتر مثل کافور را با فلفل و براده آهن را با آهن ربا و تخم مرغ را
با نمک و ساروج یا زنجبیل و معدنیرا با غیر جنس او بنا بر جمع نمودن و عصارات
عطرها را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقهای و میاه
حارّه را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف برنج و مجموع اور
اق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید
داشت و ظرف قلعی جهة روغنها و اکثر ادویه مؤذه و مرکبه

قلم نیری که در اکثر کتابت ها مذکور است اثرا باین قلم نوشته اند به ترتیب حروف ابجد



قلم داود بی ترتیب و حروف و خواص اکثر باین خط نوشته شود



در گرفتن عرقها و آبها و روغنها

که اهل صناعت آن را الترشیح نامند از غایت حرارت و یبوست و
مفرّح اعضا شدید النفوذ و ملطّف و جالی و مفتّح و جهة سبر و دین
و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فلراب

در صلاح معادن
در صلاح
که اهل صناعت
مفرح اعضا
که که اهل صناعت
در صلاح معادن عطر
مفرح ا
حرارت و یبوست مفرح اعضا شدید النفوذ و ملطف
نافع و در تحلیل و تلطیف ملطف مفتح مفتح مفتح و جهة سبر و دو
فلراب و در گرفتن آن آب گرفتن روغن
و گرد در ربع در گرفتن عرقهای و آب

دستور گرفتن روغن گوگرد جهت درد مفاصل و مواد بارده

نافع محلل و ملطف قوی است و جانب سطح ظاهر اول است بنابرآن گویند
در اعمال طریق پنجم دخل عظیم دارد گوگرد خالص شفاف را نرم سائیده بقدح
چینی کرده بر روی آتش نرم که نشسته به شیر بالای تصفیه کنند تا دو سه چندان
شیر را جذب کنند پس کفچه آهنی لوله دار که بر او فرو زنند و از یک کنج نگاه دارند
تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد با به بعد از بر افروختن گوگرد کفچه را
بر روی شعله بردارند تا بنشاند بگیرند عرق فتنه تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه معدی
نافع دار عطریات مشهور است بهار رسید ۳ آل بهار نارنج ۶ آل نارنگ بیخ آل
دوالی ۵ هر صندل سفید ۵ هر زرنب ولاله هر حسن لبه ۵ هر سنبل الطیب ۸
پنج سنبل ۵ هر سعد ۵ هر عود قماری ۳ هر میعه سایله ۵ هر بهار انگور ۵ هر علف مندار
۵ هر بوسیره هر پوست فستک بقدری که مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق
صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بسر آید خیسانیده عرق بگیرند
بر دهن پنجه عنبر بسته در قرابه مشک قدری باشند دستور گرفتن آب فاروق

ابزار

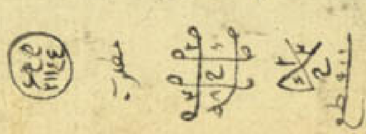
67

افاده که در بیان است وجدا کننده طلا و نقره است که باهم مخلوط
شده باشد چون لاجفه بر دو ریزند و باید به سه چندان مغشوش باشد در جامع
همین با آتش نرم جوش نمایند پس قطعه مس با درون انداز و نقره از طلا جدا
شده بر بالا آمده بر مس ملاصق گردد و طلای خالص ته نشین می شود در دستور
معالجات و جهت بردن گوشت های زائد و بهق و برص و حکه و جرب و غیره منقوع
در رفع آنها از جمله مستعمل است و در بعض از اعمال طریق پنجم نهایت موثر
دانسته اند زاج لاریکه زاج سیاه گویند چون اشیاء را سیاه می کند ازین
جهت باین اسم می خوانند و بالا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعض سرخ است
جوهر او را با بنجر و شوره صاف نرم سائیده در قرع متین و انبیق نقطیر
کنند و یا در دیگ ریگ یا خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند نافع
زیبق ریخته ازین آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند انبیق را
مکلس میسازند مجرب است دهن شعر و دستور گرفتن آن در غایت جلد انضاج
انضاج مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موی نافع

و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بتعدیل و دانسته اند و طریق اخذ او را
مختلف بیان نموده اند و حقیر قسم او را که یا مسحوق و دیگری محلولات
ایراد نموده اما مسحوق را دستور آنست که موی سر جوانان را با صابون داشته
شسته از چرک پاک سازند و به آب سرد تطهیر ساخته بعد از خشک نمودن بسیار
ریزه کرده در شیشه با برشیم متعرض گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت
صاف زرد و یک جزو شنجرف بر روی سنگ صلایه و سحق بلیغ نموده
عرق گوگرد نمک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطره را تا سه
چهار بار با ثقل او سائیده تقطیر نمایند تا رنگ عقیق مثل خون گردد پس
مقطر و ثقل هر یک را استعمال نمایند و بعضی تقطیر را اضعاف فرموده اند
دستور گرفتن دهن الغبث و از محلول او گرفته می شود آنکه آب ... صد درم با
با ملح القلی ... ثقل او سائیده در یک هزار صد ... آب ... ریزند و
در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند بعد از هر دوازده ساعت بجز علقه صاف
نموده حصه دیگر ریزند و هر حصه پنجاه درم مثقال است آنگاه در نهایت

احتیاط

احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب مستعمل
ماء الشعر است پس از شعر معرض مغسول و کلس البیض ... در مصعد اقتاد
بالتسویه با هم دیگر بسایند و بوزن اشیاء ثلاثه از این آب اضافه کرده در شیشه
جای داده سر شیشه را با گچ محکم نموده سه هفته در سرگین نهاده و فنی
کنند تا اجزای شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول
تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثقل او مؤثر دانسته اند و اقل تکرار
مرتبه و اکثر هفت مرتبه است و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق
دستور گرفتن دهن گوگرد عرق گوگرد
پنجم مذکور است طریق چهارم که اهل صناعت ماء الشعر نامند را نیز
حرارت و یبوست و مفرح ... شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهه ... می رود
و هر طوبی ... و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه
دهن فراخ با آن صورت چراغدان می در لب او باشد معکوس نصب نمایند
و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطره او زیاده از قطر دهن قندیل باشد
تا هر عرقی که از لب قندیل چکد با ظرف رسد و آن ظرف به چینی یا مرتبچ



و قندیل را اندکی منحرف بنا و بر نهند تا از یکطرف آن عرق بچکد و در چراغدان
بگذارند و گوگرد فارسی گوگرد شفاف کرده بر افروزند تا دود گوگرد به
قندیل بچسبد و هستی بعرق گردد و بنا به شعله او بیرون قندیل رسد و پیوسته
گوگرد را به چراغدان نکنند منطفی نگردد و از هوا محفوظ تمام
نموده از خارج داخل قندیل نگردد و قندیل را اصلا حرکت نباید داد
و قندیل بر چراغدان و ظرف تحت او جزئی که گذاشته باشد و او
بعرق جمع گشته علامات تا بیند مثل سنگ خلیج و شیشه و نعلی با چیزی منکوس
گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم رسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود
و اگر قندیل ضخامت داشته باشد تاب شعله نیاورد و بیرون او را به گل
حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع ملحوظ بود ذکر در هرگاه خواهند
رافع سیاهی او شود عرق مزبور را در قرع کوچک موافق مقدار عرق که
ثلث و ربع او را محلول زنند و با بر گردان انبیق را مستحکم نموده با آتش
خاکستر بسیار نرم تقطیر کنند و این تصرفات حقیر است

الحوا

دستور گرفتن عرق قندیل مشتمل بر ده الحواس از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از

دستور گرفتن روغن حب

و خواص او را در ادویه مفرده ذکر نموده ایم و بالجمله در غایت لطافت و تحلیل
جهت نزول آب و علاج آبله بارده بسیار مجرب است اجر سرخ آتش دیده را بقدر
درهمی ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر روغن زیتون اندازند که روغن را
جذب کند از روغن بیرون آورده نرم کوبیده قرع مطین را پر کرده
کلوی قرع را به لیف خرما و امثال آن محکوب نمایند و در جای منکوس کرده
اجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوزه طبقه ترتیب دهند این صورت که
وسط طبقه بالای ثقبه داشته باشند بقدریکه کلوی قرع منکوس از آن
بیرون آید و قابله که در طبقه تحتانی است بسر آن رفع بس قرع را
معکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین که و امثال آن قرع را
پوشانیده آتش بهمه طرف آن بر افروزند تا روغن از قرع بقابله بچکد

دستور گرفتن روغن نی جهت درد مفاصل و التیام زخمها بسیار مجرب و در امور
غریبه بغایت مدخل است نی زرد سخت را که تمام خشک شده باشد از بند

جدا کنند در روغن زیتون چند روز گذارند تا قدری جذب کند و بعد از آن به طریق روغن ادهم
با قرع معکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات** مثل گندم و جو و شونیز
و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدو ریختن به دستور مذکور
به قرع مطبوخه معکوس نصب کنند **دستور گرفتن عود و صندل و عناب** بعد از آنکه هر یک را
ریزه کرده در گلاب و امثال آن مانند روغنهائیکه مقصود باشد مثل روغن بادام
و پسته نیم کوفته باشند در قرع به دستور مذکور معکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب
و امثال آن خیسانیده یک شبانه روز گذاشته باشند در روغنها زیاده بر سه روز نباشند
بهتر است چون روغنهای مذکور را خواهند از سیاهی و بوی دود آن پاک نمایند
به ازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز گردکان و نیم دقیقه از آن باهم
سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب نصف شود پس آنگاه
روغن را از آب جدا نمایند باز بدستور عمل کنند تا سه دفعه زیاده بر آن
دستور گرفتن روغنهای خوشبو را روغنهای خوشبو را مثل بنفشه و بهار نارنج
و سایر گلها باید بادام مقشر را با بنفشه و بید مشک و مانند آن بکشند

آبی

کرها پس کهنه بدست مالیده بعد از جذب رطوبت بادام را خشک کنند و باز تازه
آن چیز به دستور بدست مالیده تکرار عمل کنند تا بکلی چون بادام را در هم بشکنند
اثر رنگ و بوی آن چیز در جوف او ظاهر شود پس بعد از آن خشک کرده کوبیده
اندکی آب پاشیده نرم کنند بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ
به دستور این عمل نمایند بغایت روغن او معطر شود و همچنین با صندل و امثال
آن میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر پسته و فندق و امثال
آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن عنبر و مشک و لادن** که بفارسی حسن لبه گویند روغن
مطلق و حل جمیع صموغ و لکن بتدبیر مضاعف میشود و آن عبارت است
از دو پیاله که یکی آب داشته باشد بر روی آتش گذاشته تا آب در او بجوشد
و دیگری در میان آب بوده دوای مقصود را داشته باشد از حرارت آب
جوشان آن دوا در روغنیکه در آن پیاله است حل شود و در تمام چنین است
زفت و مومیائی امثال آن پس عنبر و امثال آن را با روغنیکه خواهند
مخلوط کرده در پیاله چینی و مانند آن گذاشته پیاله را در آب جوشان که گذاشته

برهم زنند تا همه حل شود هرگاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت عنبر مطلب شد
بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل شود **طریق چهارم** در ساختن گل
حکمت داود دیگر طریقه **صفت گل حکمت** جهت استحکام ظروف که تاب آتش آرد گل
کوزه گری را که خاک گویند با به ازریک باک که در آب حل کنند تا رقیق القوام
شود و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند
اجزو تبیل بیخته سرگین بیخته اسب خبث الحدید بیخته و گل خطمی و موی بز مقراض شده
باب نمک سرشتند **نسخه دیگر** مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقراض
کرده نمک طعام و موی غال و خطمی و خبث الحدید و پوست تخم مرغ مکلس از هر یک
جزو و گل باکیزه هر جزو **نسخه دیگر که ضبط و کثیر التاثیر است** مکرر بتجربه رسیده گل
کوزه گری را با قدر کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با آن خمیر کرده استعمال نمایند
سار وج الحکمت جهت سد وصل و غیر مستعمل در غایت استحکام است و مؤلف کتاب اسکندر
حاکم با آنکه با شد مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را با ملاحظه با جوش
کوبند و سفیدی تخم مرغ و کاهی آب سیر تیش و گاهی شیر کرده بغایت مستحکم شده نموده است
ازان

در شد و صل فرجین و قرع انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته
و آب سیر تیش و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار خوب است به دستور آهک آب
ندیده و با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصاً آهک را با قدر زرنیخ
کهنه کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات
عمل می شود و سیر تیشم نیز در اتصال چینی شکسته و غیر مذکورات از آلات زجاج
و غیر بهتر است هرگاه صلابت آن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان
موصول آن منکسر نمی شود **عمل شنجرف** زیبق پاک شده جزو و گوگرد دو
جزو با هم بسایند به شیشه مطین بطین الحکمت که سه مرتبه مطین نموده خشک
شده باشند بقدر یک نصف شیشه را مملو کنند با یکی دهن شیشه را به ساروج
الحکمت دو سه مرتبه سد نمایند و بعد از آن بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ
ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان کرده آتش نمایند بقدر دو شبانه روز زیاده از آن
تا پنج روز در تحت دیگ بر افروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوزه شیشه دو بیرون
آورد و این را شنجرف مصری خوانند و شنجرف هندی را سیماب و گوگرد ساخته است

چون سبز بار زربا ده از آن سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بیفزایند
تا چهار پنج روز رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است شنجرف رومی سبب
چهارده جزو و گوگرد داشت جزو با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نموده
بدستوری که مذکور معمول دارند شنجرف رمانی سیه با مثل او زر سوخته بیاید بدستور بعمل آورند
عمل زنگار اصل او مس و سرکه است صفایح مس را در سرکه شد گذارند و یکهفته بگیرند بسایند
تا بتدریج مس نشئی سرکه حل گردد و یا صفایح مس را که پوشیده در مکان نمناک دفن
کنند زنگار الصناعی که [illegible] آهار شب ۲ و بوره سرخ با نمک با قلیه بمقدار
عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تر گردد بپزند و هر چند خشک شود باز سرکه کم ریزند
قسم دیگر از الطف اقسام است زر سوخته معمول را با مثل او نشادر مصعد
بسیار نرم بسایند و بعد از اخراج قطرات سرکه بسیار تند بر وی چکانند سحق
کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او بپارچه نازک پوشیده در آفتاب خشک کنند
و باز بدستور سابق با سرکه بسیار تند بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه لون زنگار
گردد عمل زر سوخته عبارت از مس سوخته است زر سوخته نامند و طریق آن در فصل

احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی
برگی هم چنین بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و ما بین آن پاشیده
دهن دیگر را مستحکم گل حکمت کرده یکهفته در تنور بگذارند تا مجموع آن سوخته شود و در که
زنو تر خواهد با مس را که احتمال گوگرد باشد و امثال او در آب برد پاشیده در سرکه
تطفیه نموده بدستوری که مکرر در عمل آمده نمایند سوخته شود عمل سفیداب که از تعفین می نامند
احراق قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق
نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند خاکستر
گردد پس بدیگ یا کوزه سفال مطین گرفته بگذارند در آتش در تحت آتش کنند تا سفید
شود در که خوب سفید نشود باز قدری سرکه کهنه بر او پاشیده یکهفته بگذارند
اما تعفین انگور را با دانه کوبیده بر صفایح قلعی و سرب لیلی بظرف کرده
در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد صفحه او را با انگور کوبیده کرده
کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه را رفع
نکند در هر چند یوم آنچه در سطح ظاهر او بر خیزد با بر گرفته رکه از

که تا همه آن سفید آب شود و در تحت قطعات او در خم سرکه که ظرفی نصب کنند تا
هرچه از او در ریخته شود در آن ظرف جمع شود **طریق دیگر** آنکه قلعی را در ظرف مشبک سفال
که آهسته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند که باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را
بسیار محکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد قلعی را بتدریج ریزه شده از ظرف
مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا نموده خشک کرده بنشانند و در ظرف
ظرف سفال باشد سائیده شود و باز به تکرار عمل باید **عمل دیگر آن سرب**
کبریت سوخته است و دیگر ازرق آن در فصل احراق مذکور شد **عمل سرخ آن**
در سوختن رصاص و هم از سفید آب محرق حاصل می شود و طریق عمل آنکه سفید آب قلعی یا قلعی
یا سرب را به تابه سفالین بر روی کوره آتش نهی یا خاشاک که آهسته قدری نمک برود یا بیلچه
با آهن یا کفچه آهن بر هم زنند تا سرخ شود و هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر شود
بعد از آنکه سرخی او را بدید بهم بر روی کوره گذارند و آتش را در تحت و اطراف او بر افروزد
نهایت زردی بلین شود **عمل زعفران الحدید** آهن سوهان کرده را که در غایت زردی که باشد با
چند بار آب نمک آغشته تا سیاهی او برطرف شود پس آب صاف غسل داده
خشک

۷۵

خشک کنند و با ربع اوزان در سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن نموده
در مکان نمناک دفن کنند تا در ده دوازده روز زرد شده مایل بسرخی و فاخر
سحق شود **کار در معمول بعضی از اهل صناعت است** صندل بوراده حدید را بسنور مذکور
شسته تقریع مطین کرده مس در تنور آب نار رو نه اندک اندک بر دو بر ریزد که او را
از آن ظاهر گردد اندک بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده و در آتش
بسیار نرم تقطیر باید چون مجموع تیزاب شود آتش را تند کنند تا بوراده متکلس در عفرانی
رنگ گردد **عمل سلیمانی** که معروف به داد الشغا ست و در فارسی داروی شکنه نامند زیبق
پاک نموده و سم الفار رشته ... نیم در سائیدن آن مبالغه نموده بدستور شجرف تصعید
کرده شسته مطین باید **عمل شنجرف** بوره سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی هر یک
جزو نرم سائیده با شیره و ... منعقد شود بظرف زجاج
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط دانسته از این عمل
مشهور و معروف است **عمل سرخ سبز** جوهر الضایع نامند از خواص او است که
هر چیز را با آن وصل کنند و باز ... شستند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار

مکتوم است پنیر تازه را ورق رقیق کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب نرم بیخته
فرش نموده اوراق را به پهلوی هم چیده بر روی اوراق پنیر آهک آب پاشیده بقدر یکه
اوراق را بپوشانند و سنگی مسطح دیگر بر روی آن گذاشته ده روز در آفتاب گذارند
باید سنگ بالا بسیار ثقیل باشد تا در هفته اول کمال افشرده شده باهم
مخلوط گردد پس آب نشسته بدستور فرش کرده از نمک ساییده که بهم خورد و زیر سنگ
گذارند پس شسته چربی و سرخی آن رفته باشد رفع کنند اگر با آفتاب گذارند چربی از آن زاید
ظاهر گردد باز با سنگ و آهک آب بپوشانند تا که یکه اصلا چربی و سرخی در آن
نماند و کمال در عدم چربی و سرخی است پس با ملاس و سایر در شیشه ضبط ببندند
در وقت احتیاج قدری را با سفید تخم مرغ در شیشه بسیار بر هم زده کف او را
گرفته باشند قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا که یکه سنگ بالا به سنگ پایین
آب
بچسبد پس قطرات آهک صاف بقدر روان شدن او اضافه نمایند و هرگز
آهک کمتر باید که چون چیزی را با آن الصاق دهند هرگز خشک شود **عمل مرداسنگ**
سرب را که خشت سرخ با سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممزوج شوند نظر به مجموع

بسر که اندازد و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو بکوشانند
بجهت که جو تمام آنکه دود متفرق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن آن نمک بسایند
و در آب صاف نیم روز هر روز بر هم زنند و هر روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود
و اجزای خام در آن نماند بعد از آن خشک استعمال نمایند **طریق سفیداب مرداسنگ**
باید مرداسنگ مذکور را به پشم بپیچند با قلعی بکوشانند با قلعی تمام آن شود پس پشم سیاه
گردد بدستور که پرپشم نمایند تا مرداسنگ که سفید گردد این قسم سفید که او
مستعمل اطباست در قطع رائحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق
و سایر آنها رسیده است **عمل گشنیز بعد از ...** و شرب و بخور او مقوی ظاهر و دماغ
و حواس و معتدل هوای آن ... بجهت گل سرخ و پوست بیخ و صندل
سفید و عود هندی و حب البان با توبه و نبات که وزن همه با اندک قرص ...
عمل بخور ... عود قماری و صندل سفید هر یک یک جزو حب البان جزو
و نبات که وزن همه اجزا را نرم ساییده استعمال نمایند **صفت عبیر**
صندل سفید سه جزو و ریشه ولا و بیخ سنبل و گل سرخ و سنبل الطیب و بیخ ... لیمو د

١٣

وبها زنارنج وگل سنجد و سعد با زنجبیل از هر یک یک جزو مشک عنبر قلیلی بسیار
نرم ساییده استعمال نمایند غالیه در باب رنگ زدن هم دستورها طریق آن مذکور است
طریق پنجم در حصول صناعت امور غریبه پوشیده نماند که اکسیر در نزد بعضی ممتنع
الوجود است و از عالم غیب است حتی دانند و گروهی از این علوم ممکن الحصول
و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را نسبت
با نواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض و جهت اصلاح هر یک تدابیر
چند مقرر ساخته مکون موثر از کوه خاره نموده اند و تصریح کرده اند
مکرر دیده ایم که نصف کوه را اعضا پوشش صورت بسته و نصف دیگر رنگ
خود باقی بوده و شیخ الرئیس در اوایل حال قائل این علم بوده در آخر رساله
حقیقت آن را انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز و تلخیص و ترکیب
صورتی ندارد و خالص نمی توان بود و این عمل بی دیانتان است و صاحب
معرفت از آن بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصلی اصیل باشد
اما بدون زهد و قناعت با قلت و ایصال اکثر مستحقین و ما کین در اثبات

اقوی

و نفوس قدسیه و تخلق با خلاق اولیاء الله و الکرام مفصل منعم جلت شانه صورت
نبندد و اگر ببندد و بالآخره باعث وبال و هلاک آن شخص هیچ چه این علم کلید خزانه از خزاین
ملک الملوک است و بی بندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی دارد و
از کلید ربایی عاقبت حال سارق چنین دزدگاه معلوم و لهذا آگاه خواهد بود که
مجرد ملاحظه نسخه های متداوله مردان است دانا هر چه اموال این عمل قهر بدان محض نموده اند
بیجان است چه معیار در این فن با عمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات آن
ممکن التصویر به سطر نیست فی الواقع اگر نسخه آن از زبان عالم با عمل باشد امکان
ندارد و اسرار عظیم را بدون رمز ها بیان کنند در رموزات آن مختلف است
و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این فن و علم به تدقیق بیهوده
هر آینه رمز نمی بود بلکه اصطلاح خاص بر آن صادق می آید و اگر رسائل از التفات
غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط عظیم ثبات در اعمال مخصوصه
از صاحبان آن فن دیگر از عمل در خدمت عارف آن و هیکه این بضاعت با عدم
اطلاع بر آن از کتاب مر فهم اصول کلیه نموده سبب آنست اکثر اعمال بعض از آن را

بطریق اهل فن نموده بوده بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و ثلاث
مخصوصه این فن شرح تا اخوان عالم همگنان بدون تحصیل کتب متعدده
علم بر اصول و اصطلاح این فن کرده حاصل شود و اگر طالب اعمال جزئی
باشند تحصیل عامل کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف دیگر از فن را
آزموده بغریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را از صنعت
داین مشتمل است بر پنج حل سه عقد و خاتمه حل اول در بیان بعضی از اصطلاح
این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان حل دوم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن
حل سیم در ثلاث مخصوصه علی صنعت حل چهارم در قواعد کردن بعضی
از اهبا و تخمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجرا حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات
در اصلاح آن و آنچه با آن متعلق است عقد اول در قواعد قمریه عقد دوم در قواعد
شمسیه عقد سیم در قواعد عمل مرداریه و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه
حل اول در بیان بعضی اصطلاحات اهل صنعت حجر عبارت است از اجزاء
اعظم اکسیر و اختلاف بسیار در آن واقع شده هر یک از فصحاء این فن حجر را از

از جزو

از مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند و تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و
نفوذ و انصباغ رسیده قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت است
از شعر انسان و اکثر اهل صنعت بر آن متفق اند و نزد بعضی عبارت
از زیبق و نزد جمعی کنایه از کبریت است و به تحقیق پیوسته که عند بعضی
و اصل فعل تبییض و تحمیر را اعمال تحمیر است و سنگی نیست هرگاه اصل بار
دق بیم النار و گدازنده شود قبول صبغ کند و اصلی که زر رافع اشتعالات
و تسوید شود رافع علل و منظرفات می شود لهذا جهة اصلاح آن و ترتیب
انار مذکوره هر یک از اهل این فن ابواب و اجزای وضع نموده اند و طریق
تدبیر بیان کرده اند روح عبارتست از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده
نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و آید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند
آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی به روح
است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن
جسد عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمیکه اجزا

ازر به جهة افراط در او غالب شده مسمى به جسد است مانند منطرقات
نفس عبارت است از جسمی که بحسب لطافت و کثافت حد وسط بوده مایه
ارتباط روح و جسد تواند بود و واسطه جریان اجزاء لطیفه الغه در اجزاء
کثیفه قابل جسد خواهد گشت کبریت احمر عبارت از اکسیر شمس است چه
در رنگ سرخ می باشد و از علامات خاصه اوست ورق شجر الطور
موی سر انسان است اصل بارد زیبق است اصل حار کبریت است اول را
اولتی و ثانی را ذکر قمر کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند عطارد
عبارت از زیبق و توتیا است که شبیه باشد و ثانی کنایه از دست و بعضی مرا
نیز عطارد نامیدی از زهره مس است ثالث عبارت از آن شمس
ذهب است رابع کنایه از آن مریخ حدید است خامس نیز گویند مشتری
قلعی است که رصاص ابیض باشد سادس کنایه از آن زحل سرب است و در
سابع مراد اوست عقاب نشادر است علم زرنیخ عروس کبریت املاح
عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نشادر است
و نشادر

و نشادر در قنابه عبارت از نشادر است که آب سحق نموده در قنابه کنند تا
اجزاء لطیف او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند عرض عبارت از ماده است
که سحق و تشویه و غیره و اعمال مراد جاری سازند مجرا شود معنی سرب احراق
نمک تلخ است علیو شوره حل و عقد در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن
تقطیر عبارت از اجزاء مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه بجهت
علقه باشد یا بدستور قرع انبیق آلات علقه آنست که از پشم فتیله
ساخته یک طرف او را بظرف مایعات کنند از آن دو طرف دیگر را از ظرف خالی
به نهج که ظرف مایعات بر ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را
فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد آلات دستور قرع و انبیق آنست که اجزاء
محروقه بقرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل و در غایت استحکام نموده بر کوره
نصب کنند و لب کوره را با قرع یکی حکمت نموده سد منافذ شعله نمایند
که بر اطراف قرع از خارج کوره باشد اثر شعله رسد و قرعرا با غیر
مستقیم نصب نموده آتش در زیر قرع با مر افروختن آنکه قرعرا در دو

خاکستر باریک نصف که آتش در کف دیگ افروزد و در این صورت اگر
قرع سفالین نباشد قصوری ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع
شکستن قرع است الا شرط تقطیر آنست که به قرع ریزه کمتر از نصف قرع در آن داده
بر هوا تلف نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه ماده‌ای که رطوبت
تا گاه که قرع را گل اندوده باشند رفع نشود آتش نکنند و قابله را با انبیق
محکم نموده قابله را در ظرفی که آب سرد در آن باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند
علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید مانع
مزبوره از رفع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرط است که
جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی باشد که اگر شروع
بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان بر داشت و بعد از رفع جوشش باز گذاشت
و طریق قرع منکوس در باب دهن آجر مذکور شد تصعید از شروط آن انبیق
فرصیل است اگر لب او با لب هاون مساوی نباشد باید لب یک را با ... اکا در
لب قرع اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند

با اگر

هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بدل
جهد باید کرد و باید کول در بلندی و پستی متوسط بوده سر زواید قریب
لب او باشد مانند سر هنجی تا کف قرع باشد و امثال آن زواید
نشیند و ثقل قرع باعث ریختن شدن شد وصل او گردد و شرط
دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند تا که افراط نرسد مگر
در تصعید زرنیخ که آتش نمرودی را شرط دانسته‌اند چه افراط آتش باعث
احراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که
موضع وصل به حدی شعله نرسد تا موجب نفوذ او گردد و جمع اهل این
فن خلاف این ذکر کرده‌اند و این سهوی است که بعد از اطلاع
بر آن حاصل نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر موضع
وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سر دست شدن کول
و قرع وصل را گل بندند و از گرمی حاره آن اجتناب نمایند و شرط
مبالغه در سحق ارض است و اگر تحت ظرف اسفل سطح و اعلی محکم و مخروط

باشد نسب چنانکه اثال محکم از آنست **تشویه** قسمی از آن عبارت تجفیف
است و مس نیز گویند می باید که آتش او بکلی تصفیه یابد و اجزاء لطیفه از کثیفه جدا
نشود بلکه بعد از امتزاج و طبخ باشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت
از تقلیه است که ابزار سحق ارضی و تنقیه و ابهای مخصوصه قدح تشویه را بگل
حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند چند آن سحق نمایند که رطوبت بسبب آن زایل
شود و شره آن [illegible] آتش بکلی باشد اجزاء ارضی جوهر دکنند و قسمی
از تشویه در تنور است قسمی در زیبق و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود
که بکلی تصعید نشد **تشمیع** عبارت از تهیه اجزای اکسیر است که تکلیه مانند بگدازد
و برودی صفحه نقره منبسط گشته جوهر دکنند و شرط او تکرار تصفیه و تشویه و سحق بلیغ
است **تکلیس** عبارت است از سهولت تفریق اجزا به تدابیر مخصوصه که قابل سحق
بنفوذ و سایر اعمال جوهر و اکثر آن آتش می شود و اختلاف شروط آن با خلاف
جسم مکلس است چه بعضی محتاج اند با آتش تندی که چند روز مستمر باشد قشر البیض
بعضی را احتیاج که افراط نیست **حل** عبارت است از سیلان اجزای حامل و آن

بنداوست

بند اوست و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نشادر بهار
نشد مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد **عقد** عقد عبارت است از جمعیت و اتصال
اجزاء آن ضد حل و پیوسته حرارت و یا رطوبت و یبوست صورت پذیر است
تعفین عبارت است از تعفین اجزا در زبل و امثال آن شرط که در سعت چاه
تعفین بکلی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر جای زبل نبود
و باید که در هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت آن تا چهل روز است و باید
بگیر و در قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه را در زبل مملو سازند تا چاه گرم
شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر در چاه دو روز دیگر ترتیب دهند بهتر است
تا روزی که تغیر زبل باید داد نقلی به چاه دیگر کنند تا ظرف سرد نشود
فاعل حل اکسیر یا آنست که تعفین محلول شود چنانکه صاحب هیکل
و اکثر حکما این ذکر نموده اند باید اجزای اکسیر را در هاون مرمر سحق بلیغ نموده
و از آبهای مخصوص هر یک اکسیر ضعف جرعه توأم غسل غلیظ شود و در
آتش خاکستر تا [illegible] شبانه روز که گرمی خاکستر معتدل باشد باید سحق نموده و

و یا معجون زرنیخ نقره برهم زده هرچند خشک شود از آن آب قطرات آن
ریخته تا ربع اجزا از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک شود و مثل غبار شیشه
در شیشهٔ مغیر مطین کوچک کنند و دهان شیشه را به بندی ببندند و در چاه تعفین تا
چهل روز بگذارند بعد از هر هفته ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل است
که محلول شفاف بی جرم مشاهده شود و خلاف آن دلالت بر نقصان
اجزا حواری است دیگر حل نشادر سبز است که شیشهٔ مذکور را در دیگ پر طبقه گذارند
که تحت دیگ اعلی سوراخها ساخته باشند و مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع
حتی تا انتهای شود در آن پنهان بوده و دهان او باز باشد و باید سرگین
همیشه گرم داشته باشند هرگاه خشک شود آب بر او بپاشند و ذیل انبیق بر آب
و لب او متصل بتحت دیگ اعلی شود بین انبوبه زانو و غیر آن با این طور
تعبیه کرده بقلب حکمت شده و صلی در دیگ ۲ بندد و آتش نرمی در تحت دیگ
اسفل بر فروزند و پیوسته کار از سوراخهای دیگ اعلی به سرگین کبوتر رسد
و هرگاه آب گرم شود سوراخ انبوبه را مسدود کنند تا مانع نمی آید آب باشد

تا سه هفته حل شود و آنکه حقیر تجربه نموده است آنست که اجزا حار یابس را در
هوای بارد و رطب حل می‌کنند نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه
در ظرفی گذارند که رطوبت بآن تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نشادر
مشاهده شده است گفت در را بالسویه با ادویهٔ مخصوصه یا به تنهایی
سائیده بر روی سنگ مسطح یا کاسهٔ مرمر مسطح منبسط کنند و در زیر زمین
نمناک یا در سردابها گذارند و روی آن را به دستمال تر بپوشانند صرفه خود حل
شود و با این صورت در اندک زمانی محلول شود دستور حل
در ظرف مسطح مرمر منبسط نموده مجموع ظرف را بهشت گلهٔ قند یا
مستحکم پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ پر طبقه یا در خزانهٔ حمام
یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ رطوبت و حرارت لطیفه بآن تأثیر
توانند نمود قاعده عقد است که محلول را در قرع بلند کنند و بر دهان قرع پاره
از شیشهٔ شکسته که مثل لب قرع باشد یا چنین شکسته نصب کنند یا یک
آب پیچ و نمک مکلس بالسویه با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در

خاکستر کنند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف
آنرا بدستور در آتش زیر قرع در تحت و یک بر افروزند تا علامت بینند دیگر عرق خاکستر
بقدر یک دو انگشت در کوی قرع عرق محلول منحل شود و چون عرق بر طرف شود
علامت عقد است پس شیشه را شکسته منعقد و شبیه به رب غلیظ متحلل
می شود و چون بظرف چینی گذاشته به حریر نازک بپوشانند و در آفتاب گذارند
باندک نسیمی منجمد می شود **حل سیم** در بیان بعضی از آلات مصنوعه اهل صناعت
صفت حمام ماریه دیگی عمیق بر کوره نصب نموده سه پایه از چوب درازی که از
ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری که دیگ پر نشود بریزند
انگشت فاصله داشته باشد تخت ظرف [illegible] و سرپوش دیگر البته مستحکم کنند
تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند که
آنرا جوش نیاورده نگاه دارند و هر روز یکبار یا به دو روز یکدفعه سرپوش برداشته
آب گرم بقدری که به تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب
و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا عرض مدتی حل شود **صفت اودال**

اودال

در روی زمین مغاکی بقدر نصف کوره شکل بوته حفر کنند و از خاک بوته گیری
گل حکمت عبارت از گل رسی است که در پهلوی کوزه گری می نشیند بقدر انگشت نهاده موضع
مغاک [illegible] خاک آن را گل کند و هر چند بیشتر گل کند حفظ حرارت بهتر
می کند و ظرفیت و وسعت مغاک باید به قدری باشد که قدری [illegible] که بشود
ولی مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد که بسهولت [illegible] آنرا
بالت آهنی جدا توان نمود و بعد دو انبوبه آهنی که طرف تنگ و سر
کج باشد باین شکل در کنار مغاک تعبیه بدستور نصب کنند که از چهار انگشت
طرف [illegible] انبوبه از وسط آن مرتفع و در ساق [illegible] و دم
صدای [illegible] بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوا
شدید وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوف
مغاک جمع [illegible] برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل
مغاک [illegible] و آنچه مغاک را پر [illegible] سوخته شود و شعله [illegible] صاف
بعد نقره داخل می کنند با سه حصه نموده یک حصه را بجهت خالص

نقره باید ولا اضافه بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند
بعد از ساعتی همه را انعقاد صبر کنند در آن غلطیدن و چرخ زدن باستد و کثافت
روی او را بدفعات دفع نمایند و سکون و سبک علامت پاکی و صافی و علامت
کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بی جوهری نقره
دانند صفت جلا اجرشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را
با آتش منعقد کرده باشند دو جزو گل تنوری از آتش بسیار رسیده دو جزو گل سرشور
چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با آب خمیر تری کنند و کوزه را
تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برده قدری از آن گل
بروی او بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را به
گل حکمت گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پز
بگذارند و هر گاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا بقدری که در رنگینی
مطلوب باشد برسد و بشکنند که ناصافی رفع شود صفت قالب کلس البیض را
چون بسرکه حل و خمیر کرده نقش را کنند زایل نگردد مگر آنکه با زور سرکه

گذارند و در زیبق حل کنند تخلیص ذهب مغشوش ورق را تا به نصف به سطر انگشت بگل
حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن آن شنجرف فاروقی در قرع مذکور
کرده بروی آتش زدوغال بگذارند تا خود آن از سیاهی به سفیدی رسد در بیش
ظرف برنجی ریخته صفایح مس بر آن افکنند در این وقت آنچه از نقره با او
مخلوط باشد بر روی شنجرف آمده بر مس ملاحق می گردد و طلای صاف در کف
ظرف جمع می شود و آنچه از سایر متفرقات با مخلوط باشد بتحلیل میرود
و شنجرف فاروقی در دستور سیم مذکور شد حل جواهر در گرفتن بعضی از آنها
و تدبیر اجزا و تبییض و تحمیر بعضی از آنها در صفت میاه ذکر الجمله آنچه بیشتر رفع شعله
کبریت کند دفع نقص کرده اند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث
جریان او و ارضی بودن را عقد کنند و معقود را جاری سازند و تشمیع نمایند
و از کتاب تجربه نقل شد و از مجربات دانسته اند برگ گل و قلع را بطور
سه بالسویه تقطیر کنند و بان تقیه شنجرف نمایند و به دستور ملح العلی ثبت و در
و انزروت زرنیخ یک جزو در سرکه حل نمایند و دفعات خفظ تر و خشک گردانند

از هر یک دو جزو با سرکه مذکور ثلث تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء
ثلث را مجدداً سحق نموده اعاده تقطیر نمایند چند دفعه در عقد ارض
و روی و نشره و وهان بی‌بدل است آب حاد از تصفیه آن شنجرف را حل کنند
نقل مشتری هر مرتبه اعلی از مجربات شمرده‌اند از براده حدید و براده نحاس
یکدیگر ممزوج نموده از بعد آن ترتیب دهند و بعد از آن زعفران را با سرکه تقطیر
کنند و چند بار رد مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر عنبر زعفران
آمده با سرکه با قلی مشتری است آب حاد زاج زرد را با سه چند آن او سرکه
تقطیر کنند جهت تکلیس کبریت و زیبق و رصاص که تشمیع و تصعید است و با عنبر
آن تصفیه و سحق نمایند آب حاد بورق ارمنی بورق سه جزو با بعید تخم سرشته در لوح
نعل بسوزانند و ده مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل با آلوتیه تقطیر کنند
مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در منفعه او ساخ معادن صحیح
دال و آن بشریف از مجربات دانسته‌اند ایضاً کبریت را با ده وزن او
آب اثال تصفیه نموده هفت بار تقطیر کند اول را با نوره رابع سازد ایضاً

بالکبریت

پوست بیخ لفاح دو جزو پوست انار دو جزو از هر یک کنجد و تقطیر نمایند
عقدها ربن نمایند ایضاً گوشت حلزون را با مثل او نشادر و نصف او کبریت
و سدس دانگ او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال
غریبه در مشتری از مجربات دانسته‌اند دهن البیض چون قلعی را در سرکه حل
بجز علوقه صاف نموده با تش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ
بکجا بار ازان در عقد و ۲ درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشردو روغن
بگیرند در تصفیه او و نقل معادن بی‌بدل است و چون اجساد حاره را با آن حل کنند
آب دیگر
اجسام بارده را ثابت کنند و اگر ثابت باشد قوی‌تر است
چون بعید بخیر را با خردل سرخ و شیر و طلق محلوب تقطیر کنند سال‌ها
هر مرتبه اول رساند و از مجربات شمرده‌اند آب حاد مستعمل للاحمرار است
و در بحر اکاسیر مستعمل است ۳ وقیه زاج زرد و لاری را از هم ساییده
با [illegible] درهم سرکه تند در شیشه در ظرف مطین ممزوج کرده بر آن
آتش بسیار نرم گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجز علوقه صاف نموده

با پنج درهم زنگار و پنج درهم زعفران الحدید و ده درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف
در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم مکرر روز تا تمام که اشته بنشیح
علقه صاف نموده استعمال نمایند **آب دیگر** مسمی به ملح است و تسقیه کنند اغبت
سفید کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق
دانسته اند نمک طعام و شب یمانی و نشادر را بالسویه نرم سائیده تقطیر
نمایند **آب دیگر** مسمی بدار الزیبق است و تسقیه کنند ده بار و ده وزن
که عقد هر منعقد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن طبخ
دهند منعقد [illegible] زعفران الحدید را با جزو نشادر و نیم جزو ملح القلی
و نیم جزو [illegible] زاج زرد حل در سرکه که صاف [illegible] با آتش منعقد گردد باشند
مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند **آب دیگر** مسمی
بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزاء جسد و ثبات ارواح بعد کلس
در اعمال قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را با وزن ادویه نشادر در
مطبوخ معقود و سحق بلیغ نموده در ظرف مزجج مطین کنند و وصل نموده باشند

بعد از آن

یکشبانه روز در آتش زبل گذارند پس گرم نموده در ظرفی گذارند چون
بسیار شیر بپوشند منافذی در آن ... و منعقد نشود وصل را محکم کرده در آتش
گذارند که آن ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن
دواد او هر چه کم شده بختی نشادر اضافه نمایند و بدستور در آتش گذارند
تا سه روز اگر خواهند آتش زبل در تنور حمام گذارند جایز است بعد از آن
نرم سائیده به ندوات مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده
ثفل او را بقدر نصف اوزان نشادر اضافه نموده با ریاتش گذاشته تسقیه
سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با مقطر اول
و تا سه شبانه بار سیم عمل کنند محلول را تقطیر نمایند تمام مقطر گردد
تدبیر خاصیه زاجات را خوب تصفیه کنند یعنی در آب حل نموده صاف
او را از ثقل علقه جدا کرده بجوش آرند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد
سازند و شب یمانی املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نشادر** جهت
عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی صعید کنند و در عمل

شمس با زعفران و آهک و باز نکاره و آنچه او را حمره کنند تدبیر ثبات شمس که طعام را تسلیح

در کوزه کهنه در کوزه کوچک کرده گل بگذارند و مادامی که بوزن در آرند و نقصان در او بهم رسد

باید اعاده آتش بسیار بدهند کنند و علامت ثبات او آنست که نقصان در وزن

او محسوس نشود و احراق او چنان است که چند آتش در تحت دیگ کنند

که رنگ او حیات ها برسد تدبیر حل حل املاح و شبوب بورق و تنکار و شوره

و زبد البحر و زجاج ها به نرم سائیده در شانه گاو ها در زر ده کرده در مکان گرم نمناک

گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار آب حل نمایند الشیخ جزو ملح القلی را

یا بجز زرنیخ در مصعد تسلیح با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند

و به دستور بجز دیگر نیز در اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا در ملح نیز در

مخلوط شود و بعد از آن حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود تسلیح به استعمال نمایند

در موقف در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است چنین عقاب ها با جیر

بعد از طبخ دهند تا ثابت شود چون نیز در [illegible] سفید را با مثل او زاج زرد

لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند حمره شود تدبیر زیبق را با عشر آن ملح القلی

با [illegible]

سرکه بپزند تا با سر شود و ظرف را در اندرون خاکستر گرم که در دیگ

باشد و در تحت آن دیگ آتش ملایم باشد تا از گرمی باز نماند و با برکند تا

تا رطوبت سرکه رفع شود و با هستگی حرکت دهند تا عقید متفرق جمع

شود و بعد از آن بشسته با عشر آن شوره به دستور با سرکه تسلیح شود را

بشسته از آن رفع نمایند و این را تشفیه گویند و این عمل باعث

در رفع سیاهی عقید شود و بعد نصف او نوشادر و نصف آن ملح القلی

سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد او را

به دستور با اجزای مذکوره تسلیح و اعاده تصعید نمایند تا چند بار مانند الماس

معقود شود و اگر تصعید تا هفت مرتبه است حریر با اشیای مخصوصه جهت ثبات

تدبیر نمایند و تصعید ۳ مرتبه جهت مزاجات سایر ارکان در اکثر امور قمر را

کافی است اما تدبیر عقید چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن

کبریت اصفر و ربع زاج زرد معقود و مصفی و ثمن او نیز در تدبیر سحق بلیغ

نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف ۳ بار دیگر تصعید کنند و در

تصعید کند به اجزای مذکوره ۲ بیند تا عبد مانند شنجرف سرخ شود و این
در امور شمس شرط است و آتش تصعیدات نرم تر باید تا باعث
احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس زیبق آنست که بعد از تصعیه آن
در قرع مطین کنند و یک وزن نیم آن تیزاب ۵ روز ... در طریق سیم مذکور
شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکستن قرع نشود و هر گاه زیبق
از کیمخوش آید و خود ظاهر شود قطرات بول تا بقدر ... بریزند که از جوش
باز ایستد پس زیبق بر آن استوار نموده به خاکستر گرم چنانکه در قاعده
تقطیر مائیات جاده مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب ۲ مقطر
شود عبد را متکلس ... کنند و این امر جهت سهولت تصعید است پس
متکلس را اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قمر
از زعفران الحدید بغایت مفیدتر است و دستور آنست که براده
حدید را بعد از شستن به آب نمک چندین مرتبه که سیاهی از آن زایل شود
در قرع مطین کنند هم وزن او تیزاب مذکور را بتدریج ریخته دفع جوش

[illegible]

و دود تیزاب انقطاع بول کنند و بدستور تقطیر ۲ مرتبه تیزاب بعد از آن ... نشانند
براده مذکور زعفران حاصل شود اما تدبیر عقد قمر در تیزاب آنست که آب صاف لیموی ترش را
بالمناصفه در مغرفه آهنی که بجز عبد را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو
توتیای هندی را نرم سائیده ۳ دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند
بجوشانند و چون خواهند از جوشیدن بسر رود با نی بر آن پف کنند و بعد از
شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته ...
بشویند و منعقد آن را در ظرف گلی ... در را در آب حل نموده چند
داده از آن بقدری که او را بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا در خاکستر
گرم بگذارند تا هر چه از توتیا باقی مخلوط شده باشد بتدریج رفع شود
دمادمی که آن در سرخ ... نشود دو باره تجدید نمود و در این عمل مجرب بود
عقد دیگر قمر منعقد را در بوته که فرش ... گلی سفید باشد ... بوته را
در غایت استحکام ... وصل نموده در آتش گذارند ... تمام بوته
در آتش پنهان شود که در اثنا ... معقود ... و مجرب است و اگر بوته ...

قرار عبارت ... از معمول ...

نباشد از سبب خصوصاً هر گاه از زرد او را بگل بوته اندوده باشند

عمل دیگر بوته [illegible] زرنیخ تازه و بیضه را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور آن بسایند

تا خوب حل شود و پس فرار معقود را در بوته [illegible] اندازند [illegible] از این محلول در آن

ریزند و شد وصل بوته نموده بآتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند

تا منعقد گردد و در آب [illegible] منعقد فرار [illegible] مذکور شد و چون نقره را

با گوگرد مکلس کنند بگیرند آن نه گوگرد را مکلس نموده جزو فرار را عقد نمایند

و مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را با [illegible] چندان هر دو چند سحق

مقطر سحق بلیغ کنند و بعد از آن [illegible] الی [illegible] نمایند فرار زر [illegible] گردد

باعدم الحق و قایم النار شود تدبیر کبریت [illegible] آن [illegible] است گوگرد کبریت را

با هشت جزو روغن کنجد بآتش نرم در قرع مطین بجوشانند تا کبریت حل شود

روغن سرخ گردد و مثل کبریت [illegible] در را [illegible] بدفعات بر روی آتش

تنقیه بر روغن [illegible] کنند و ۳ بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر [illegible] گردد

[illegible] را با گوگرد کبریت سحق نموده بآب [illegible] سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف

مطین

مطین با ۳ ساعت در آتش [illegible] پس [illegible] نمایند و باز در جدید

اعاده عمل ۲ نمایند تا که [illegible] بر صفحه نقره [illegible] کنند و هر چه [illegible] با نمک [illegible] کنند

عوض [illegible] باشد طریق دیگر [illegible] ۲ [illegible] را [illegible] در جوف [illegible] ریخته در مطین [illegible]

حل کنند و [illegible] محلول کبریت را [illegible] نمایند و ثابت [illegible] کنند و [illegible] تنور [illegible] در

محلول [illegible] تدبیر زرنیخ [illegible] را [illegible]

آن نمک [illegible] نرم [illegible] و صابون خشک [illegible] بقدر نیم وزن زرنیخ و

ورق [illegible] آن سرکه و نیم وزن او در روغن کنجد با بیضه تازه [illegible] بر روی آتش

گذاشته باشد [illegible] زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه [illegible] جوش دهند تا زرنیخ

منعقد و سیاه شود و [illegible] حرکت دهند تا رفع [illegible] روغن [illegible] شده از زرنیخ

منعقد [illegible] آتش او [illegible] نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود

پس منعقد را کوبیده در ظرف [illegible] در آتش [illegible] طرف [illegible] کنند [illegible]

[illegible] رفع [illegible] آتش [illegible] کنند [illegible] منعقد گردد

و بعد از رفع [illegible] صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه [illegible]

انگاه مثل غبار رشح با قرع مطین با قرع بلند کوی مطین تصعید کنند پس آنچه در
ابار رود در سیم ارد صحن تنبه دیگر دهد چون ارواح مانند نقید برف گردد و اگر در جوهر آن سیاهی
باشد باید بعشر آن نمک ساییده مرده روغن گنجد با پیه سرشته بدستور تشویه با آتش نرم
کنند و بعد از تشویه با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر باز هم
بالتسویه چند بار تشویه کنند با آب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او می شود
و علامت تصعید او تصفیه چون دکمون در آتش است و تصریح نموده اند از التهاب به تجرد او
برسد جزو زهره منقی طرح می شود و از تکرار سبک وزن شد نقصان بهم میرسد
فصل پنجم در خواص فضه است و اعمال آن قمر بدانکه در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست
دو ده با عشر عشر وزن او بعد از با ذهب با طی است و خالص مکلس او
با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام
تکلیس او آن است که براده یا ورق او را در سیماب قرار اندازند تا حل شود پس
سیماب جدا کنند با ذکر رطوبت تیزاب با او مثل او نمک اندرانی بینند
در بوته با آتش زغال سرخ کنند و در چند آتش اعوام بهتر است طرح
طرق

در کتود نوشب در پس با آب صاف بشویند تا نمک بر آید کرده و از خواص او ثابت
بجز دان با ۴۰ جزو فرار مخلص ساییدن علقه می شود و چون علقه را با زهره در کرم
کرده باشند طلا کنند و با آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود و منقض کنند مجرب است
انچه ملاقی غیر منطرق او را منطرق کند از گوشت غیلواج و سایر لحوم است اگر
با بورق قدید کرده باشند پس غیر منطرق او را اگر اندکی قدری بر آن بپاشند سریع
الذوب و بغایت نرم کند در حدید نیز موثر است و شمس را نیز قریب
به حمره مشتری سازد و ملح القلی در اخ نقید و نمک را رفع سواد قمر هرگاه بر آن
بمالند و در آب آهن کوفته بنهند عطارد از خواص او ثابت چون جزو کبریت از او رفع
شود سادس را با اول رسانند و قبض او بقدر جزئی ملح جزو سابع را بمرتبه
سادس آورد و به غیر بیض است که سنگی در کفچه آهنی با روغن شیر گیرند بقدر
ارجا زیبق بر روی ان ریزند بر هم زده و کوفته کنند تا روغن با تمام رسد پس
آتش را تند کنند و هنیئه را با تمام بسوزانند تا مانند خاک سیاهی گردد پس با آب
نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهنیه با تسویه با نمک طعام باید در کونی

مطین یک شبانه روز در تنور یا در آتش شبیه بآن بگذارند پس بآب گرم بشویند تا
نمک زایل شود و بعد از آن با آتش خشک کنند و بدستور با مثل او نمک بسایند یک شبانه
روز در آتش نگاه داشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هر گاه
در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه بآن که تند باشد بگذارند در سه مرتبه سفید
می شود و از خواص مجربه او آنست که جزوی از سی جزو او را با ربع ساز زرد
تحریر او [illegible] الاحمر بدستوری است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض
تصفیه بر روی آتش نرم می کنند تا خشک شود و پس اثیلی در ظرف مزجج
مطین یک شبانه روز بمثل آتش تنور تشویه نمایند تا ده [illegible] و چون
رنگ او [illegible] و تیره کند و علامت کمال اوست زیبق [illegible] مجموع
قوابض مانند سرکه و سماق منقع زرنیخ اند و رفع حمرت او میکنند و بعد از
آن صفایح او را [illegible] مکرر در آن اندازند و چون [illegible] و [illegible] البیض و
نمک را با تسویه ساثیلی [illegible] سفیدی تخم مرغ که بر صفیحه [illegible] طلا غلیظ کنند و بعد از
خشک آن بگذارند رفع سواد و حمرت آن بالکلیه می شود و چون [illegible]

و نمک را

در صفحه [illegible] است اگر خواسته باشی که رنگ مس را [illegible] سرخی او [illegible] بدستور رنگ [illegible] سفید [illegible] باشد

و نمک [illegible] را [illegible] دررا بالسویه در پنج مثل آن سرکه تند حل کنند و هر
تا چند بار که خواهند بر آن زر یا صفایح آن را مکرر تا بیابد در آن فرو برند که
دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه او است و چون با مغز گردکان را کوبیده
بر آن بالند منقی او است و تخم با دنبان باعث [illegible] آب آن [illegible]
رافع مختلطات او است و چون بعد از آنکه از بر آن اضافه نمایند و بدستور آب
غالیش [illegible] در ظرف [illegible] با هم مانند آب [illegible] والی رجحت تنقیه جمیع معادن
بغایت موثر و مبیض آن است و ظرف را چون با ملح القلی [illegible] در سرکه
حل نمایند و زرنیخ مذاب با صفایح تنقیه او را در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب
دانسته اند و چون [illegible] مذاب با بطیخ [illegible] کنند سفید کند و چنین ظرف را با [illegible]
سفید کنند در دفع سرخی مس و اصلاح نقره بی عدیل است و آب [illegible] بعضی
با آب [illegible] منقی جمیع [illegible] و ثابت کننده [illegible] است شمس چون
چون از عقاب [illegible] و از ملح القلی [illegible] و [illegible] بسیار
رفیق آن نموده صفایح او را بر روی هم [illegible] مرتبه اول

نقصان وروزن شمس بهم میرسد چون نقره را در زیاده بر آن تکرار عمل نمایند
تا کبیره قمر رود هرچند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه فراید تا بمرتبه
عظیم رسد و از شمس منعکس نیز همین اثر دارد و چون سرب را با قشر تنقیه بسوزانند
اسرنج شود و اثر انتقیه آب زاج نطرون کنند و بر صفحه شمس مطلا کنند تکرار
نتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصحیح نموده اند اگر بجز و برادهٔ شمس را چون
با ۳ جزو مقطر شود و ۳ بار تقطیر نمایند منعکس شود و بهترین آنکه او را بمرتبه
رفیع رسانند تنقیه و تشعیه برادهٔ او است با زاج و نوشادر از هر یک جزو ثلث
و ملح اندرانی حل کنند و رسوب دهند تا بالتسویه سحق و تقطیر کنند باشند و تکرار تشعیه
تنقیه و دمش کنند به روز در آتش شرط است و تکلیس گندم بالی صیه حفظ
رنگ او می کنند و مکان نمناک منعقد رنگ او است مریخ چون بر
صفحه رقیق یا برادهٔ او زیبق الغار با علم و مرقشیشا تکلیس کنند … برادهٔ
او را با ملح القلی با زرنیخ با زیبق قریب الذوب شود رصاص شود
و چون تکرار کند حصه در چینی که از هلیله زرد و زبد البحر و پوست … را ضمیمه
نموده

نموده در روغن بید انجیر با آب بقلة الحمقا اطفا نمایند بغایت زود گداز
و نرم شود و بدستور چون با مس یکجا ازند و شوره هر گاه حصه آن زنند مس
از آن دفع شود و در نرمی قریب بمشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر
و ظاهر شمس است و صبغ او را از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران
او با آب انار ترش حل شود و عقد کنند اول را از رنگ رابع دهد و چون بجز و
برادهٔ او را با ۳ جزو مس یکجا ازند و نه جزو در حل با ذوب نمایند و مرده
با مس بر هم ریخ نسبت ۲ … شود و چون زعفران را با زنگار در انجبت و شنجرف
و سریج و روغن تخم مرغ و زیت الشعره و نشادر سحق و تنقیه و تشعیه نمایند
منعقد شود و چون زجاج و نوشادر را بالتسویه با روغن زیتون سرشته
در چینی چوب او بخور داد و دهند سواد … تمام زایل گردد و چون در سرکه
نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تنقیه شنجرف معلوم کنند منعقد شود
دیگر هر بسیار اول رود و گویند چون آب مصعد پوست انار نیشکر او را
حل میکنند بشرط مدت در آفتاب یکجا ازند و چون با محلول او عقد قرار …

از ظهر آن باز دارد و ثابت کند از مشتری مبیّض و منقّی او نمک و نوشادر
و زرنیخ و بورق است بالسّویه در آب حل کند مذاب او را مکرّر در آن ریزند و کلس البیض
و نوشادر منقّی اوست و مستور و سرخ با زیره منقّی اوست و مستور طلق
مطهّر اوست چون با اعمال مخصوصه آن بگذارند و چون بگذارند او را بعد از بیت
صلب کند و تشبیهات دهن مبیض و رافع سواد زهره اوست فافهم و چون
صفایح او را در دیگ سفال دماند آنچه صیقل بملح ثابت و کلس البیض و کلس
استخوان در جاجی شامی تحلیف کنند بعد از آنکه ظرف مملو کند و در سرپوش
او را مستحکم نموده [illegible] روز در آتش بسیار تند بگذارند در این وقت بی سواد
و بی گداز شود و چون ۳ جزو براده حدید را با یک جزو زرنیخ [illegible] بگدازند
سیاهی او را به آب نمک [illegible] کنند و یک جزو او را با دو جزو مشتری مذکور
بگدازند در بیاض و در رونق مانند قرص [illegible] زحل منقیات و مبیضات
او مانند مشتری است و چون هفت [illegible] قطعه کنند
صاف مستحکم شود و چون [illegible] را ۳ روز با سفیدی تخم سحق [illegible] جهت ساخته

اصل

91

زحل را اگر چنانچه مکرّر بر او طرح کنند بغایت سفید می‌شود و مس را [illegible]
ازرش کند و مجرب [illegible] است اما تخم او چنان است که ده جزو خالص منقی او را
با مثل او [illegible] در بوته فرش [illegible] بگذارند و [illegible] بار رنگ بدید [illegible]
به مستور بوزن نموده [illegible] بیند و چون تخم مذکور را در روباس بگور دود ران او
قمر دهد صبغ رابع [illegible] طلق محلول او را با مثل او ملح القلی نوشادر [illegible] بابت
مذکور شد با عسل و روغن [illegible] بالسویه بقدر [illegible] در بوته با آتش تند
بگذارند بعد از [illegible] معقود [illegible] و با صاف [illegible] و چون او را
با مثل او زیبق [illegible] بگذارند مانند سفید آب
شود [illegible] در حل [illegible] روز [illegible] بگذار [illegible] در تنور [illegible]
بیا [illegible] محلول [illegible] شیر و صاف تر از [illegible] محلول شود [illegible]
ظرف [illegible] نموده در تنور [illegible] و گویند چون [illegible] مذکور را
با طلق محلول بالسویه ۳ بار تصعید کنند [illegible] شود [illegible] را با اول ملحق
سازند عقد اول در بیان قواعد قمر [illegible] تصریح نموده اند [illegible] المبیض

شمع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و قرار
مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آن است که مقدار تناسب وزن آن
هر یک مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسقیه کرده باید که منشمع گردد پس شمع او را
حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده شود در مرتبه اولی اجزای
و در ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله یک جزو عنبه مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو
جوهر علم را با هر یک جزو دهن لایحترق تا ۲۴ ساعت در ظرف شیشه ای او
یک ساعت تشویه با آتش بسیار نرم نموده و چون بخار از آن ظاهر شود از آتش
بردارند که باعث احتراق آن نشود و خود گذارند و بعد از خشک و سرد شدن آن
باز یک جزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا مادام ارکان از دهن تسقیه شود
پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را
نفوذ ساز رنگ کنند کمال اوست و نزد بعضی امتزاج آن ارکان با تشویه است
پس محمل برده عقد کنند و بعد از آن مقصود در امتحان عیار رسانیدن مشتری منقی را
گداخته یک جزو در بیست جزو آن طرح نمایند و بدون این حل و عقد جزو ده

و باید در حین

و باید در حین تشویه بلا فاصله برهم زند تا در تشویه تمام اجزای آن مساوی شود باعث
تشویه و تسقیه بعضی اجزای آن بعضی نشود طریق دیگر ده جزو زرنیخ را با آب سیر بسایند تا
مانند عسل غلیظ شود پس شش جزو عنبه با دو جزو براده قمر ملغمه شده اضافه
نموده باز که بسیار [illegible] تا ناپدید شود و [illegible] جزو عقاب صلایه کرده
در ظرف آهنی شود بظرف مس ضخیم پوشیده در [illegible] غایت مبالغه نموده در آتش
زیر نرم نهند و کار تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش در هر مرتبه تضعیف نمایند بلکه
بقدر امتزاج کافیست و مقصود مزبور یک مرتبه از زهره منقی شود و چون بار دیگر
سحق نموده با آب سیر که تسقیه کنند و تکرار عمل نمایند تا ثابت شود و مطبوع
آورد ماسی شود و اگر از عنبه ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس [illegible]
هر سی جزو طرح شود الف کبریت مبیض چون با نوشادر در محلول عوامل شود اکسیر
بیاض کامل منقی و مشتری منقی است جزو زرنیخ جزو طریق از المسائل مطهر را
با عنبه با تشویه ملغمه نمایند و نیم وقیه زرنیخ و نیم وقیه نوشادر سحق بلیغ نموده با بیاض البیض
سرشته بند [illegible] و خشک کنند و زهره منقی را گداخته با رنگ

هر پنج جزو مذاب تخم دنبند قند اضافه نموده با چوب بر هم زنند و در ظرف

ریزند **عقد دوم** در بیان تواعقد شمسیه **شمس** مکلس و توتیای محمر از هر یک جزو دو

با شش جزو زیبق محمر با ماء و سایر میاه محمره تشقیه کنند تا یکوزن

گشته هر دو حل و عقد کنند و یکجزو بر صد جزو قمر قناطر طرح کنند **فایده دیگر**

شنجرف هندی معلوم را با بهای رازرعفران الحدید و سایر اجزا تقطیر کرده باشند

بدستور تشویه و تسقیه نمایند تا متشمع گردد و یک بر صد از قناطر طرح نمایند

فایده دیگر حجر السوس مغسول مقرض را بقدر رطل وزن یا ده از آن بگیرد و در تیزاب

فاروق یا در منقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن او را فرو

گیرد و حل کند یا نگردد یا حجر مصفی گردد بس وزن حجر ملح البیض و مثل آن

نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زیبق و امثال آن حل گردد تقطیر کنند و نوشادر که

در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف راست شکل با قدر ثلث ان مقطر مذکور

با تش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولا با نوشادر در انبیق سائیده گیرد

گشته در ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدود

[illegible]

المنقلب در آتش نرم گذارند و با زیبق تور اعاده عمل کنند تا شنجرف متشمع گردد

آنگاه یک بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری دولیست از نحاس حل طرح گردد

فایده دیگر حبه غبط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش گذارند و چون خوب منفوق

قطرات از مقطر مذکور بر آن ریزند به حدیکه او را بپوشد و تشویه نمایند تا

منعقد گردد و شبیه به خاک سرخ شود و از آن معقود یک بر صد از قمر یا کلس

با آن زیبق طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یک بر ضعف اول و هر حل و عقدی

بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او هفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که

بر غیر متناهی طرح میشود **عقد ششم** در عمل مرداری و اعمال متفرقه **عمل مرداره**

عملی مرداری با صدف سفید صاف قدر رشته کوبیده در شیشه کرده آب لیموی

ترنج صاف قدر یکه او را بپوشد اضافه نموده چهارده روز در نهایت

بت روزی در سرگین نهاده بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد قدری مصعد از نمک

در آن با الماء صوره را بقدر مرداری اضافه کرده در سنگ شی چرب در دست گرده در

کف دست برروی حریر مدور کنند یا بر دست چاله با زر سفید یا مثل نقره

باریک با موی خوک یا حجر که بشم در حین رطوبت آن آهن سوراخ کنند و بعد از خشک

شدن بیرون آورند و بعد از هر دو آنچه [illegible] دانه پنبه دانه در کیسه کرده در آهار

خشک شده را تا ۲ روز در بدست ۲ کنند تا جلا برداشته پس [illegible] در زیر ضمیر

آرمیده گرفته بخورد مرغ دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را بکشند و آهن آن

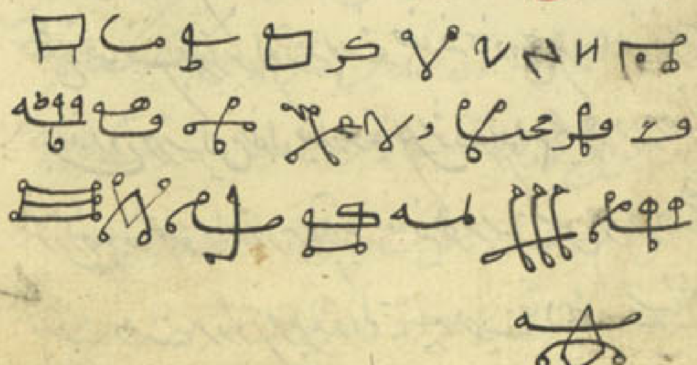
جسته که در ۲ باشد و در تنور بریان که حوصله او را شکافته در آنه را بیرون آورند

واگر در آبهای ضمیر گرفته را در شکم ماهی [illegible] ازرق که بشگافته در تنور

بریان کنند و آنرا اخراج نمایند به غایت است و اگر مروارید محلول را

با ابریشم بیضه صد تا بار زهر از خشک آن منقب بیرون می‌توان سوراخ کرد **عمل جلای لولو**

قلم سیاه صغیر بترتیب ح و د ف ح 



عمل دو آبهای رنگین صدف زهره را که قشر از صدف دل است با سائیده و شسته و جهت

سبزی رنگ زنگار و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان آنچه مناسب

باشد اضافه صدف معمول نموده چندان سحق باید نمود که در صلایه خشک شود پس ابریشم

بیرون رشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از چهار روز در غایت استحکام شکل دادن

با جمیع اهوال که بر دو عمل زیتون چرب ۲ بیضه و یا پنبه دانه در کیسه کرده ۳ روز ۲ العدد [illegible]

عمل زر نشان در بخش بالاتر باشد و باید سطح آهن و فولاد و مثل او را صیقل کرده تا

مذکور می‌شود به قلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشک آنرا در آتش نهند تا جلا

در آن نمود کند پس جلا دهند و از اسرار مجربه است ورق طلا زنگار زعفران [illegible]

با آلوده سحق بلیغ نموده با آب بقدر صمغ بقدری که توان [illegible] نموده سرشته [illegible]

عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار [illegible] بعمل [illegible] نمک ۲ [illegible] و با صمغ

حل نموده نقاشی با آن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران

اضافه نموده باشند نایب مناب تذهیب بود ورق طلاست و با زنگار زهر دی معصفر

فستقی می‌شود **عمل شنجرف** که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است آن است که [illegible]

یکشنبه روز در آب خیسانده بس لک اضافه نموده با آتش نرم کوشانند

تا دردو صاف اوجدا انتخ و آب اشنان سرخی او درخشنده که بهم رسانند

بس صاف لطیف را با صمغ عربی نموده استعمال کنند خاتمه در بیان

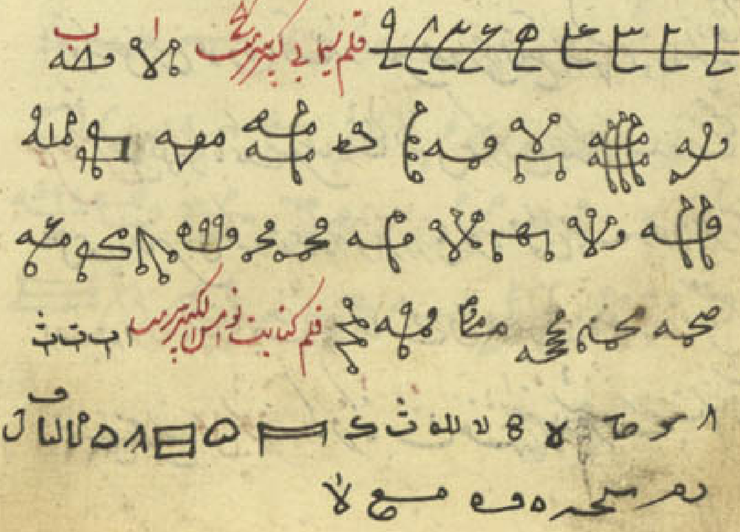
خطوط مرموزه تمام مشهور آنکه قلم هندی ابقع بکر جلبس

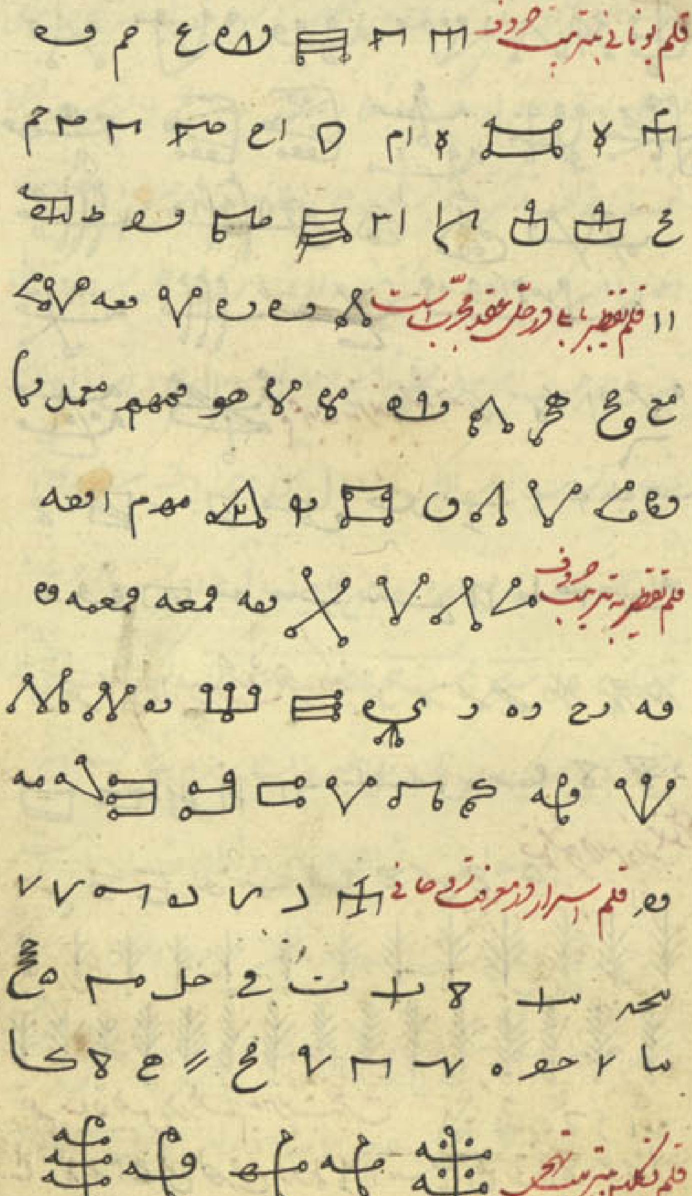
دمت هنث وسخ زعذ حفص ضنطظ قلم هندی

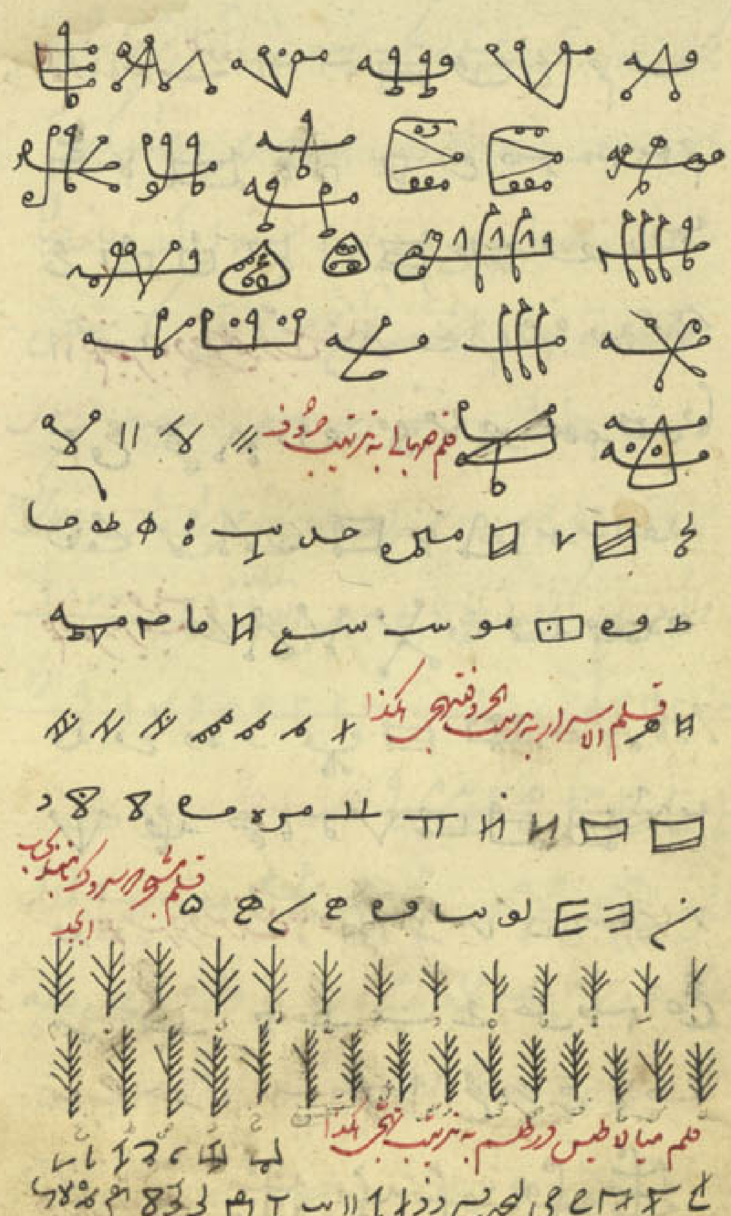
آحاد به خط نمرسد و عشرات متصل نقطه می شود و مات از خط می کزرد

والوف هزار نقطه از خط ذیا برمی دلالت ٩٨٧٦٥٤٣٢١ آحاد

عشرات ٩٨٧٦٥٤٣٢١ مات ٩٨٧٦٥٤٣٢١ الوف







من تحفة المومنین یعنی در سنونات دخوره ومضمضه وسنونات ادویه مخصوصه برای
دندان است اعم از انکه سائیده وبیاشند ؛ بحرف که بیشند قرص
کنند و مؤلف تذکره گوید السنون از مخترعات جالینوس ولد بختیشوع است
ودعوی این کلام اصلا ندارد بسبب دار قدما بودن ظاهر است ودر استعمال
سنون غرض جهت الحاق ممتلی بسبب دهر از استعمال او دهن را با بهار ادویه
مناسبه شویند وبمسواک وامثال آن دیرا پاک کنند سنون از مجربات
والد حقیر جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است چوب چوبه زرد
چوبه تخم ریحان سیرکس جهت نیح درخت زرشک کثیرا با دام مقشر
صمغ عربی از هریک دو دانگ نوفل بهمه ذبسیار نرم سائیده استعمال نماید
سنون ابجر از معالجات بقراط است جهت بیخ دندان بغایت مفید است
ودر رفع بدبوی دهان میکند وجلای دندان میدهد وچون با روغن زیتون
با قطران سرشته بیخ دندان درد ناک گذارند در حال رفع الم میکند
وچون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم کند

في الواقع بهترین سنونات نیست عاقرقرحا وج کزمازج سعد از
هریک ۶ درم پوست انار مازو سبز کندر گلنار گل سرخ از هر
سنبل سفال چینی از هریک ۳ ل بیخ سوسن کبود جوز شاخ
گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هلیله طباشیر تخم گشنیز
کثیرا کشنیز خشک بو داده عدس از هریک ۷ درم زبد البحر
سنگ صدف حلزون سوخته شب یمانی از هریک یک درم
ونیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هریک قیراط سائیده
اجزا دانگ کافور اضافه نمایند سنون از تالیف والد
حضرت جهت زدودن گوشت بن دندان و رفع بوی دهان
نهایت نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز
السرو کندر بیخ سوسن سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ
گلنار جفت البلوط پوست انار زرشک از هریک جزوی قصب
الذریره نصف جزو در وقت استعمال نمایند سنون منقول است
انجانات

از معالجات بقراطی دایلا فی جهت جلای دندان ما یک ۲ د
شاخ و سفید کهل بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته
بالسویه با عسل سنون کنند سنون دیگر قوی تر از آن و
سریع للاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند
مدحرج بیخ نی سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند و توتیا
در جاج مسحوق و سادج در حال دندانرا سفید کند هرگاه
زردی دندان با رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ
کرده زنجار را در عسل حل کرده بر دندان ۲ لیند و اگر قوی تر
باید مستحوبا اضافه ۲ بیند سنون منقول از ایلاقی جهت رفع تیرگی
دندان مجرب است قنبیل ده م فلفل چینی درم ماما ۳ م
سادج هندی حضض محرق از هریک ۳ م سنون جهت کیندل
دندان نایب مناب گلبتین است و تقویت او می کند
منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت ۲

شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه
مجموع را سائیده ۳ روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف
وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته
در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد
بلکه دندان حوالی دندان دردناک را به خمیر و موم غلاف نمایند
سنون جهة دندان متحرک مجرب حکمای هند است ودع
سوخته سرنج بالسویه سنون کند صفت ادویه که کرم دندان را ساقط
کند تخم پیاز که بزرگتر است بذر البنج سائیده با پیه بز سرشته
حب سازند و هر دفعه یکی از آن در آتش اندازند یک سر نی را
بر دندان ملاصق کنند سر دیگر نی را در ظرف آتش بهیچ نصب
کنند که دود او از راه نی بدندان برسد و اگر ظرف آتش لوله
دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را
بپوشند تا دود از لوله داخل نی گردد دیگر سنون چینی

محبوب باشد فی البغض منقولست از کتاب طب روحانیست چون حرف آب
غریزه را بموی سر آنان بخور کرده هر دو آن از آن آب بخورد گل از آن
زن نفرت نماید که هرگز بنظر نکند و صفتی زنان شنیده در خانه
باعث تفرقه و بخور او رافع این اثر و تعلیق او با رجه کبود او را
رفع چشم بد و سحر است اذهاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار
بیان شده که چون مغز خرگوش را با شراب زنی بیاشامد غیرت از او
سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده بهم با شراب
بزنی دهند سبب شهوت جماع او شود دیگر مشهور چون قضیب گرگ را
۱ قبل از طلوع آفتاب یا قبل از غروب گرفته در سایه خشک کنند که
آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از هر دو آن گردد و قطع خواهش
از او شود دیگر مشهور چون شجره مریم را سائیده با آب نعناع حب
سازند هر زنی که یک حب از آن بنوشد تا یک سال قطع شهوت او
شود و هرگاه دو تا خورد دو سال همین اثر دارد دیگر مشهور مذکور است که چون

در مقعد زن کرم شترخرا به بندند که آن زن هرگز در حال حیات شهوت
او را حاصل نشود و در دستور چون بخود ریحان را با نیم جزو نوشادر
جوشانیده آب او هر زنی که بستی کند طالب جماع نگردد فی العقد
از ثابت بن قره منقولست چون موی سر آدمی را از شانه فرو ریزد دلبو دانند
و مرد علیل را آلتی که آن را با شته جماع با آن زن کند دیگری قادر بر
جماع آن زن نشود و آن زن بغیر آن مرد به دیگری میل ندارد و در حیوة الحیوان
مذکور است اگر چنین مرد علیل را بحول شقیقتین بری آغشته با هر زنی که مباشرت
کند احدی قادر بر جماع آن نشود و آن با دیگری نیز نکرد و در اسرار
للاطبا مرقومست اگر هرگاه مرد قضیب خود را بزهره کرک آلوده مباشرت
کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود و در دستور زهره کفتار و در مخ
خطاف و خون غراب همین اثر دارد فی امتحان حاملی بکر حنین بن
اسحق تصریح نموده اگر چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها کرده
زن حمول بر بندد اگر هنگام صباح آن شب رایحه سیر از دهن او ظاهر بود
زن حمول

حاملی دیگر خواهد بود و چون بوره شترخرا با صدف با توتیه بسایند و در بینی دختر
سعوط کنند هرگاه عطسه آرد باکره است و الا فلا و بتجربه مجرب رسیده
اگر چون لگدی دست حامله آماس و صاف بشود حمل مذکر است و هرگاه
مایل بسبزی بشود مونث بود در دستور نقل طرف راست دلالت بر ولادت
پسر دارد و طرف چپ دختر و چنین در اول حمل قدر با قلای از زهره
خروس نر با شراب ممزوج بنوشد پسر تولد کند و از زهره ماده آن
دختر مستر غریبه از جعفر طوسی منقولست که خون ضفدع سبز را در
حین خواب بر روی دل زن بگذارند و یا فراش او را بخور بخوری از اجزار
ضفدع کنند آن زن هر چه در روز کرده بیان کند صفوه حمل که بهبود
آورد گوشت گوسفند بچه بی را شرحه شرحه کرده اندر النیخ سالخ
بر کرده در کوزه سفال که ناشسته در سرگین اسپ دفن کنند تا کرم شود
پس کرمها را در شیشه بگذارند تا خشک گردد وقت استعمال او را
او را با یک جزو افیون سائیده و نیک در بینی مرد را بمیند بیهوش شود

و چون خواهند بهوش آرند دماغ چند قطره سرکه را با پنبه در بینی آنچه شخص نفخ
نمایند و بذر شونیز چند بیدستر فرفیون زنجبیل با تسویه نفوخ نمایند یا بسیار
مخلوط کرده استنشاق فرمایند تا عطسه کنند دوا دیگر که بغایت قوی
الاثر است افیون بزر البنج میسیح لفاح جوز ماثل از ذره تا مثقال تخم
کاهو با تسویه نیم کوب کرده کوفته و صاف کنند و گندم بقدر ربع حیبح
شود در آن ریخته بگذارد تا خشک شود پس شونیز ادویه مزبوره را جو
نقعه نمایند تا پنج مرتبه نگاه کند مرا بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند
و در وقت حاجت از یکدانگ تا دو دانگ اوراب تیغ بیاشامند و
تدبیر رفع آن در سور لیست مذکور شد فن خواص شتی که به تجربه خوردن
٠٤١٣٤ ١٦٥١ ٥ شبهه جذام آورد
٤١٩٧ ٥١٣١٢ او مداومت بورث
کوربست شرابا چون تخم خربزه را در ٠٤٣٤٣ ٥١٦٥١ ٥
که کهنه تخم را بر دماغ [illegible] ٢ [illegible] آلوده باشد از ...

مغلوب شده غرس نمایند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه بار
آید هر ... از کهنه تنها دلالت کند و فور عقل و ذکاء و صحت حس و علم بامور
خفیه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رؤیای او تخلف نورزد و قوه
بغایت قوی کرده و چون تخم خربزه را در کاسه سر ٢١٤١
٤١٤ ٥ که تخم را بمغز سر ١٢١ اغ آلوده غرس کرده کشند
خوردن ثمر او بلادت و حمق عجیب آورد و کنجال ٥٤١٩٧
٦٢٢٥ ٦٣٨١١ ٤ بورث
٢ ٦ ٢ ست بدون الم و سوخته او نیز همین اثر
دارد و بجوز مغز سر سنور وحشی و ادا ... مجرب نظر است
در رحم بسته شرب دو درهم مغز حار باعث جنون و بلادت
است ٢١٨٤٥٥٣٤٢٤٦٤ بورث جنون و
قطور آب بو دنه در دماغ رافع آن در رافع مسکر اوست دیگر
شرب دل ... را در طاعت ... دانسته اند والله اعلم

و در سنگ آن خروس باشد می‌شود در دهن داشتن او رافع تشنگی
است و شرب او رافع خون و وسواس دیگر طلق مجوف را چون هشت بار
و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن
آتش است و از غرایب خواص ع قرقرا هرکه او را بپوشد در
در برگام زبان طلا کنند و آتش در دهان گیرند دهن نسوزد و چون
شب در راه با خود کاغذی با آن نقش نموده در اطراف خود بگذارد
هوا پیرامون آنکس نشود و از مجربات است هفت عدد خنفسا را
در زیر طاس مس سرخ حبس کنند برود هوا [illegible] و باریدن باران
باران می‌شود فرزج اعاده ۱۲۲ ۲ ۴ [illegible] دار اسرار
مکتوم است استخوان خروس سیاه با ۴ ۵ ۳ او چوب [illegible] نیلی
[illegible] ۲ ۲ سرشته استعمال نمایند [illegible] ۲ ۲ [illegible] ۶ ۱۰ ۱ [illegible]
[illegible] ۲ است و [illegible] ۲ ۲ و ۲ مانند فرزج بعد التسب [illegible]
۷ ۸ ۹ [illegible] ۸ ۱ ۱ ۸ ۱ ۷ ۶ ۲ [illegible] و بالعکس
آلوده

آلوده چند روز استعمال نمایند غالیه منسوب بعایشه از تراکیب زینة العروس
جهت تقویت باه و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و دیگر امراض رحم
و تفتیح سده دماغ و صداع بارده و نزلات و حمول او جهت تقویت
رحم و سیلان و هیجان آن نافع است قرنفل دارچینی گل سرخ هر یک
یک جزو سنبل الطیب بسباسه عود هر یک نیم جزو ناخن بریان یک جزو نیم
از جو بیخته با ده وزن ادویه گلاب ۳ روز خیسانیده آب بجوشانند
تا ربع رسد و از آن یک وزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را به آتش نرم
بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده بوزن آن عشر او زیاده مخلوط
نموده در شیشه کرده سربسته در سرگین تا ۲ هفته دفن کنند تا غلیظ شود
اگر بغلیظ عسل رسیدن زیاده دفن نمایند و بعد از آن با زباد یک درم
ادویه آن مشک و حبه عسل حل کنند غالیه دیگر که از اسرار مجرده است
و در دفع بر خلفا باشد شیخ جعفر از آن را رنجیده مشک نموده اند از جمله
چون موضع موافقت نمایند بغیر رغبت کند نوازش شود در میان نموده

طرفین و لذت جانبین بکمال رسد اما عقل بر نتابد و جهت فالج و لقوه و صداع
و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض بارد رحم نافع است لادن
جنس تنبول کبابه فوفل الیهود اما در سواحل بحر یافت می شود در رعشه
دو مثقال هر یکی جزو نرم سحق نموده با سه وزن آن ماء الکلاف سه روز در
خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر با روغن مستور و زرده
مرغ و مرغ سیاه هر یک یک جزو و مشک و عنبر و شنگرف هر یک بازاء در عرق
اضافه نموده در ظرف مربع با نقره چهل روز نگهدارند دوای دیگر اما بجهت
عرق و بدن را خوشبو کند گوشت نعناع و مرزنگوش برگ سیب با آلو به
جهت مربع اضافه نموده سوبرگ مورد با روغن گل بکوبند تا دوغ
۲ نه دوای دیگر اما جهت رفع بدبوی عرق بغایت موثر است مرد و زنک
توتیای مغسول خاکستر برگ گوش اما شرد نامند و به ترکی شیرین بیان
نامند هر صاف صبر زرد و گل سرخ با آلو به با گلاب و امثال آن طلا کنند
در دفع بدبوی انگشتان با بستن برگ گوش نان ارجونت دوای دیگر
اما دفع

١٠٢

اما در تضییق نایب مناب بکار ریشه مازو کندر گلنار پوست انار دانه مورد
سوخته توبالتیس صمغ عربی جفت البلوط و دانه زعفرور در شراب خشک
با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و در این باب از درجات بهراده
مجرب مذکور شد دوای اما ادویه ملذذه از انجمله ترکیب بغایت لذت طرفین
می کرد و پیاز نرگس زهره گاو مویزه منقی عاقرقرحا با آلو به در صحن جماع بر قضیب
طلا کند پیش از خشک شدن مباشرت کند و چون مرعانه ۲ لذت بغایت
نقود آورد د مشوحی اما بغایت موثر است و بسیار باعث لذت
طرفین گردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سه هر یک جزو حب کلبان اما لعاب سر حصص لبه
گویند تنیز آهر یک نیم جزو با آب دهن طلا به کنند و اگر نیم جزو زهره
مرغ اضافه کنند لذت افزای زنان میگردد مشوحی اما در تقویت
قضیب بیعدیل است و رفع عنین میکند پیاز عنصل پیاز نرگس از هر یک
نیم وقیه با آب چهار اکچه باشد در روغن زیتون بجوش تا رفع آب
شود پس صاف نموده زهره گنجشک و تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ و مویبار

سورنجان هر صاف فربیک یک مثقال اسفناخ ۲ بند دیر کنج رانتن زنار و حب
و قضیب مرد را بلند شود خصوصاً تقویت ادویه مقویه که جماعت را باعث بعض و قوت
طرفین می‌شود سعد اذخر بهمن سفید بسد کعب ضفدع عبر محرق بیرکتن زنجبیل
خروس دندان سوخته بنگ بستان سنبل سوخته سرگین کبوتر مجموعه معدوده
مرکبه بکنند انگشت سائیده با آب طلا کنند و اگر با طلی زیر جامه مردی را بلند
قدری از آن ادویه ملاصق قضیب او شود با هر زنی مباشرت کند عجب
نفرت زن می‌شود که دیگر ملاقات او رغبت ننماید ضماد منع بزرگ شدن پستان
زنان میکند کندر و دم سوخته هر دو را در ۲ جزو را با سرکه سائیده
روز صحا ۲ به فرزجه جهت حمول لکند هر کز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط
وارجه با تسمیه مه تخم تربچه صوارس سرگین مرغ کل سنج دانه رغد در ۲۸
ال ۱:۳:۱:۳ با تسویه نرم سائیده با صمغ سائیده سرشته با لته محمول کند
باب در بیان اکحال و ترکیب کحل الجواهر در اکحال و شیاف و سایر ادویه عین
از روی عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال نمایند و در اول
نسخه

سرشتن او بجری دیر ده آنچه با بهای مخصوص سرشته باشند و مانند ورد
استعمال نمایند مثل توتیای غوطه و امثال آن و مخترع آن سیناطوس است
وجه اول از کافور و مبرّدات ترتیب یافته باین اسم موسوم گشته
قبل از آنکه اطبا از ادویه حارّه ترتیب داده‌اند تغیر اسم نداده‌اند و شیاف
آنچه با یعات سرشته بقاطیر قطع کنند و در سایه خشک نموده با یعات
حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از ترکیب یونانی
مستفاد می‌شود که از تالیف یافته و کحلی که مخصوص است با آنچه با میل در چشم
کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف
الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور می‌شود و در دیباچه
اسقلیبوس مذکور است که موجب در ترتیب کحل شیاف و گویند مخترع او
فیثاغورس است و شرط است که در استعمال آن قبل از تنقیه باشد و صاحب
مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال کنند و اگر کحل حار
باشد و مزاج مریض بارد باشد در وسط روز و هرگاه جهت نزول آب داشته

گرم استعمال نماید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در جفان
چشم باید هر از کشیدن دارو پلک را پوشیده بر روی خواب کند و هر
علت دمعه چشم پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و هر بیوتر
نباید در امتلاء معده استعمال نمایند کحل روشنایی بجای هر از شیاف و نون
هر از الف یونانی بمعنی قوی البصر و حابس الدمع است و مخترع
او بقراط گویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه
وسلاق حار و ابتدای آب وسبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت
نافع است ص ر اسخت مغناطیس محرق هر یک را یازده مرتبه با آب
گرم شسته باشند از هر یک پنج درم توتیا در صبر زرد دار فلفل زعفران
مرداسنج هر یک یک درم زبرجد هلیله کابلی زنگار هر یک نیم درم اقلیمیا فضه
بوره مرقشیثا فضه هر یک ربع درم [illegible] بردن کرده استعمال نمایند
و اگر با امراض مذکوره اسپر خام چشم کحل سرمه صاف کنند و اگر
با بیاض چشم [illegible] آنرا ۲ درم باید و اگر با ضعف اجفان چشم [illegible] الطبیب

در فصل سیم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از کتاب تحفة المؤمنین

از غرایب این فره منقولست و بتجربه مجربین رسیده // چون مراره
٥٤٦٦٦١٢٦ ن٦ و خیلی قنفذ را بر روی آتش نرم جهت نیک
با چیزی مناسب بچشم اکتحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که شب
اشیا را بدستور روز ببیند ه نمایند ایضاً بدستور فرموده // چون
٥٢٥ ٢١٢ را در سایه خشک کرده اکتحال کنند [illegible] نباتات
نمایند فی الحب ایضاً منقولست از دکه کل سبخ را با ٢١٠٥٤
١٠٦ چون با مروی شیر بز م ١٢١٤ دهند در دوستی بحدی رسد که
به آرام نهد و بدستور هرگاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت
وسطی و قلیلی آب دهان و آنچه که عرق جبین و قطرة خون
با شیر آمیخته اطعام زن کنند در محبت بیقرار شود الحب
جهت سنگ مجرب دانسته اند ناخن را با ناخنهای دست و پای خود
در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار نرم کرده با شراب و شیر

دهند مطبخ و منقا و ادکهد و ادرطو بد دان ذکر نموده است از جهت
طوبتی منقولست اگر چون موی طرفین عارض دیگر تمکت دفع زرا
مواضع نموده با آرد گندم آمیخته طعام زن کنند در محبت او دید
آرام گیرد **فی الحب** چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب بشسته
مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند
و هر یکرا بشخص معین اکتحال کنند کحول باول و مجرّب دانسته اند که از
اشکال مفارقت را محال یافته اند **ایضاً** جهت افزایش محبت
از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد و جبری قسمی از لاجورد
انگشتری ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال
زهره را بر آن نقش کنند و آن صورت زنیست که ایستاده باشد
و در دست او سیب و در باطن نگین این حروف ضمه را بر ملح همه
بر انگشتری کاسی چهار نصب نمایند لابس آن تا یکسال با هر زنی
که مباشرت کند آن زن از دو دوری نجوید و انتهی در نزد جمیع زنان

محبوب

۱۰۵

اثم اضافه نمایند و جهت برودت مفرط در یک مثقال فلفل داخل
کنند **کحل** جهت احول مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند
مجرّب دخان سندروس را در چراغ با روغن گل سرخ بسوزانیده
باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند **کحل** جهت
بیاض که البته بسه روز زایل میکند صاحب علاج یوسف العلاج
منقولست از نصایح زبدة الحجر بوره سرکین سوسمار شکر سعد سحق نمایند
با لوبیا بیزطلی آب که هر ابج دو ج ده درم جوش نیک باشند تا
بدرجه رسیده بعد مکرر در آفتاب بسایند پس خشک کرده از آن قدری سرمه کنند
استعمال نمایند **کحل سانج** از لطیف مرها و عجیب العمل است در دفع بیاض
و غشاوه و دمعه و استرخاء جفن و اکثر امراض چشم و جلا و حافظ
صحت است و گویند روز شنبه و چهارشنبه بمیل طلا در چشم کشند از کوری
ایمن شود و سرمه اصفهانی مرتشیشا نقره هر یک چهار مثقال قلیمیای فضه
بسته هر یک دو درم ساده ج هندی یک م مرداسنج زعفران هر یک نیم

درم مشک یک قیراط کحل الاشفار جهت رویانیدن مژه و انبوه

کردن آن بغایت موثر است دارچینی قرنفل سوخته بیخ ... دخان

الکندر ... سنبل الطیب ... لاجورد حب البلسان از هر یک

یک ... با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین

است وجهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات

عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و اکثر امراض نافع است

حافظ صحت است ص سرمه صفاهانی توتیای هندی از هر قسم ... دانگ

است مرقشیثای ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی

فیروزه ورق نقره مروارید فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال

النحاس ساذج و اگر باشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار

درم سرطان بحری یاقوت بسد لعل زبرجد زبرجد ورق

طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی از هر یک ... زعفران ۳ درم

دارچینی نسخه دهنه فرنگ چهار درم بنظر رسیده در دهن سرمه مالی

تمام جواهر

سایر اجزا است و صمغ کثیرا و مغز تخم ... و صمغ ...

... افیون ... اضافه کرده و حقیر ... حقیر این نسخه را

استعمال نموده و باعتدال اقرب است و طریق ... کحل

ورق طلا و نقره ... با صمغ عربی با کثیرا سرشته ...

... چند ... سایند ... ذرور ابیض ... لطیف و محلل

و مدر و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال نافع است

تخم ... از هر یک ... جهت الکحل ... از هر یک نصف جزو

سفیداب قلعی ربع جزو ذرور مامیران از معالجات بقراط جهت

اصلاح دائم و امراض بارده و مزمنه و تقویت باصره بغایت

آزموده است ص زنجبیل قرنفل ... فلفل دار فلفل توتیا

... مغسول صمغ عربی ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور

ابیض است و در قطع دمعه ... معتد ... جهت ...

زعفران ... از هر یک ... مامیثا ...

توتیای غوره توتیای کرمانی را تشنه هفت بار به آب غوره ساییده
خشک کنند جهة دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافع است
خصوصا جهة رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت
طبقات و حفظ صحت عین و رفع شقاق و التهاب چون به آب انار زمین
پرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی
بصر است به آب مرزنجوش پرورده کنند جهة حدت بصر و امراض مزمنه
مفید است و در کبوتر به آب رازیانه همین اثر دارد و برود شعاشعین
تقویت بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهة بیاض و حکه و جرب مزمن
و تحلیل ورم نافع است دارو تالیف جالینوس و مشتمل بکلّه و کحل زمین
اثمد توتیای کرمانی سادج کاسی محرق است مثقال ۱ جزوی صبر سقطری
دارفلفل شادنج مغسول با مقناطیس محرق مغسول مثقال نصف جزو مامیثا
عفص سنبر ج اثمد درست زبد البحر مثقال ربع جزو سائیده به آب انار زمین
پنج مرتبه پرورده در آفتاب گذارند شیاف مرطابیلا و بیو ... سلیقون ... بنفد
تمّ توتیا

بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف فیطیقان است و قوتش تا ده
سال باقی است جهة نزول آب و قرحه و غشاوه و رطوبت
مفید است و سریع النفوذ است بکاری که در طبقات تأثیر میکند
اقلیمیای محرق ق ۱۰ اصمغ عربی ۸ مداد هندی فلفل سفید مثقال ۵ سفیداب قلعی
۱۴ شق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مثقال ۲ اکثر روغن بلسان تا شد
روغن ... افیون از هر یک مثقال را زهره های شبوط زهره کبک مثقال ۲ زهره
باشه و عقاب و کلاغ و خرگوش و کرک و عقاب و باز مثقال ۱ و نصف
شیخ ابو علی قدس سره می فرماید که هر دو زهره شبوط و کبک است
و سایر مراد پرورده زهره و باید به آب رازیانه اکتحال نمایند
دارچینی ... با ... از هر یک ... نقارسی علیولج نامند و دوم
که ... گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و حول
زهره علیولج را به آب رازیانه اکتحال کنند جهة اخراج ... سم مجرب دانسته اند
شیاف و هلالی جهة جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات سبل و بیاض رقیق

و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی هلیله زرد عنزروت مغسول کتیرا ملکوه
نوشادر یکدانگ زرده چوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی ۲ ملکوه ۲ بگلاب شیر کنند
شیاف ابیض و جهة تقویت چشم و منع قبول آفات و حمرة اجفان
و جلای بصر مفید است گل سرخ صمغ عربی صمغ انزروت ۳ اقلیمیای نقره
نشاسته ۴ توتیای هندی مغسول انزروت ۴ و نیم اقاقیا ادویه
بسرشته شیاف زنند قطور در ابتدای رمد نافع است نافع و مسکن وجع
است و حقیر تجربه نموده کشنیز ۳ دانه تخم خبازی از هر یک ده
عدد نیم کوب کرده با نشاسته نیم م حضض … درهم … تا نیک بجوشند
تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم مرغ در شیشه … هم
زنند و نیم گرم در چشم بچکانند قطور در لحظه بسیار نافع
و مسکن و محلل و مانع ظهور شود و قرص است قلع را بکف دست
بسیار مالند تا دست سیاهی بسیار دراز و بر دارد با گلاب کف
دست را از ترس … سیاهی را جمع کنند و با شیر دختر … بکار کنند
دلباک آرد

و سیاهی شعر را نیز همین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر
بتجربه رسیده گوشت بی چربی گوسفند را ورق کرده رقیق
اینقدر در دست نگاه دارد که گرمی دست زود تاثیر کند
پس بر پشت چشم و پیشانی ببندند در حال درد را ساکن
کند هیچ ضرری ندارد این اثر نیست باب خضاب در ادویه مخصوص است
بموی مثل خرابات و آنچه موی را دراز و قوی کند و آنچه موی را
برویاند و آنچه بستر دو امثال آن … منقولست از حکمای هند خضاب
این ادویه تا شش ماه اثر کند با ۲ هست نارجیل را سوراخ
کرده مغز او را بیرون آورده هر وقت … او را با مهره براده
براده آهن و آل بوره نرم کوبیده درمیان نارجیل کنند
و سوراخ او را بهمان پاره که از او بر داشته بودند مسدود نموده
بگل حکمت گرفته یک هفته در تنور بگذارند بعد که بسوختن
رسد پس روغن را در آن جمع شده … استعمال نمایند

دوای دیگر چون موی سفید را قلع کرده در حال بر آن موضع ضماد
کنند سیاه بر دیاید و از مجربات است زهرهٔ خطاف و خون
او و نوشادر در دهن حقنه او سعود کنند دوای دیگر صاحب جامع
الامین الدوله مجرب دانسته اند و مبالغه در تاثیر او نموده و از
عجایب اسرار شمرده است بلکه انک زهرهٔ گربهٔ سیاه زهرهٔ
غراب زهرهٔ بز سیاه زهرهٔ مرغ سیاه با گوپه با روغن کنجد
مخلوط نموده بر سر و لحیه طلا کنند و تا نیز نشن سیاه کهن موی سفید
است اگر ابر اسفید نباشد ادویه که موی را بر دیاید توتیا را
سوخته با آب طلا کنند و دستور ضماد موی سر زده باه بالی عجیب
الفعل است و دستور سر مگس و سم سوخته بز سیاه و سم
الاغ مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی
کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد است چون کندش را
با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میرویاند

حتی دررنگ

حتی در رنگ دست و بدستور چون ۲ عدد گردگان را با پوست او
در آتش خرما بسوزانند بمرتبه که تو آتش سیاه شود نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن
زیتون و یا روغن گل سرخ و ۱۰ عدد فلفل طلا کنند و در رویانیدن
موی ابرو و غیره عدیل ندارد و دستور بادام تلخ و فندق را
در تابه خوب سوزانیده با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب قبح صفات
از ادویه مجربه در این باب مذکور شده هرگاه از مالیدن ادویه حاده حدت
و آبله حادث شود بمرهم اسفیداج و موم روغن‌ها معالجه کنند
و دستور چون بوره ارمنی نوشادر را سوده آمیخته با سرکه کهنه طلا
نمایند موی را در ۳ روز بشرط تکرار او در هر ساعت میرویاند
آزموده است ادویه که منبت ریحان مو کنند از جمله این نسخه آزموده است
موافق جامع و مختار و غیره ۲ بلادن ۱ نزد هر صاف مصطکی قردمانا
لکه در با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخهٔ دیگر بغایت قوی است
جهت جدا ساز کهن مو و تشقق و سیاه کهن و منبت قطعاً بسیار موثر است

آمله ۳ زرد هلیله ۱۰ تخم مورد درمشت رطل شراب هر از نیم کوب کهن
خیسانیده بجوشانند تا به ۳ رطل رسد پس آنرا صاف نموده برگ
این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر حنا پرسیاوشان سعد کندر
مصطکی تخم کتان بو داده پس ۳ شبانه روز بگذارند و هر از آن بجوشانند
تا ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده با صندل روغن کنجد با آتش نرم
بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را بردیا نه و دراز کند و از
وا ریزه شدن و ریختن باز دارد بطول اربیب قضیب که خشک کنند
هر دو را بسوزانند و سه سوخته للاغ شاخ جاموش محرق بالسویه پایه
خرس ضماد کنند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند
و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد هر کدام که میسر باشد ادویه کفی رویدن
مو کنند از آن جمله طلا کردن پیه تازه خر است التحلف کنند و
بر کشور مالیدن مغز سر کوسفند و اهک موی را ساقط کرده دیگر
نمیروید و بر کشور موی را قلع کرده ۲ لند دار جبانست طلا نموده و تخم

مورچه

مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون و با سرکه مقعد هر از کندن
موی و بر کشور هر از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده ۲ لند و بر کشور چون
زنبد النحو را با زرنیخ هر از قلع موی ۲ لند و نوشادر مجمول زهره گاو و
برگ خشک توت با خون وطواط نایب موثر است و خفاش و مغز سر هر
او از موثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که چون سوق با عسل در موضع روئیدن
مو هر از قلع آن عجیب است و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون هر از قلع مو ۲ لند
اصلا مو نروید و مجرب دانسته اند دوا که موی را مجعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر
با مازو است و بر کشور آرد حلبه و بزر البنج و مرداسنج و چغندر و اهک راهم
نیز دلالت و بر کشور عفص کرمانی برگ سرو و حب آس و بیدانه مرداسنج کتیرا
آمله گل سرخ نوی از هر یک بجزو اهک آب نزیده نیم جزو آب چغندر استعمال بر
ادویه جمع نموده و پیچیده کند موی را زایل کرده است باید او ست بر روغن بنفشه
و روغن کنجد ممزوج آب و شستن او با لعاب و طبخ برگ کنجد و طبخ ارزن
توت سیاه و لعیه باب دهم در تذکره ... در غسولات و منقیات بشره و حمرات

و ما یتعلق بها و ذکر معتمات و تدارکات بدن **غسول** جهة صاف کردن
رخ را اشنان سبز آرد باقلا ترمس نخود پوست دار مغز دانه تخم خربزه
تخم خیار ریوند الجوکل ارمنی بالسویه با شیر تازه و عسل شب طلا کنند و روز
بشویند **نسخه** دیگر زعفران زرد نانس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قرص
از آن را با آب گرم حل کنند و بعد از سه ساعت بشویند **نسخه** دیگر زردی را
غایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه ۲
روز استعمال نماید و زوفا خشک زعفران شکر سفید مثل مرهم نرم کوبیده
روزی ۲ بار استعمال نماید و زردی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و بلور خورد
حلبیت و سبزی آب انار شیرین باعث سرخی رخ می گردد **نسخه**
دیگر برای حال کهنه را سرخ کند شیطرج را در سرکه ۳ جوش داده
لته را با آب او تر کرده چند بار از پیهم بر زردی بزنند **نسخه** برای بشره را
سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جهت
و نقطهای سیاهی را زایل کند و بیک هفته استعمال نماید حب مجلب مقبر

پیاز عنصل فرفیون مغاث کلنار گل سرخ سیر نرگس خولنجان مویزج
مصطکی پیاز ... گل صمغ عربی ماهیران زرده چوبه بنات نعناع خشک
آرد نخود کتیرا آرد برنج پوست سیر پسته مغز بیه دانه خردل سفید از
هریک پخته با آب سبوس گندم شیر دختران سفیدی تخم مرغ شیر درخت
انجیر سرشته قرص ببازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ ثابت بمالد
روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و مردو عن گل سرخ و رخسار را
چرب کنند **محمره** برای سرخ گون گونه عدیل ندارد کندش زعفران زرد نانس
مرصاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند **برای** جهة رفع زردی بشره
و یرقان مجرب است بر سیاوشان سنج ارمنی هر زنگوش جعده
بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوش دهند آب آن زردی را
مکرر بشویند **صفت** که دوای بشره را زرد و شبیه بمریض کند زیره کرمانی
زردچوبه آرد گندم برابر از نافه پخته باشند با آب عصفر ... بر روی
انجیر بشویند **برای** که جلد را ... سیاه کند و آثار سیاهی او زایل کند

آهک و مرداسنج با توتیه باب چند بار طلا کنند چون خواهند ابرو کرد
اشنان را در سرکه جوشانیده باب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و زرنیخ
زرنیخ رفع او میشود نسخه دیگر جهت شقاق پاشنه و کف پا بعد از آنکه موضع را
در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده بخ ضماد نهند و بعد از آن
بسیار گرم کرده در شگافها بچکانند مرداسنج را در روغن زیتون بجوشانند
تا بقوام رفته شود پس استعمال نمایند و اگر قوی تر خواهند شود روغن را بوزن
مرداسنج اضافه کنند و بدستور بی مزرا که خته دل را روغن سایح مثل
غبار را بابت ل او حل نموده در شقاق موضع بچکانند و بدستور
سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از جهات ... و بدستور کتیرا اگر
کندر علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و یا به علک البطم را با روغن
بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار ساییده
اضافه نمایند صمغ الحمره منکر و برص ناخن و برص بهق اعضا و کبودی
چشم را رنگ سیاهی دهد قطره ... است نخود ... دار ... خنبط
ملون بیان

ملدوا تا سرمه جین خا هر یک ۲ دانگ نرم ساییده در شیشه کهنه
روغن کنجد سرکه ... ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند
... زنگ ... ناخن کنند هر گاه از رنگ تغیر دهد روغن صاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال جهت رنگ ... برص ... در
در آفتاب ... ناخن را بسیار رنگین کند و از این روغن
... و امثال اینها را از ... کند **دروادسنه** ... بهتر
بهتر از ... کند از آن جمله ... شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق
و پسته و بادام ... و تبادل نمودن غذای ... و جرب و کثیرا
الغذا مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن و غذا را بعد
منحدر شده بخ و مالیدن بسیار جلد بدن را بحد حمرت رسد و اجتناب
از ترشیها و مفرط و شور و تند و گرم با فراط لازمست با مداومت
و وتیره مسمنه **مسمنه** قریب للاعتدال دفع ... یابس جهت ... مغز بادام
فندق پسته حبة الخضراء ... مغز حلقوزه با توتیه با عسل بوزن

مجموع سرشته هر روز پانزده مثقال با شیر تا دو ماه بخورند و از عقب آن شراب
یا قایم مقام آن بنوشند نسخه دیگر موافق هر دو المزاج نهایت قوی الاثر
است و وقت این ترکیب ۳ سال با ۶ ماه [illegible] قدر شربتش از ۳
مثقال تا ۵ مثقال با پرهیز غذا تا دو ماه بخورند مقشر بادام کوفته حب الصنوبر
کبار خشخاش سفید هریک یک جزو مغز کدو آرد گندم زرنباد حبة الخضرا
هریک نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه هریک ربع جزو نرم کوفته
با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و ۳ وزن ادویه عسل کف
گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر نخود جوز بوا
[illegible] پازهر کاویست در گلاب حل کرده تنقیه نمایند نسخه الی حصه نهایت
موثر است بچه مگس عسل را بزنبار در ده بشیر در سایه خشک کرده هر روز
مثقال را به شکر و آرد گندم [illegible] تا آب مانند فالوده طبخ نموده بنوشند
و اگر او را بدون طبخ بر فالوده مزبور بنوشند انفع است روغن
مشنج صنفان جهت التیام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل
شد

شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است زردچوبه ۱۲
مثقال چوب زرد شنگ را بهندی دار هلد گویند و بو دار را چوب صنوبر است
اصل السوس کنجد [illegible] است چوب کز پوست خار مغیلان
آب برگ نیم آبنوس ۵ مثقال برگ حنا هو چوبه [illegible] که سنبل
مثقال قسط [illegible] و نیم جوز بوا مرداسنگ [illegible] کات [illegible] زنگار
تراشیده ۱۷ مثقال موم کافوری چهار درهم [illegible] چهار درهم روغن
کنجد دو دست مثقال جوز بوا زردچوبه و سنبل و برگ و اصل [illegible] و بیخ
خار مغیلان را در نه صد مثقال آب [illegible] بجوشانند تا ثلث رسد
پس صاف نموده با ۶ ادویه را ساییده با آب نیم در روغن بجوشانند
تا آب بسوزد و آنگاه صاف نموده استعمال نمایند دردای حاذق قلیل الله
[illegible] حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است
ترتیب نسخه اول جهته دکان آرای [illegible] اصل السوس پوست
درخت صنوبر هو چوبه پوست درخت مغیلان زردچوبه [illegible]

چهار صندل کوبیده با روغن چراغ نشن صندل که از پنبه دانه گرفتن دکیم
گرفته و سه من شیر آب تشن نرم بجوش کنند بحدی که کف نکند
تا آب نسوزد پس صاف نموده استعمال نماید ایضاً دوای زرشک چون پوست
درخت زرشک را کوبیده آن را القدر کوبیده بجوش کنند تا
منعقد شود و این بهتر از مومیایی است گفته اند جوجه مرغ با
شکسته را به یک مومیایی نگذارند و دیگر را از او داده اند و جوز
از مومیایی اصلا چاق نشود تمت نسخه ادویه در کتاب المومنین حسن شاهی است
قردمانا معرب از قرادمونی یونانی است گیاه او شبیه به نبات بادیان
و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کم و برگ از بابونه بزرگ تر
و بیخش قوی تر و گلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش که دارد با
ریک شبیه بکرویا و ازان کوچکتر و با تلخی و تندی بوی و نوع دیگر
کرویا است کما کیج بفارسی عرد سک پس برده و از انواع عنب الثعلب است
کبیرا اکثر انبات منبته صخر فتاد است بفارسی کوره نامند و آن سفید مایل بسرخی
تمرات

می باشد یبروح الصنم بیخ لفاح بری است بشکل انسان است
زن و مرد و بیکدیگر گذاشته بیخ او را جز گیاه و سگ کسی نمی تواند
چه در میان عوام مشهور است که هر که خواهد قلع کند باعث هلاک
او است لهذا اطراف خاک آن اطراف بیخ او سگ را می بندند
تا بجنبش سگ منقطع شود و این معنی اصلی ندارد و از خواص او
احدی بیان ننموده نبات مزبور شبیه بعلیق که به ترکی بوکرتکان
نامند و قدر زرعی برگش شبیه به برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش
سرخ و بقدر زیتون و بوی او شبیه ببوی بیجه سایه و گلش سفید
و گویند شب می درخشد و بیخش بصورت دو انسان مواجه دست ها
یعنی آغوش شبیه بموی به خلاف ... م بیخ لفاح البوار
مذکور را ندارد و دامیکه سر این صور تراجدا کنند قوتش تا
نصف سال باقی است در اول سیم سر و در آخر آن خشک قصب
الذریره نباتی است زیاده برشبری و باریک و ... و درون

سرخ مایل بزردی و از درون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه
و ساقش پر گره و از قلم باریک تر و خوشبو قصب الذریره را
گویند عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و بترکی قوش اوزومی را گویند
طیان یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از او است
و لغة اندلس و مغرب عشبة الثار است و قسمی مغربی او جهوز بغیته
سعد نجی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه اندرونش سفید
خوشبو و ان ... بر زمین و بترکی تپلاق نامند درونج
... به شکل خاکستری رنگ گره دار و عقد
گره او ... بیخ و با اندک خوشبوی با صلابت و اندرون
نش سفید و برگ گیاه او شبیه به برگ بادام و مایل بر خط
بر زمین فرش می‌شود و با رغبتیه و ساقش مجوف بقدر میان زرع دار
برگ میرود و بر و برگهای ساقش متفرق و باریک تر و دراز تر از
از برگ تخت و از هیچ عدد تا هفت عدد می‌باشد و گلش زرد
دو

۸۷

از ما و بیکا ظم خان ولد بابو رسیده

خرقه / خرقه / لوب	شد ۵/۱۰۹	کلام الله ۲ جلد	کتب ۷ جلد	بابیاض جلد
شتر با اسباب بقوه ۲ قبضه	نقد با نبد نقوه قبضه	قبضه ۲ کله		

از زین ماه بیکا ظم خان رسیده

بابادیه با معدود
با مالیات با ابارط
با نتاج با قلب جارویس

ادویهٔ منضج و روز از بیخ قرار باید خورد

عنب الثعلب	عناب سپستان	بنفشه	نیلوفر
۸۲	۳۰ عدد	۸۲	۸۲
گل سرخ	ریشهٔ کاسنی	تخم خیار	تخم کاهو
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
نارنج	اصل سوس	ترنجبین	گاو زبان
۸۳	۸۲	۸۵	۸۲

در روز سیم دوا مسهل را بر سر منضج اضافه کرده الا تخم کاهو و خیار بخورد

سنای مکی	پوست هلیله زرد	ریوند ضعیف	شیرخشت
	۸۲	۸۱	۸۵

مغز فلوس	روغن بادام
۸۶	۸۱

۱۶۹۰۴
۹۰۸۰۶۹